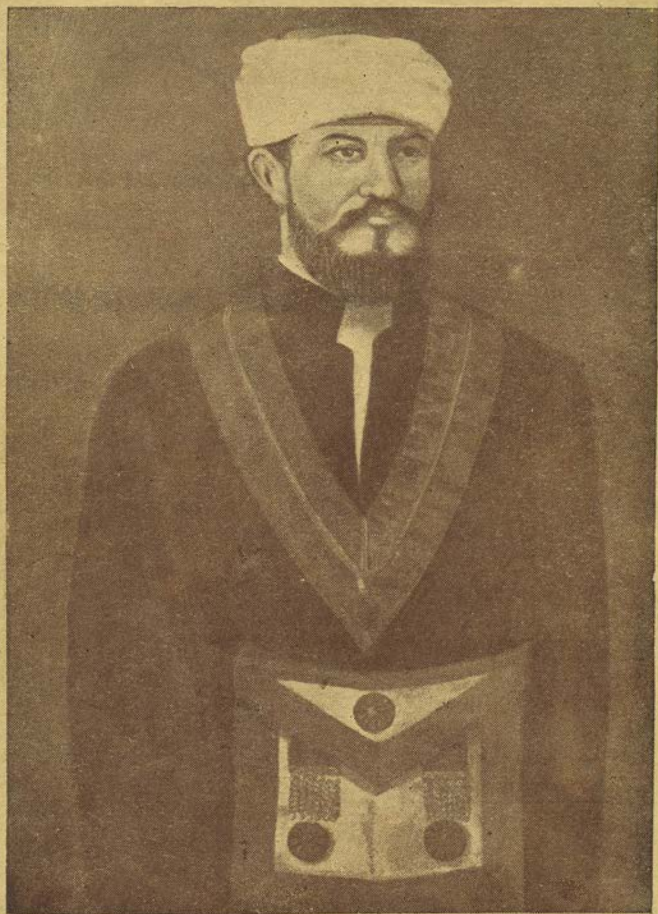


زندگانی و فلسفهٔ اجتماعی و سیاسی

سیّد جمال الدّین افغانی

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه
آغاز	۱
۱ـ سید جمال‌الدین درچهرهٔ صدراعظم افغانستان	۹
۲ـ سید درچهرهٔ سیاح درهندوستان	۱۲
۳ـ تجلیلات روح سید درچهرهٔ اقبال لاهوری	۱۶
٤ـ سید درچهرهٔ فیلسوف بزرگ اسلامی دردانشگاه‌اسلامبول	۲۱
٥ـ سید درچهرهٔ قهرمان علمی‌وسیاسی	۲٦
٦ـ سید درجرگه بنایان آزاد	۲۸
۷ـ سیدمردخدابود	۳۳
۸ـ سیددرچهرهٔ نویسندهٔبزرگ‌سیاسی	۳۸
۹ـ نگاهی به‌مطبوعات هند	٤۲
۱۰ـ دوفیلسوف شرق وغرب	٤۸
۱۱ـ سید درایران	٦۳
۱۲ـ سید درعراق‌عرب	۷۱
۱۳ـ آخرین اقامت سید دراسلامبول	۷۳
١٤ـ آرامگاه سید درافغانستان	۸۱
۱٥ـ نقش شخصیت سید ـ صفات سید ـ آرزوها وهدف سید ـ خوبی های سید ـ اخلاق سید ـ دانش‌سید	۸۳
١٦ـ عقیدهٔ سید درپنهان‌نمودن و آشکار کردن اسرار	۸۹
۱۷ـ دربارهٔ شرق	۹۱
۱۸ـ احزاب سیاسی‌شرق	۹۲

تذکرهٔ مدرسی

شماره ۳

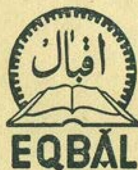
زندگانی و فلسفهٔ اجتماعی و سیاسی

سیّد جمال الدّین افغانی

بقلم

مرتضی مدرسی چهاردهی

از انتشارات :



شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء

تهران - ۱۳۳۴

موضوع	صفحه
۱۹ـ جرئت وشهامت سید	۹٤
۲۰ـ مصرومصریان وشیوه حکومت درشرق	۹٦
۲۱ـ عقیدهٔ سیددربارهٔوطن وحکومت	۹۹
۲۲ـ تأثیرفضائل جمعیت‌ها	۱۰۱
۲۳ـ زبان وادبیات عرب	۱۰۳
۲٤ـ تأثیرادبیات عرب	۱۰۷
۲۵ـ مقام سید درجدل ومناقشه	۱۰۸
۲٦ـ روش سید جمال‌الدین‌وسرسیداحمدخان	۱۱۱
۲۷ قرآن ونهج‌البلاغه	۱۲٤
۲۸ـ زندگی نباتات وتنازع وبقاء	۱۲۷
۲۹ـ تعصبات ملی ومذهبی	۱۳۱
۳۰ـ کلمات‌قصار وامثال‌حکیمانهٔ سید	۱٤۱
۳۱ـ دربارهٔ قضا وقدر	۱۵۳
۳۲ـ عدالت اجتماعی دراسلام	۱۷۰
۳۳ـ سرتقدم وموفقیت دول اسلامی	۱۷٦
۳٤ـ نگاهی‌باوضاع واحوال هندومصروایران وافغان	۱۸۰
۳۵ـ قدرت اجتماعی وتأثیرجنبش های عمومی	۲۰۱
۳٦ ـ ابن خلدون،و سید جمال‌الدین	۲۰۸

بنام خداوند بزرگ جهان

آغاز

پیش از آنکه بآراء ومعتقدات سید جمال الدین افغانی آشنا شوم نامش را بارها از پدر بزرگوارم که از مردان روحانی وسیاسی پاکباز بودشنیدم.

وباآنکه کودك دبستانی بودم بنام‌واندیشه‌های سید مترنم‌میشدم ودرنتیجه ازسال هزارو سیصدو شش خورشیدی در روزنامه‌های درجه اول چاپ رشت مقالات پرشوری می‌نوشتم و ازآنزمان تاکنون هرچه کتاب ورساله درباره سید درعالم‌عربی منتشرشده‌است بدقت خوانده‌ام ویاد داشت هائی برای خود برداشتم وازآنچه که مسلمانان هند وافغان نوشته‌اند بهره برده‌ام و هرروزی که ورقی از دفتر ایام میگذرد بآراء حکیمانه سیدجمال‌الدین بیشتردل‌بستگی‌پدیدآید شاید تربیت ومحیط خانوادگی وتحصیل در معارف اسلامی وسفرهای پی درپی در دشت و هامون عراق عرب وایران و برخورد بامردان بزرك و مشهور سیاسی و وروحانی‌ومذهبی‌واخلاقی ومطالعات دراوضاع واحوال اجتماعی‌وسیاسی خاورمیانه وآشنائی بمرام‌وکارهای حوزه‌های پریشان‌وآشفته وپراکنده اجتماع‌ما بقول شاعرجاودانی‌حافظ :

عشق میخواست کزین‌شعله چراغ افروزد

برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

بیشتر ازپیشترشیفته کردارو گفتارحکیم‌بزرك‌اسلامی‌سیدجمال‌الدین

افغانی شدم .

آری درخلال مدت تحصیل وورود در گود سیاست وعالم روزنامه نگاری و مراحل مختلف اداری دوره روزنامه « العروة‌الوثقی » روی میز تحریرم بوده‌است .

بعدازوقایع شهریور هزارو سیصدو بیست خورشیدی اجمالی از یادداشت های خودرا درباره سید دردوره‌دوم وسوم مجله‌ادبی واجتماعی ماهیانه « گلهای رنگارنگ» «که از مجلات‌خوب آن زمان بود» منتشر نمودم‌وازدور ونزدیك موردنوازش وتقدیر دانشمندان دل‌سوخته‌اسلامی قرارگرفت تاآنکه درتبریز بهمت گروهی‌ازجوانان‌پاك دل برهبری آقای حاج میرزا عباسقلی مجتهد واعظ چرنـدابی آن اوراق بشکل رساله جداگانه ای‌چاپ‌شد در آن روزگار مبهم که‌افق سیاسی کشوردرتاریکی ووحشت‌پرداهنه‌ای‌فرورفته‌بود .

بدبختانه‌دشمنان کشوردرهنگام‌حکومت‌پیشه‌وری‌بنگاه‌مطبوعاتی مارا درتبریز بهم‌زدند ورساله «ردنیچریه» سید را که بحواشی نویسندهٔ ناچیز این سطور دو مرتبه درتبریز چاپ شده بود بیغما بردند و ناچار نود صفحه از رساله مزبور که خالی از غلط چاپی نبود بزحمت منتشر گردید .

ولی در آن هنگام جوانان پاك ایرانی وغیور ومسلمانان آن‌خطهٔ زرخیز باوجود حکومت وحشت وترور نوشتهٔ ناچیزم را چون ورق زر میخریدند و بامادران‌وپدران داغدیده خود گوشه‌ای‌خزیده وبنام تجدید عظمت اسلام و ایران باچشمانی اشکبار میخواندند و نفرین برمسببان بدبختی عالم اسلام می‌فرستادند، آری تجلیات روحی‌مردان بزرگ امثال

سید جمال الدین است که روزنه امیدی بروی جوانان جهان اسلامی می گشاید.

دراین مدت بسیاری ازبرادران مسلمان نامه های پی درپی نوشتند وخواستار چاپ این کتاب شدند چون بعضی ازکوته نظران همان نوشته های چاپی را سرهم بافتند وبنام خود منتشر نمودند ونامی هم ازنویسنده اصلی آن نبردند.

دریکی ازروزها آقای ابوالفضل حاذقی که درسفر دور ودرازخود به تهران بازگشت کرد بمن گفت ازسفرغرب ایران که بهمراه آقای سید هبة الدین مجتهد شهرستانی بود اوراق چاپی مرا برای آقای شهرستانی خواندند وهمه افسوس میخوردند که چرا این رشته ناتمام ماند وسپس درجلد هشتم مجله هفتگی «آئین اسلام» چاپ تهران بنام «سیدجمال الدین افغـانی وافکار او» یك سلسله مقالات منتشرساختم واینك بهمت آقایان حاذقی وسرکار سروان کاظم ـ کاظم زاده ایرانشهر و بکوشش شرکت نسبی اقبال وشرکاء «بمناسبت صدو بیستمین سال تولد سید ـ جمال الدین(۱) بخشی ازکتاب خود را تقدیم برادران مسلمان مینماید.

مخصوصا کوشش آقای کاظم ـ کاظم زاده ایرانشهر درچاپ کتاب شایستهٔ همه گونه تقدیر است. آری آنچنان عارف ودانشمند وارسته ای را مانند ایرانشهر چنین همشیره زاده ای سزد که خوشبختانه هردو از شیفتگـان آثار سید جمال الدین افغانی میباشند سپاس خدایرا که پس از تألیف و نشر شرح احوال و عقاید «شیخ احمد احسائی» و رساله «زندگانی وفلسفه حاج ملاهادی سبزواری» سومین شماره از «تذکره

---

۱ ـ تاریخ تولد سید جمال الدین افغانی درشعبان هزارو دویستو پنجاه چهار هجری قمری بود.

مدرسی » را بنام « زندگانی فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال‌الدین افغانی » چاپ ومنتشر میسازد .

بهمت جوانان پاکدل ایران و اسلام امید است که بنای عظمت اسلامی را تجدید سازد تا با افشاندن بذر آراء ومعتقدات بزرگان اسلام وتصویر نموداری از شرح زندگانی و فداکاری آنان در راه آدمیت نهالها وشکوفه هائی بروید ومانند ستاره ای درخشان برفرق قرون واعصار نورافشانی نماید .

طهران ۱۵ مهر ۱۳۳٤ خورشیدی
مرتضی مدرسی چهاردهی

مردان بزرگ تاریخ

سرگذشت مردان بزرگ تاریخ درسی برای تربیت ملتهاست زیرا درکمون بسیاری ازافراد هرملت استعدادهای نهفته‌ای موجود است که شرح زندگی وسرگذشت اینگونه افراد آن استعداد هارارشد وپرورش میدهد وموجب بروز وظهور آنها میگردد .

درمیان مردان تاریخ ،بعضی افراد اینقدر بزرك وبااهمیت هستند که ملتهای متعددی آرزومندند آنهارا ازخود بدانند و ازمفاخر خویش بشناسند ونام آنهارا وسیلهٔ افتخاروسربلندی قراردهند .

سیاستمدار ودانشمند مشهور سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف بافغانی یکی‌ازهمین مردان بزرك تاریخ بشمارمیرود که نظیروی‌راکمتر میتوان دربین مردان تاریخ جهان یافت . اودر دورانی که سراسر شرق را ظلمت جهل واغراض پست وکوچك زمامداران فراگرفته بود بمثابهٔ خورشیدی‌تابناك درآسمان این‌صفحات شروع بنورافشانی کرد وباقدرت

عظیم معنوی واستعداد خارق العادهٔ شخصی خویش چنان تکانی بملتهای مسلمان که همه درخواب عمیقی ازجهل وغفلت وبیخبری فرورفته بودند داد که‌نه تنها آنهارا بیدار کرد بلکه‌بسرعت درراه مبارزه برای‌تحصیل حقوق‌خویش براه‌انداخت .

افکاربلند ورسای مرحوم سید جمال الدین چنان در روح مردم مشرق‌زمین‌رسوخ کرد که‌زمامداران مستبداینممالك‌باهیچ نقشه‌وتدبیری نتوانستند مسیرملتهای خودرا از راهی که سید جلوپای آنهاگذاشته بود تغییر دهند . قدرت منطق سید تمام پرده‌های خودخواهی وخودپرستی زمامداران شرق راکه دربرابر ترقی ملتها مانند سد سکندر حاجب و مانع بود پاره کرد . هوش ودرایت سید درحسن تشخیص دردهای ملت مسلمان اورابمنزلهٔ حاذق‌ترین طبیب برای‌معالجهٔ آندردها بیرون آورده بود . نقشه‌هائیکه‌سیدبرای‌بیداری‌جامعهٔ مسلمان‌خاصه‌ملتهای‌ایران ومصر عثمانی وافغان کشیده‌بودپشت سیاست دولتهای مغرب زمین راکه‌مایل بودند همواره دراینکشورها نفوذ سیاسی واقتصادی داشته باشند بلرزه درآورد وآنهاراسخت‌بوحشت وهراس انداخت .

سید از نوابغی بود که بعمیق ترین احتیاجات ملتهای مشرق زمین پی‌برده‌بودوباکمال‌شهامت‌سیادت ورهبری‌این‌ملتهارادرپاره کردن‌حجابهای جهل وتاریکی وغفلت وبیخبری‌وفساداخلاق‌ازنفاق وخودپرستی وتنگ نظری ونفع طلبی زمامداران بعهده گرفت وبایك شهامت بینظیری تمام مشکلات وموانع را که از اطراف اورا احاطه کرده بود نادیده گرفته و وبانیروی‌ایمان واستقامت مسافت زیادی درراه آزادی ونجات ملتهاپیش رفت‌و پیوسته‌نقشه‌های‌زعمای‌مستبدایران وعثمانی‌وصحنه سازیهای‌دولتهای

استعماری غرب رانقش بر آب کرد وازمیان‌برد و تاآخرین فرصتی که داشت درراه رسیدن بهدف بزرگی که درخاطر میپرورانید جهد وتلاش کرد و جزمرگ هیچ عاملی نمیتوانست مانع تقدم وپیشروی اودرحصول مقصود گردد.

کتابیکه اینك بازحمت وسعی ممتد دانشمند محترم آقای‌مرتضی مدرسی چهاردهی‌تألیف وباهمت ومجاهدت شرکت نسبی اقبال وشرکاء وبازحمات شبانه‌روزی سرکارسروان کاظم کاظم‌زاده درتصحیح آن طبع و ونشر میشود دست خوانندگان محترم کتاب راگرفته وقدم بقدم باسید جمال‌الدین دراین راه پرمناظره ومبارزه‌ای که سید درطول عمرخودطی کرده جلو میبرد وآنهارا باافکار بلند ونقشه‌های وسیع و قدرت بزرك روحی ومعنوی این‌نابغهٔ بزرك شرق زمین بخوبی مأنوس وآشنا میسازد ماتوفیق مؤلف دانشمند و ناشر غیرتمند کتاب را از خدا خواستار و امیدواریم جامعهٔ زبان فارسی‌ایرانی وافغانی ازاین‌کتاب‌استفاده‌ای بزرك بنمایند.

تهران بهمن ماه ۱۳۳٤

ابوالفضل حاذقی

۱ ـ سیدجمال‌الدین درچهرهٔ صدراعظم

افغانستان

سیدجمال‌الدین پس‌از پایان تحصیلات علوم اسلامی بهندوستان رفت ویك‌سال وچندماه درآنجا ماند وریاضیات جدید را فراگرفت وبرای ادای مراسم حج به‌حجاز شتافت ویك‌سال مسافرت حج‌طول کشید چه‌از شهرستانی به‌بادیه‌ای رهسپار میشد واز بادیه‌ای به‌شهری سفر میکرد تادر سال هزارو دویست وهفتادوسه هجری‌قمری بمکه مشرف شدوخانه خدارا زیارت نمودو بسیاری‌ازعادات‌وشئون اجتماعی‌ملل اسلامی آگاه شدوبریشه اخلاق‌وبدبختی شرق داناگردید وازهرخرمنی خوشه‌ای چید وازهر دانشی گلی بدست‌آورد وپس‌ازپایان مراسم‌حج‌باکاروان افغان‌بافغانستان‌رهسپارشد ودرزمان‌حکومت امیردوست محمدخان واردکارد دولتی شد .

هنگامیکه‌امیر دوست‌محمدخان حمله‌بهرات‌کرد تاآن‌دیاررااز‌سلطان احمدشاه که داماد‌وپسر عمویش‌بود بستاندسید درجرگه همراهان‌ولشکریان درمحاصره همراه‌او بودوپس‌از مدت‌زیادی که محاصره گذشت ودروازه‌شهر هرات‌را بازکردند وفتح نصیب‌آنان‌شد تاوفات امیر سید همراه وهمکارشان بودوامیر فرمانروائی رابولیعهدش امیرشیر علی‌خان درسال‌هزار ودویست و هشتادهجری برابر۱۸٦٤ میلادی سپرده‌بود ، محمدرفیق‌خان وزیرش بامیر تازه‌کار پیشنهاد کردکه برادران‌خود مخصوصاً‌برادر بزرگتررا زندانی کند وهرگاه‌کوتاهی نمایدفتنه وآشوب درافغاق خواهدافتاد وبرادران‌امیر برای بدست‌آوردن حکومت تولید فساد وانقلاب‌خواهندنمود درجرگه لشگریان هرات سه‌نفراز برادران امیر بودند ۱ ــ محمداعظم‌خان ۲ ــ محمداسلم‌خان ۳ ــ محمدامین‌خان ، برادربزرگتر‌ازهمه‌محمد افضل‌خان‌بودکه نیروی‌نظامی او بیشتراز دیگران‌بود ومحبوبیت بسیاری درمردم داشت .

بنابمقتضیات واوضاع واحوال سید جمال‌الدین بمحمداعظم خان کمك مینمودوهنگامیکه سه‌برادر دانستند که تدبیرامیرجدید ومشورت‌وزیر خائنش ازچه‌قرار است راه فرار را در پیش گرفتند ودر شهرها و کوه‌ها وبیابانها پراکنده شدندوهریك بشهری که درزمان‌پدر خودحاکم بودندبشتافتند وآن دیاررا پناهگاه خود قراردادند فتنه‌هاآغاز شدوشعله‌های انقلاب‌داخلی روز بروزدامنه پیداکرد تاکارمحمد اعظم‌خان وبرادرزاده‌اش امیرعبدالرحمن‌خان بالاگرفت وبه‌کمك‌وراهنمائی سیدجمال‌الدین پایتخت‌را تصرف نمودندوامیر

محمدافضل پدرامیر عبدالرحمن‌خان اززندان غزنه بیرون آمد و امیرافغانستان گردیدو سالی ازحکومتش نگذشت که وفات‌نمودومحمد اعظم برادرش‌جانشین او گردید ومقام‌ومنزلت سیدروز بروز درنزداو زیادتر گشت واورابجای‌وزیر اول‌خود که درحقیقت صدراعظم خود بود قرارداد .

چه‌خاندان‌رسالت وعلم وتقوی وشجاعت وشهامت سیددرآن دیاربی مانند بود وازآغازکار درترقی وپیشرفت امیرمحمد اعظم کوشش وفداکاری نمودودر تمام‌کارهای کوچك وبزرگ باسید مشورت میکرد واورادر جریان کارمیگذاشت وخیلی‌مورد اعتمادامیر بود .

سایـر امیران افغان که مستبد بودند باکارکنان دولت خود مشورت نمی کردندودر تاریخ‌افغانستان تنهااین امیربود که باسیدمشورت میمود وهر گاه‌بدگمانی اونبود باحسن تدبیرسید جمال‌الدین افغانستان بسوی‌خوشبختی و کمال میرفت وازکاروان فرهنگ و تمدن مدتها دور نمی‌افتاد .

چنانکه‌پس‌ازسالیان‌درازمی‌بینیم ومی‌شنویم ومی‌خوانیم که جوانان‌پر شورودانشمندان افغان‌مانند سایربرادران اسلامی‌هنوز به‌کلمات‌وسخنان سید جمال‌الدین مترنم میشوند وبرای دردها ودواهای اجتماعی خوداز نوشته‌هاو آثاراو الهام میگیرند .

افسوس که امیربسیاری ازکارهای‌بزرگ کشور رابخویشاوندان‌جوان وبی‌تجربه‌وبی‌سواد سپرد وازبی‌تجربگی‌آنان دامنه‌جنگ‌وستیز زیادتر گردید یکی‌ازآنان که حاکم‌قندهار بود ودرمقام ومنزلت برابر شیرعلی‌خان حاکم هرات‌بود وبجز نامی ازحکومت نداشت‌در اندیشه خام افتاد که درنزد پدر و سایر برادران بزرگتر جلوه‌گر شود ازدر جنك وارد شدودر عرصه‌کارزار باکمال‌تهور وشهامت پیش میرفت وبصد سربازسلحشور حمله‌ورگردیدوصف دشمن‌را پراکنده‌ساخت وترس ووحشت دردلهای لشکر دشمن‌راه انداخت درآن گیرودار عرصه‌نبرد فرمانده‌نیروی امیرشیرعلی‌خان ناگهان متوجه شد که برادرزاده امیرش بانهایت غرور وتهور ازلشکریان قندهاری جداشده با چیره‌دستی دستگیرش کرد وقندهاریان پراکنده‌شدند ونیروی لشکر امیرشیر علی‌خان جان گرفت وبسوی‌قندهارشتافت‌تاآنجا راتصرف‌نمود وجنگ‌دوباره آغازشد وبیگانگان‌شیرعلیخان راکمك‌نمودند وزروسیم مابین‌روساءوامیران امیرمحمداعظم‌خان بخش کردند وپیمانشان‌را باپول شکستند و خیانتها شد وپس‌ازجنگ‌های‌پی‌درپی امیرشیرعلی‌خان فاتح گردید وناچارامیر محمداعظم خان وبرادرزاده‌اش امیر عبدالرحمن خان فرار کردند وامیر عبدالرحمن‌خان بسوی‌بخارا شتافت وامیرمحمد اعظم‌خان بایران‌آمد وپس‌از چندماه اقامت

درخراسان که بقصد تهران حرکت کرد درنیشابور وفات نمود وامیری خردمند وعادل بود ومقتضیات گاهی اوراوادار بستم کاری مینمود .

سیدجمال‌الدین درکابل‌ماند وبمناسبت‌سیادت واحترام بخاندان نبوت وازترس‌آشوب مسلمانان که بسادات‌خصوصاً بسیدجمال‌الدین علاقمند بودندو ندیده‌اش گرفتند اما رجال دولت از کید ودوروئی منصرف نشدند ودر پی بهانه‌ای بودند که رفتار وگفتار سیدرا بزشتی جلوه‌دهند تامردم کم کم ازاو گریزان شوند وانتقامی از وی بگیرند سید ناچار چنان مصلحت دید که از افغانستان دورشود واجازه‌سفر حجراگرفت واجازه دادند که بسوی خانه‌خدا بشتابدبشرط آنکه ازراه ایران مسافرت نکند تامبادا امیرمحمداعظم‌خان را که‌درآن هنگام‌درنیشابور بسرمی‌برد ملاقات کند وبزرگان دولت افغانستان گمان‌میکردند که سیدجمال‌الدین باکمك‌امیر محمداعظم‌خان ودولت ایران ممکن بود برافغان تاخته وامیر محمد اعظم خان را امیر افغانستان کند . چه هزاران‌بربری که درخراسان سکونت‌دارند به‌سلحشوری وجانبازی مشهورند وچون شیعیان پاك‌علی علیه‌السلام می‌باشند وسیدجمال‌الدین هم‌سیدحسینی و روحانی‌بزرگ وسیاسی هنرمندی بود ممکن بود که از نیروی بربریان هم استفاده‌شایانی کرده وبسوی‌خاك افغان بشتابد .

بعقیده‌من هرگاه اجازه‌بسید میدادند که بایران آید ممکن‌بود که‌مسیر تاریخ وتحولات کشور افغانستان عوض میشد وباکشور ایران زودتر درراه بیداری‌وآزادی پیش‌میرفت چنانکه میدانیم ورود سیدبه تهران نغمه‌آزادی‌و برادری ومساوات در سرتاسر ایران پیچید وکشور مابسوی مشروطیت قدم برداشت .

ولی‌سید ناچار مانند سیاح دانشمندی راه هندرا پیش‌کشید وظاهراً افغان‌وافغانی رابحال خودگذاشت ورفت تادر چهره‌های دیگری برای‌بیان دردهاودواهای اجتماعی‌اسلام جلوه‌گری نمود .

درهنگامیکه درمصر بود رساله‌ای دقیق دراوضاع واحوال تاریخی‌و جغرافیائی وسیاسی افغانستان نوشت که درسال ۱۳۱۸ ه . ق درمصر بچاپ رسیددر این‌رساله تاریخ‌تحولات سیاسی‌زمان خودراتشریح میکند که چگونه بیگانگان بامقدرات افغانستان بازی مینمایند .

درمجموعه مقالات‌فارسی وعربی‌خود مخصوصاً در روزنامه مخصوص خود «العروةالوثقی» چاپ پاریس توجه خاصی باوضاع واحوال افغانستان داردوتاپایان دوره زندگانی سیاسی‌بنام سیدجمال‌الدین حسینی‌افغانی خودرا معرفی‌مینمود ازاین جهت شایسته‌است که برادران افغانی ماسید بزرگوار و دانشمندبزرگ اجتماعی‌را ازخوددانند وبنام‌او مترنم‌باشند .

۲ ــ سید درچهرهٔ سیاح

در هندوستان

تازه انقلاب افغانستان خاموش شده بود که سیددر سال ۱۲۸۵ هـ . ق برابر ۱۸٦۹ میلادی ازراه هندسفر را درپیش گرفت وخیلی میل داشت بدون آنکه اورا بشناسند چندی درهندوستان بماندواز افغانستان بیکی ازدوستان بازرگان افغانی خود که درآن سامان بود نوشت که در هنگام توقف هنداورا بساده‌ترین طرزی پذیرائی کنند تابتواند درآن دیار شگفت انگیز باآسودگی خاطرچندی باشدواز نزدیك درتمدن جدیدوقدیم مطالعاتی کند وبسیرافاق و انفس مشغول شود ولی بیداری ومراقبت رجال دولت که ازهر حادثه‌ای که در افغانستان اتفاق می‌افتاد مطلع بوده ومایل نبودند که سید در هند به‌سادگی زندگی کند وبامردم آنجا آمیزش پیدا نماید«چه گمان میکردند که مبادا باز هم انقلابی درآن‌دیار برپاسازد ومردم‌را روشن گرداند »سبب‌شد که اورا از بدوورود زیرنظر بگیرند .

هنگامیکه اورا درمرز هند دولت‌هندوستان استقبال شایانی کرد سید خیلی بوحشت افتادو بخصوص وقتی که دوست‌خودرادرجرگه مستقبلین ندید و هرچه‌جستجو کرد ازمهمان‌دار افغانی خود کمترین اثری‌ندید .

ناچاراز رجال دولت هندوستان تشکر کرد ودرخواست‌نمود که اورا بخانـه دوست بازرگانش راهنمائی کنند تا چندی را باستراحت وآرامش زندگانی کند چه کاری‌باسیاست ودولت بنابه مقتضیات‌واوضاع‌احوال‌نداشت !! درپاسخ گفتند که‌دولت هندخانه‌ای تهیه‌کرده ونمی‌تواندجای دیگری اقامت کند ! ؟آنگاه‌د انست که دیگر یارای مقاومت وپرخاش راندارد ودرحقیقت تحت‌نظر ومراقبت دولت می‌باشد .

نخستین‌پرسشی که رجال‌دولت ازسید جمال‌الدین کردند این بود که‌تا چه‌زمانی‌میخواهد درهند اقامت کند .

سیدمدتی باندیشه فرورفت پس‌ازآن گفت بیشتر ازدوماه نخواهدماند آنان‌هم قبول کردند ویك‌دسته پلس برگماشتند تاهر کس که میخواهد سیدرا دیدار کندسبب راجویاشوندو آنچه‌را که ازسید پرسش می‌نماید تحقیق کنندتا گفتار وکردار او ویارانش را بررسی دقیق نمایند تابتوانند بهتر آرامش وقدرت خود رادرهند برقرار سازند درنخستین روز ورود ده‌نفر بدیدارش

رفتند وپلیس‌ها توانستند بدانند آنچه را که آنان میگفتند چیست وپاسخ سید بمردم ازچه قرار بود . درروزدوم دهها نفرودرروزهای سوم‌وچهارم جمعیت بسیاری بدیدار سید شتافتند .

هریك از هندوان‌سیاه چشم‌از یکدیگر جویا میشدند که‌این سیدحسینی کیست که باین سامان‌آمده وچه‌میگوید وچه‌میخواهد ؟ ! اگرچه هندوستان جایگاه‌مذاهب وعقاید گوناگون استودرهر شهروده‌آن فرقه‌هائی‌هستند که بافکروآرزوهای دسته‌وگروه دیگرتفاوت دارندواین‌همه مسلمان که دراین دیارپهناور هندزندگانی‌میکنند‌در میان آنان‌دانشمندان وفضلای‌بنامی‌میباشند که‌هریك از ستارگان‌دانش‌وفرهنگ‌جهانی‌اسلامی‌بشمار میروندولی‌دیداراین سیدحسینی آدمی رابیادقهرمانان‌بزرگ‌تاریخ بشریت‌وعالم اسلامی‌می‌اندازد که‌باسخنان پرشورخود ولوله‌ای دردل های افسرده وخواب‌آلود ماانداخته است .

براستی‌این سید حسینی‌فرزند حقیقی‌پیشوایان صدراول اسلام است که همان‌جوش‌وخروش وجذبه‌وشور رادرانسان تولید میکند .

هندوان بهم میگفتند این سخنان را چرا تاکنون نشنیده‌بودند وچرا پیشوایان‌علمی ومذهبی‌وسیاسی برای ما‌بیان حقیقت نکرده‌بودند تابدانیم که معانی‌زندگانی واستقلال چیست ؟ !

درقهوه‌خانه‌های آن‌سامان که بجای کلوپ وباشگاه‌بود مردم‌سخنان سیدرا نقل مجالس خود مینمودند وگاهی جوانان پرشور هنددر خیابانها و کوچه‌ها باسخنان سید مترنم شده وروح خودرا باآراء وعقاید سید روشن میکردند .

وهنوز هفته اول بپایان نرسیده بود که در کشور پهناور هندوستان جنبش مذهبی آغاز شد وبزرگان ودانشمندان وراجه‌های آنان بدیدار سید می‌شتافتند تالار و اطاق‌های خانه سید پراز جمعیت شد ودولت هندوستان نتوانست‌مردم‌را ازدیدارسیدجمال‌الدین بازدارد واز طرفی‌هم ممکن نبود که دهها‌پلیس مراقب کردارو گفتارآنان باشندتاتمام سخنانشان راگزارش دهند دولت‌هند ناچارشد که یکی‌ازمامورین عالی‌مقام‌خودرا نزدسید بفرستد .

درهنگام برخورد نماینده فوق‌العاده دولت باسید بسیاری‌از راجه‌ها ودانشمندان حضورداشتند . نماینده دولت بسید گفت :

دولت‌هندوستان وسایل‌اقامت دوماهه شمارا تهیه نمودااما امروزبشما میگوئیم که محیط این سامان‌باتوقف شماهمراه نیست ! ! کسانیکه درمجلس سیدبودند خواستند تهدید دولترا پاسخ گویند وچهره آنان از خشم افروخته

گردید وسید با دست اشاره بخاموشی کرده و برخاست وگروه جمعیت هم برخاستند سید مابین جمعیت و نماینده فوق‌العاده دولت قرار گرفت‌وخطابه‌ای ایراد کرد بدین مضمون .

بهندوستان نیامده‌ام که دولت را بترسانم ، نه‌قدرت آن را دارم که‌انقلابی برپاسازم ونه آنکه کار دولت راانتقاد کنم ! ! بااین وصف‌از مثل‌چو منی که سیاح گوشه گیری هستم دولت وحشت میکند واز آنانیکه بدیدار من می‌آیند باآنکه‌ازمن ناتوان‌تر هستند میترسداینها ثابت‌میکند که اراده دولت کوچك وناتوان شده وشأن‌وشو کتش فروریخته‌است دراینجاعدالت وامنیت‌اجتماعی حکومت‌نمی کند ودرحقیقت‌دولتی براین کشور پهناور هندوستان حاکم است که‌ازخود ملت‌ناتوانتراست آنگاه توجه‌بحاضراین کرده وگفت‌ای مردم‌بحق وعدالت سوگند باآنکه دولت از شما حمایت می کند وفرزندانتان را بکار وامیدارد که اسلحه بدست گرفته واستقلال‌وثروت شمارا ازبین ببرند وباتمام تعدادش‌از ده‌هزارنفر بیشتر نیستند هرگاه شما صدها ملیون پشه‌شوید ودر گوش دولت زمزمه کنید وصدایش بگوش بزرگ آنان کلادستون صدراعظم انگلستان خواهد رسید واگرشما صدها ملیون هندی‌باهم باشید ممکنست پروردگارجهان شمارامسخ کرده ولاك‌پشت شویدودر جزیره بریتانیای کبیر فرووید آزاد مردانی ازهند سربیرون آرید .

هنوز سخنرانی سید بپایان نرسیده‌بود که سرشك اشك از دیدگان شنوندگان‌جاری شدوآنگاه سیدخطاب بآنان کرد وگفت . گریه برای زنان است‌وسلطان‌محمود غزنوی باگریه بهندنیامد بااسلحه وارد هندوستان‌شد . ملتی که درراه استقلال خودبدشمن‌حمله‌ور شدومرگ را استقبال کرد آن‌ملت زنده وجاوید خواهدماند .

پس‌ازآن سیدجمال‌الدین بنماینده فوق‌العاده دولت هند گفت حاضرم هرکجا که میخواهیدبرویم نماینده‌دولت گفت امروزبشما مهلت‌میدهیم وفردا بایدحرکت کنید ! سید گفت بکجامیخواهید بروم ! درپاسخ گفت پس‌ازبیرون رفتن‌ازهند بهرکجامیخواهید بروید ! ! دراین سفر مدت توقف سید درهند بیش ازیك ماه نبود .

دربامدادفردای آنروز سید بیکی‌از کشتیها نشسته‌وبسوی کانال‌سوئز مصر رهسپارشد ومدت‌چهل‌روز درمصرماند وگاهگاهی بجامع‌الازهر که بزرگترین دانشگاهٔ‌اسلامی است‌میرفت ودرگوشه‌ای می نشست‌واز دور بحوزه‌های درس وبحث طلاب وعلمای ازهر نظاره میکرد وچون طلبه‌های سوریه در مسائل

اجتماعی وسیاسی آشناتر ازسایرطلبه‌ها بودندزودتر باسیدجمال‌الدین مأنوس وآشناشدند وبسیاری‌از طلبه‌های سوریه باسید گرم گرفتند ویکی‌از کتابهای اسلامی‌را درنزدش بیاموختند واین درس درخانه سید گفته میشد نه‌در جامع الازهرچه‌مقررات آنجا اجازه نمیداد که بیگانه‌ای که‌هیچ‌سمتی نداشت بساط‌درس وبحث رادر دانشگاه بگستراند وآزادانه‌در طی‌بحث کتابی درمسائل امور اجتماعی وسیاسی سخنرانی کند .

چون‌آن زمان‌مصر از کشورهای عثمانی‌بشمار میرفت‌وبزرگان آن‌از اسلامبول‌الهام میگرفتندسید تصمیم گرفت که بعثمانی‌رفته وچندی‌رادرپایتخت کشوربزرگ‌عثمانی‌بماند چه‌درآن زمان مصر ، حجاز ، سوریه ، عراق‌جزو کشور عثمانی بشمارمیرفت .

۳ - تجلیلات روح سیدر چهرهٔ اقبال لاهوری

شاعر بزرگ ملی پاکستان

بسیاری از بزرگان سیاست وفرهنگ اسلامی هند درتحت تأثیر ونفوذ آراء وعقاید سیدجمال الدین قرار گرفتند واقبال لاهوری عارف وشاعر بزرگ ومولانا محمد علی جناح پیشوای مسلمانان هند ومؤسس دولت پاکستان از نمونه‌های درخشان شاگردان سیدمی باشند چنانکه در جاویدنامه اقبال ازقول سیدجمال الدین افغانی درباره اشتراکیت وملکیت چنین توضیح میدهد :

غربیان گم کرده‌اند افلاك را　　در شکم جویند جان پاك را
رنگ وبوازتن نگیرد جان پاك　　جز به تن کاری ندارد اشتراك

افغانی بملت روسیه که نقش نوی را انداخته خیلی علاقمند است وآرزو دارد که ایشان بامحکمات قرآن آشنا بشوند درضمن پیغامی که افغانی بملت روسیه میدهد اظهار میدارد که بدبختانه مسلمانان ازمحکمات تعلیم قرآن بهره نمی برندو گرفتار توهمات بیجا می باشندامّا برای ملت جوان فکر روسیه لازم است که ازتعلیمات قرآن استفاده کنند .

بقول استاد مجتبی مینوی . این سیر تدریجی ازمحبت کشمیر و هندوستان شاعررا بمرحله اتحاد اسلام میرساند ، توقع اواین است کههمه ساکنین ممالك اسلامی ومسلمانان هندوستان پشت بهپشت یکدیگر بدهند ودرقبال مخالفین خود بالاجماع مقاومت نمایند . اختلاف اصل ونژاد ومملکت را بکناری بگذارند ودرزیر اوای توحید ونبوت مجتمع شوند ، زیرا که دین مهمتراز وطن است ، وملیت منوط بآب وخاك نیست .

عجم هنوز نداند رسوم دین ، ورنه　　زدیو بندحسین احمد این‌چه بوالعجبی‌است
سرود برسر منبر که ملت از وطن است　　چه بیخبر زمقام محمد عربیست
بمصطفی برسان خویش‌را که‌دین همه‌اوست　　اگر باو نرسیدی تمام بولهبی است

وشعری باردو دارد بعنوان ترانه هندی کهمطلع آن این است .

چین‌و عرب همارا هندوستان همارا　　مسلم هین‌هم وطن هی‌سا را جهان همارا

واین شعرا کنون مقام ترانه ملی مسلمانان هندرا حاصل کرده است .

اصول ومبانی تعلیمات فلسفی وافکار اجتماعی اقبـال در دو کتاب اسرارخودی ورموز بیخودی‌است موضوع کتاب دومی این‌است که‌چون‌خویشتن خویش‌رایافتی باید که درملت خود محو شوی ؛ وبیان میکند که‌ملت یك مردمسلمان جامعه اسلام است نه‌این مملکت و آن مملکت ، و این بیخودی « یعنی محو کردن وفنا گشتن خودی درجامعه اسلامی » نیز در حقیقت ازجمله مراحل تربیت وتهذیب وتوسعه ونشوونمای نفس‌است ؛ منتهی‌اینکه اینجانفس ملی وخودی جامعه اسلامی منظور است و آنجا خـودی‌شخص و تعین یاهویت انفرادی . میخواهد که‌یك‌جامعه اخوت‌اسلامی درجهان تشکیل یابد که‌آزادو مستقل باشد . ورشته عشق خدا وایمان به‌پیغمبر اجزاء آن‌را بیکدیگر پیوند داده باشدومرکز آن کعبه باشد . مطلب‌خودرا باین طریق عنوان میکند که فرد بایدباملت مربوط باشد ، وملت از اختلاط افرادپدیدار میشود . وارتباط ملت اسلامی بدو رکن‌است که‌توحیدو نبوت‌باشد. یاس‌وخوف وحزن مایه قطع‌حیاتست‌وازالهٔ این‌امراض‌بتوحیداست ، وحق‌تعالی‌رسولی‌بما فرستاد که‌مارا برسر توحیدواقف‌ساخت‌ومااز‌راه اتباع‌او امراو باهم‌متحدشدیم ومقصود ازرسالت اوتاسیس حریت و مساوات واخوت درمیان بنی آدم بود ؛ دین وملت محمد ازحیث مکان وزمان بلانهایت اسـت ووطن اساسی ملت نیست، ونظام‌ملت بآئین‌است‌وآئین‌ملت‌محمدی‌قرآن‌است‌ودراین‌زمانه‌انحطاط، اولیتر آنست کـه مـابگذشتگان اقتداء واز ایشان تقلید کنیم وداعیه اجتهاد نداشته‌باشیم ، پختگی‌سیرت ملی‌منوط باتباع ازآئین الهی‌است وحسن‌سیرت ملی‌به‌پیروی کردن از آداب محمدی‌است ، وحیات‌ملی بمرکزمحسوسی محتاج است‌ومرکز ملت‌اسلامی مکه‌است ونصب‌العین این‌امت بایدحفظ واشاعهٔ‌توحید باشد ، وتوسعه حیات ملت وابسته‌به تسخیر قوای نظام عالم است . وکمال حیات‌ملت ازاینجاحاصل میشود که ملت‌مثل فرداحساس‌خودی‌پیدا کندوتولیدو تکمیل‌این احساس‌از تدوین روایات ملی‌وتتبع تاریخ گذشته ممکن میشود ،و بقای‌نوع ازازدواج وامومت یعنی مادری است .

گرتو میخواهی مسلمان زیستن	نیست ممکن جز بقرآن زیستن
صوفی پشمینه پوش حال مست	از شراب نغمهٔ قـوال مست
آتش شعر عـراقی در دلش	درنمیسازد بقـرآن محفـلش
ازکـلاه وبوریـا تاج وسریـر	فقر او از خـانقاهان بـاج گیر
واعـظ دستان زن افسانـه بند	معنی او پست وحـرف او بلند
از خطـیب ودیـلمی گفتـار او	با ضعیف وشاذ ومرسل کـار او

جاویدنامه اقبال‌داستان سیراودر افلاك‌ودیدن ارواح گذشتگان‌است، واز مقوله کومدی الهی دانته ورسالة‌الغفران معری وامثال اینهاست ، وباین دوبیت آغاز میشود :

خیال من بتماشای‌آسمان بود است
بدوش ماه وبآغوش کهکشان بوداست
گمان مبر که همین خاکدان نشیمن‌ماست
که‌هر ستاره جهانست یاجهان بودست

درفلك عطاردارواح جمال‌الدین افغانی‌وسعید حلیم‌پاشاظاهرمیشوند وبامولوی وزنده‌رود مدتی‌بحث وگفتگو میکنند . سیدجمال‌الدین شرحی‌در باب خلافت آدم وحکومت الهی‌ومنافع علم‌وحکمت بیان‌میکند وپیغامی بملت روس میفرستد (۱)

« پیغام افغانی بملت روسیه »

منزل‌ومقصود قرآن دیگر است — رسم وآئین مسلمان دیگر است
در دل او آتش سوزنده نیست — مصطفی در سینه او زنده نیست
بنده مومن ز قرآن بـرنخورد — در ایاغ او نه می‌دیدم نه درد
واین‌همه تقصیرخود مسلمانان است
خود طلسم قیصر وکسری شکست — خـود سر تخت ملـوکیت نشست
از ملـوکیت نگـه گـردد دگـر — عقل وهوش ورسم وره گـردد دگر

تقریباًدر هفتادسال قبل مجاهد بزرگ اسلامی‌سید جمال‌الدین «شعار برگشت‌باسلام» راعنوان نموده‌هرچند این‌شعار بوسیله‌دشمنان اسلام‌باستهزاء و سخریه استقبال‌گردید ولی قلوب بعضی‌از مسلمانان پاك سرشت را بخود معطوف‌داشت ، اقبال‌نیز عقیده‌افغانی رابدل‌وجان پذیرفت واظهار داشت که تنهاراه‌نجات مسلمین‌عالم اتحادویگانگی می‌باشد . اقبال‌از افتراق‌مسلمانان عالم‌دلش میسوخت‌ووضع رقت‌آورمسلمین رادرسرتاسرگیتی به‌پیروی‌ازآراء وعقایدسید شرح‌داده است .

درجاویدنامه اقبال‌از زبان‌سید جمال‌الدین افغانی سیاست ضد اسلام‌و مسلمین‌راکه دول‌استعماری بکارمی‌برند چنین‌شرح میدهد .

لرد مغرب آن سراپا مکر وفن — اهل دیـن را داد تعلیم وطـن
او بفکر مـرکز و تو در نفاق — بگذر از شام وفلسطین وعراق

---

۱ ـ اقبال‌لاهوری ـ بحث‌در احوال‌وافکارنگارش آقای مجتبی‌مینوی استاد دانشگاه تهران‌چاپ تهران ص۵۷ ـ ۵۸

تو اگر داری تمیز خوب وزشت   دل نه‌بندی باکلوخ وسنگ وخشت
چیست دین برخاستن ازروی خاك   تا زخود آگاه گردد جان پاك
آن کف خاکی که نامیدی وطن   این که گوئی مصر وایران ویمن
باوطن اهل وطن را نسبتی است   زانکه ازخاکش طلوع ملتی است
گر چه از مشرق برآید آفتاب   باتجلی‌های شوخ وبی حجاب
فطرتش ازمشرق ومغرب بری است   گرچه اوازروی نسبت خاوری است

کتاب جاویدنامه اقبال از حیث مطالب ومعانی یك داستانی پرشکوه از ارتقاء ومعراج آدم می باشد

رومی واقبال درفلك عطارد واردمیشوندصدای اذان بگوش میرسدو اقبال باتعجب میگوید :

من نیابم از حیات اینجا نشان   ازکجا میآید آواز اذان

ودر جوابش رومی میگوید .

گفت رومی این مقام اولیاست   آشنا این خاکدان باخاك ماست
ز ائران این مقام ارجمند   پاك مردان از مقامات بلند
خیز تاما را نماز آید بدست   یك‌دودم سوز وگداز آید بدست

اقبال اضافه میکند :

رفتم و دیدم دو مرد اندر قیام   مقتدی تاتار و افغانی امام

بعداز نمازرومی اقبال را بسیدجمال الدین معرفی مینماید و اقبال از انحطاط وانحراف فکری مسلمانان که بجای محکمات قرآن نظریات سیاسی واقتصادی مغرب را پذیرفته‌اند سخن میگوید :

در ضمیر ملت گیتی شکن   دیده‌ام آویزش دین و وطن
ترك وایران وعرب مست فرنگ   هر کسی را در گلو شست فرنگ
مشرق از سلطانی مغرب خراب   اشتران از دین وملت برده‌تاب

سیدجمال الدین ازمحکمات قرآنی تحت عنوان خلافت آدم ـ حکومت الهی ارض ملك خدا است ـ حکمت خیر کثیر است بیان میکند وعالم قرآن را چنین مجسم میسازد

عالمی در سینه ما گم هنوز   عالمی در انتظار قم هنوز
عالمی بی امتیاز خون ورنگ   شام او روشن‌تر ازصبح فرنگ

عالمی پاك از سلاطین و عبید چون دل مومن کرانش ناپدید
باطن او از تغیر بی غمی ظاهر او انقلاب هردمی

افغانی بملت روسیه خطاب کرده آنرا باوامر ونواهی قرآن دعوت مینمایدو میگوید که بهترین راه حفظ مساوات واخلاق عالمی بشری تبعیت از احکام قرآن است :

آفریدی شرع و آئین دگر اندکی بانور قرآنش نگر
بنده مومن امین حق مالك است غیرحق هر شیئی که بینی هالك است
آب و نان ماست از یك مائده دوده آدم «کنفس» واحده
ذکرحق ازذکر هرذاکرجداست احتیاج روم‌وشام او راکجاست

۴- سید درچهرهٔ فیلسوف بزرگ اسلامی در دانشگاه اسلامبول

سیدجمال‌الدین پس‌ازچندی‌اقامت درمصر باسلامبول رفت‌ونویسندگان ودانشمندان وجوانان پرشور بدیدار سید شتافتند بعد ازچند روز عالی‌پاشا صدراعظم عثمانی‌را دیدوسیدرا خیلی گرامی‌داشت ودانست که سیددانشمندی بزرگوار است وچنان اورا استقبال‌شایانی نمود که تاآن هنگام‌بی‌مانند بود باآنکه سید در جامه افغانی بود ولباده‌ای برتن وعبائی بردوش وعمامه‌ای کوچك برسر داشت دل‌های امیران وبزرگان ترك برای دانش وشهامتش نگهبان‌او شدند ونامش رابیزرگی یادمیکردند وباستایش از دانش‌وادب او گفتگو میکردند وپروانه وار بگردش حلقه میزدند واز سخنان حکیمانه‌اش بهره‌مندمیشدند باآنکه‌از جهت‌لباس وعادات وزبان نسبت‌به‌عثمانیان بیگانه وغریب‌بود پس‌ازچندماه‌عضوانجمن‌فرهنگ‌شد وآراء وعقاید اسلامی خودرا باشهامت‌بیان میکردومیگفت که تعلیمات عمومی رااجراء کنند تاهمه مردم از نعمت‌فرهنگ بهره‌مندشوند‌بعضی‌ازدوستانش‌موافق این‌عقیده نبودند‌بخصوص حسن فهمی که شیخ‌الاسلام ومتصدی اوقاف عثمانی بود چـون نظر سید با آرزوهای‌او تماس‌داشت سخت‌مخالفت نمودوچون جوانان دانشمند دوستدار سیدبودند نتوانست‌به‌او آزاری‌رساند ومنتظر‌بهانه بودتاماه رمضان۱۲۸۷ه برابر ۱۸۷۱ میلادی پیش آمد ومسجدها وتکیه‌ها پراز مردم شدکه برای عبادت‌می شتافتند قضاراتحسین‌افندی‌مدیر دارالفنون‌اسلامبول‌ازسیددرخواست نمودکه خطابه‌ای‌در پیرامون‌تشویق هنر برای‌دانشجویان ایرادکند سیدبهانه آوردکه درزبان‌ترکی اسلامبولی ناتوان است‌ونمی‌تواند دربرابرصدها ادیب ترك‌سخنرانی کند وچون‌زیاد خواهش‌نمودند ناچارشد و پیش ازایرادخطابه موضوع سخنرانی‌را نوشت وبصفوت‌پاشا وزیرفرهنگ وشیروانی‌زاده مشاور عالی‌دولت ومنیف‌پاشا که ازارکان رجال‌دولت وعضوانجمن فرهنگ‌بودنشان دادوموردستایش‌همه گردید وهمهمه‌ای‌در کوی وبرزن‌ها افتاد که سیدحسینی افغانی که ازبهترین نمونه‌های درخشان‌قهرمانان اسلامی‌است سخنرانی‌هیجان انگیزی‌در تالار دارالفنون ایراد خواهدکرد ودرآن‌روز جوانان پرشور و دانشمندان‌بزرگ‌ونویسندگان‌هنرمند که هریك‌دلی‌پراز درداز‌اوضاع‌واحوال

انحطاط مسلمانان داشتند در ورود بدار الفنون بریکدیگر پیش دستی مینمودند تا ندای اسلام و بیداری جهان اسلامی را بهتر بشنوند تا پرده اوهام و خرافات را بدور اندازند و برای تجدید نهضت اسلامی کوشش کنند مجلس با شکوهی از بزرگان کار کنان دولت و دانشمندان و ادیبان و مدیران روز نامه ها تشکیل گردید و وزیران هم برای خالی نبودن عریضه آمدند تا ببینند حکیم بزرگ اسلام چه میگوید .

سید در پشت میز خطابه ایستاد و با سخنان بلیغ و فصیح خود شنوندگان را مجذوب خود نمود و حسن فهمی شیخ الاسلام که اوقاف کل کشور پهناور عثمانی زیر نظرش اداره میشد با نگاههای دقیق خود خوب متوجه سخنران بود تا بتواند کلمه‌ای از سخنانش را دست آویز قرار داده وصدای واشریعتا بلند کند و هوچیان و دوره گردهائی که مقرری ماهیانه از اوقاف داشتند بدور خود جمع کرده و در کوی و برزن نغمه تکفیر سید جمال الدین را بلند کند تا بتواند تا پایان عمر بروی اوقاف هنگفت عثمانی افتاده و بهمراهی سایر لاشخوران و بی سوادان آن دیار شکمی از عزا در آورند و مردم را هم درخواب غفلت و نادانی بگذارند.

سید در سخنان خود روش گذران مردم را به بدن زنده تشبیه ساخت و هر یکی از هنرها را بمانند یکی از اندام او دانست و همان بهره‌ای که او برای زندگانی میدهد اندام بدن هم همان خاصیت را بروز میدهد و پادشاه را به مغز تشبیه کرد که مرکز تدبیر و اراده است و نیروی آن را ببازو و کشاورزی را به کبد و کشتی رانی و دریا نوردی را به پاها و هریك از هنرها را با یکی از اندام انسانی برابر کرد و تمام اعضای انسان را با صدای رسا شرح داد و گفت از پیوند آنها خوشبختی انسانی فراهم میشود و تن زنده نیست مگر بروان و روان تن هم یا نبوت است یا حکمت و تفاوتی که دارد این است که نبوت از سرچشمه یزدانی سیراب میگردد و بدست کسی نخواهد رسید بلکه توفیق الهی است که بهر کس که صلاح دانست می بخشد والله اعلم حیث یجعل رسالته .

اما حکمت نظری از راه معرفت بدست آید و پیامبران از خطا و اشتباه دور بودند و خطای حکیم ممکن است چه امکان اشتباه محال نیست و احکام نبوی آنچه را که پروردگار خواهد فرستاد و تا آنجا که جانشینان پیامبران هم در اشتباه نمی افتادند و دریافت احکام الهی از فریضه‌های ایمانی است اما بر آدمی لازم نیست که از آراء حکیمان پیروی و فرمانبرداری کند مگر آنکه عقیده و نظریه آنان بهتر و بالاتر از سایر عقاید باشد و با دیانت الهی هم مخالفتی نداشته باشد و آنچه را که درباره نبوت ایراد شد چکیده عقاید دانشمندان

اسلامی است .

سخنان پرشور سید که بادلیل وبرهان ایراد شده بود روح افسرده و ناامیدجوانان پاك اسلامی را مشتعل ساخت ودانستند که جنبش بزرگ مذهبی آغازشده و برای جلوگیری از انحطاط مسلمانان باید در پیرامون سیدجمال الدین پروانه وار گرد آیند و باعقاید و آراء او هم صدا شوند .

حسن فهمی دید نزدیك است که دکانش تخته شود فوری برعلیه سید جمال الدین برخواست و سخنان حق اورا یاوه و باطل نشان داد و تصمیم گرفت که سیدرا آزار دهدتادرس عبرتی برای آیندگان شود که دیگر دانشمندی چشم و گوش جوانان را بازوروشن نکندازاینرو بساط هوچی گری را گسترد ووانمود کرد که سید افغانی نبوت را که پایه تمام دیانت های آسمانی است هنرمیداند و بواعظان وخطیبان که «مقرری» ازاوقاف داشتند دستور داد که درمسجدها خورده گیری کرده و گریه وزاری کنندو آتش این داستان را بیشتردامن بزنند تافتنه ای در اسلامبول افتد . بیکاران ودریوزه گران ولاشخورانی که بوئی از حقیقت اسلام نبرده بودند سیدجمال الدین را تکفیر کردند و سید هرچه خواست ازخود دفاع کند وخودرا تبرئه نمایدو بگوید

کفرچو منی گزاف و آسان نبود — محکم تر ازایمان من ایمان نبود

دردهر چومنی یکی آن هم کافر — پس در همه دهر یك مسلمان نبود

نتیجه نداد و ناچار محاکمه شیخ الاسلام را در خواست کرد « آن هم چگونه ممکن بود» وشدیداً محاکمه شیخ را میخواست وپافشاری میکرد و روزنامه نویسان دو دسته شدند آنانیکه براستی روشن فکر وباعقیده وایمان بودند هواخواه سیدشدند و گروهی که روزنامه نویسی را وسیله دریوزه گری خودساخته بودند وازشیخ الاسلام پول میگرفتند مخالف سید شدند مقاله ها و گفتارهااز دودسته نوشته و گفته میشد ومردم ازهمه جابی خبر هم گاهی باسیدو زمانی باشیخ الاسلام میشدند .

برخی از دوستانش اشاره بخاموشی نمودند که مرورزمان مردم فراموش میکنند ونخواهند دانست که شیخ وسید چه گفته اند سید قبول نکرد و مکرر درخواست محاکمه شیخ الاسلام رامینمود ! ! !

جنجال خیلی بالا گرفت وبیم آن میرفت که پیش آمد سوئی برای صدر اعظم عثمانی وسیدفراهم شودچه در فتنهٔ بنام دین ومذهب دیگر منطق وبرهان راه ندارد وهمه نادانان بااحساسات کور کورانه بدنبال هو می شتابند تاباانجام آن کفاره گناهان خودرا ادا کنند .

صدراعظم برای حفظ موقعیت خود وجان سید که از گزند آسوده بماند

از ناچاری دستور داد که وی برای مدتی از اسلامبول بیرون رود تاحوادث و نفاق‌ها خاموش وفراموش گردد و بعدها هروقت که خواست دوباره بازگشت کند ! !

عالی پاشا صدراعظم عثمانی بفضل ودانش سید جمال‌الدین معترف بودو از بیهوشی و نادانی وپستی مردم پوسیده وخشك که دور ازحق وحقیقت بودند سخت نگران بود ومیدانست که کردار ناشایست حسن‌فهمی افندی شیخ‌الاسلام دیارعثمانی درحقیقت درباره عالی پاشا است نه سید جمال‌الدین چون میل داشت کم کم محیط راهمراه کند تاملت ترك قابلیت پیدا کرده وسیدجمال‌الدین را شیخ‌الاسلام دیار پهناورعثمانی نمایدو کم کم نفوذوریاست حسن‌فهمی افندی‌را ازسردربوزه گران بی‌ایمان‌دور کند وتیپ‌روشن‌فکر ودانشمندامور اوقاف‌را رسیدگی نمایند اما هوشیاری شیخ کوشش‌های صدراعظم‌را ازبین‌برد ومردم نادان را وادار کرد که در برابر دانشوران عرض اندام کنند و کهنه‌پرستان هوچی گری‌را آغاز نمودند این گونه جنجال‌ها کار رابجائی کشانید که سیداز اسلامبول دور گردد گرچه صدراعظم عثمانی مایل بمسافرت‌سید نبودولی چاره چیست‌تادنیا دنیابوده چنین بوده‌است روحانی‌نمای مارگیر سروری و آقائی می کندودانشمند هنرمندباید دربدرگردد بسیاری‌از دانشمندان نزدسید رفته وازدوری اوتأسف خوردندو برفتار ناهنجار شیخ‌الاسلام خورده گرفتند یکی ازاستادان عالی‌مقام‌در طی سخنان‌خود بسید گفت که شیخ‌ارزش دیانت‌راپائین آورد . سیداز این گفتار برافروخت‌و گفت :

اشتباهی بزرگتر از این نیست که دیده‌شود که گاهی تنها کردار یك نفرازپیروان دین‌تماسی باارزش دیانت دارد .

معتقدم که هیئت‌اجتماع بشرازنیروی روحی وسیاسی هیچگاه بی‌نیاز نخواهدبود واین دونیرو برای‌یك مرام‌از لحاظ جوهروهدف تهیه شده‌است آری‌ممکن است‌دریکی ازآنها خللی پیداشود که دراصل‌آن نبوده‌است لازم است که آنرا اصلاح‌نمائیم وبمفاسدومعایب آن‌آشنا شویم‌تادوباره آن‌راباصل خودبازگردانیم پس‌از آن گفت قدرت ونفوذ ثروتمندان وسلطنت شهریاران برای‌نابود کردن روح فساد وشرارت مردم است نه‌آنکه دفع فاسد را بافسد کنندودوباره مابین‌اجتماع‌فجایعی تولید نمایند وبانفوذان وشاهان بایدحقوق عمومی‌وخصوصی اجتماع‌را نگهبان باشند ووسایل‌آسایش وآرامش‌را برای مردم‌تهیه کنند وعدالت اجتماعی رادر مردم اجرانمایند تاهمه ازآن بهره‌مند شوندهرگاه این‌قدرت دردست‌یك مردمغروروندادان افتدملت رابفساد اخلاق کشانیده‌وخون‌های‌بی گناهان‌راخواهدریخت وازقدرت‌خود سوء استفاده‌میکند

تا مردم رشدپیدا نکنند وخوب وبدرا تمیز ندهند حکومت استبدادی برمردم بدبخت حکم فرماست .

در این صورت برملت هوشیار است که اراده ملت را آزاد گذاردو از آزادی درگفتارو کردار بهره مند شودو این آزادی بهترین قانون‌های هرملت بشمار میرودو چنین آزادی‌قانونی‌است که‌حکومت ناچارمیشودخدمت گذارملت باشد .

وهرملتی که باهوی وهوس بازی کند بشعبه‌هاوطایفه‌ها پراکنده‌میشود. خودخواهی وخودپرستی در افرادپیدا میشودوافرادی بنام‌ملت قدرت‌رادردست میگیرند وسوء استفاده‌میکنند وثروت اجتماع رابرای رضای‌خودبکارمی برند تازندگانی آینده خودرا بآرامش تامین سازند این گونه ملت‌ها مانند چهار پایان بلکه بدتراز ستوران هستندوقاعدهٔ جوروستم حکومت‌های استبدادی‌را بادست‌خودایجادمیسازند . وهمچنان بسخنرانی‌خودادامه داد و گفت: همین قسم است‌در سلطنت‌روحانی یعنی‌هر دینی که نفوذمعنوی‌درمردم باایمان داشته‌باشد دربرخی‌از اوقات‌تأثیر آن‌بیشتر از نفوذ شهریاران ودستگاه پلیس وداوری قاضی‌درپشت میزقضاوت است‌چه‌بسا دربعضی‌از اوقات مجازاتی معین‌مینمایدو سپس‌روشن میشود که اشتباه شده ومتهم گناهی نداشته ومی‌بایست تبرئه‌شود وهر گاه‌دیانت توانست آن حقیقت راپیروی کند وازقدرت سیاسی دور شود دراینجاست که روان‌قدرت‌می‌یابد وآدمی‌رااز دزدی درجایگاهی که‌هیچکس نیست بازمیدارد وازکشتن کسی راکه‌میداند هیچگاه‌مورد تعقیب ومجازات قرار نمیگیرد بازمیدارد اینها از سودهای روحی دیانت است ودرسه دیانت اسلام‌ومسیحیت وموسوی‌چیزی که برخلاف‌بهره‌های آدمیت‌باشد نخواهیدید بلکه‌مرد باایمان‌وخداپرست باافرادبنی‌آدم مانندبرادران وخویشاوندان‌خود بامساوات‌وبرادری‌وآزادی رفتارمینمایند وهرزشتی را ازخود دورمیسازندو هرگاه خدای نخواسته سرپیچی نمود واز قدرت روحانی گریزان شدبدیهی است‌در گوهرش اختلالی‌پیدا شده‌ولازم است که‌سبب انحراف رادانست‌وبهر قدرتی که ممکن خواهدبود دوباره به‌فطرت نخست‌بازگشتش دهندوهر گاه دیانت در مقصد شریفش سیرکند قدرت سیاسی‌هم بدون شك او راگرامی خواهد دانست واگر قدرت سیاسی درایده‌آل خود که عبارت ازدادگستری مطلق است کارکند شکی نیست که سلطنت روحانی ثناخوان او خواهد شد واین دونیروی روحانی وسیاسی از یکدیگر جدا نخواهند شد مگر آنکه از محور طبیعی خود جدا شده ووظیفه خودشان راانجام ندهند .

اینها آخرین سخنان سید جمال‌الدین در اسلامبول بود که ترك کشور عثمانی راگفته ودر اول محرم هزار ودویست وهشتاد وهشت هجری برابر ۲۲مارس ۱۸۷۱ میلادی بمصر رهسپارشد .

٥ - سید در چهره قهرمان علمی و سیاسی

مقصود سید از سفر بمصر تمایل وی بدیدن آن دیار بود و نمیخواست در آنجا باشد تا آنکه رئیس دولت « ریاض‌پاشا » را ملاقات کرد و او از سید خواهش‌ها نمود و دولت‌هم ماهیانه‌هزار قروش مصری به‌پول آنزمان مستمری برایش مقرر داشت بدون آنکه درعوض آن‌حقوق کار اداری‌انجام دهد.

سیدجمال‌الدین بسیاری‌از محصلین‌را راهنمائی‌نمود و آنان‌از دریای دانش‌او بهره‌ها بردند، کتابهای‌علمی‌در‌علم کلام‌اسلامی، حکمت علوم‌عقلی‌در علم‌هیئت وفلکیات واصول فقه وفقه اسلامی را نزدسید آموختنداز روزیکه سیدآغاز تدریس‌در مصررانهاد تاپایان آن درخانه خود به‌بحث می‌پرداخت‌و بعنوان استاد به جامع‌الازهر نمیرفت، روزهای جمعه که دروس تعطیل بود گاهی برای دیدار شاگردان ودوستانش در جامع‌الازهر حاضرمیشد. شاید پیش‌آمد اسلامبول‌و کردار ناشایست‌شیخ‌الاسلام عثمانی‌سید رامجبور نمود که فقطروزهای جمعه‌بازهر برودتامبادا شیخ‌جامع‌الازهر باوبدگمان شده‌ومورد تکفیر شیوخ آنجا قرار گیرد.

سیددرنظر دانشجویان‌مصر استادی بزرگ جلوه‌نمود وفواید بسیاری ازخرمن‌دانش اوبدست‌آوردند وازدیانت‌پاك وادب‌ودانش وی‌سخت‌درشگفت شدندوزبان بستایش اوگشودند وشهرتش روزبروز در کشور مصر پیچید. پس‌ازآن تصمیم گرفت که‌اوهام‌را ازخردها جدا سازد. خردها روشن شدو وچشمها متوجه او گشت.

سیدشاگردان‌خود راوادار بنگارش‌وتحریرمقالات‌ادبی‌وفلسفی‌ومذهبی وسیاسی‌واجتماعی نمودآنان‌هم درزیرنظر سیدبکارپرداختند واستاد هنرمند ونویسنده‌بزرگ‌ومشهور شدند، فن نگارش در اثر کوشش او پیشرفت کرد ونویسندگان ارجمندتحویل اجتماع‌مصر وجهان اسلامی گردید ونابغه‌ها پیدا شدندوآثار قلمی‌آنان ازباد وباران گزندی نیافت باآنکه بیشتر شان‌جوان بودندودرفن خودهنرمند شدند وهر دانشور وادیبی که دراین‌رشته‌کار میکرد وجوان بود و درفن‌خودنویسنده‌بزرگ وهنرمند شد یا از شاگردان سید بود یاآنکه پیرو‌روش او گردید.

وهر کسی که منکر این حقیقت شود گزاف گفته است چه حقیقت امر برای همه روشن و آشکار است و کسانی از راه حسادت بسید بدبین شده و خورده گیری ها مینمودند وسخنان بعضی از حکیمان را درمردم انتشار میدادندو میگفتند که اینها عقاید سید جمال الدین است واز طرفی گفتار برخی از متأخران راکه حکمت وفلسفه راحرام می پنداشتند نقل قول میکردند وفتنه را دامن میزدند باآنکه آنانیکه فلسفه را حرام می پنداشتند منظورشان این بود که کسانیکه خرده ی آنان سستی گرفته و کوتاه نظر هستند مطالعه کتابهای دقیق فلسفی ننمایند چه بسا ممکن است بر اثرمطالعه از دیانت گریزان ولاابالی شوند واما کسانیکه درایمان خود ثابت قدم هستندودر علوم اولین وآخرین صاحب عقیده می باشند کاری ندارند که فلسفه و دانش با عقیده آنان موافق باشدیا مخالف تنها بصیرت دینی آنها رازیادتر میکندودر یقین آنان نیروئی پیدامیشود و در این باب هزاران گفتار از پیشوایان دیانت پاك اسلامی میتوان بدست آورد .

مردم حسود و بدبین کار را بجائی رساندند که آنچه را فلاسفه مادی در کتابهای خود گفته اند باپیرایه ای آنها را بسید نسبت دادند ودر توده عوام مردم منتشر ساختند وازیك طرف همچون گروهی ازاشخاص رنگارنگ که دارای مشرب ها ومذهب های گوناگون بودند بمجلس سیدحاضر میشدندیا ازسخنان سید چیزی نمی فهمیدند ویا گفتارش را بمذاق ومشرب خود تشریح وتفسیر مینمودند ودر هر کجا سخنانی ازسید نقل قول میکردند واین گونه انتشارات بهانه بدست دشمنان سید داد و دردیده توده نادانان مردم تأیید میشد . با تمام اینها در نزد مردان عارف و زنده دل از شخصیت سید جمال الدین نمی کاست ومقامش روزبروز زیادتر میشد و در دل های مردم جایگاهی بلند پیدا میکرد تا آنکه توفیق پاشا خدیو مصر گردید و سید مرام او را تأیید وستایش نموده و کوشش نمود که دل ها رامتوجه او سازد .

سید فطرتاً میل زیادی بامور سیاسی داشت وروزبروز نظرش بمصر نظر یك مرد حکیم و دقیق امور اجتماعی وسیاسی میشد ومیدید که نفوذ بیگانگان درآنجا زیادتر میشود ناچارشد که دراوضاع واحوال مصر تحولی ایجاد کند تاملت مصر همدرردیف ملت های زنده دنیاقرار گیرند وازنعمت های آزادی و استقلال بهره ور گردند .

وفرهنك عمومی اسلامی آن سامان هم از چهار دیوار خشك که نمونه کوچکی از فرهنك قرون وسطی بود بیرون آورده وبافکر نودانش نوین رافرا گیرند تابتوانند برای بدست آوردن نعمت آزادی واستقلال وتمدن جدید در تلاش گردند .

۶ - سید در جرگه بنایان آزد

در خرابات جهان نور خدا می بینم
وه‌عجب بین که‌چه نوری‌ز کجامی بینم
«حافظ»

سیداز آغاز تشکیل فراموش‌خانه درمصر از فراماسونهای‌آن بشمار میرفت میخواست فضیلت وتقوی راآشکار کند وپنهان کردن فضیلت را گناهی بزرگ میدانست ازاینجهت‌درجرگه بنایان‌آزادقرار گرفت دریکی‌ازجلسه‌های فراموش‌خانه برخاست وچنین سخن گفت نمی‌توانم تصور کنم کـه اوهام در استوانهای انجمن‌های فراماسون راه داردچه هرتشکیلات‌آزادی‌از اوست و آلات‌وادوات بنایان‌را دردست داردتابرای نابودی اساس کهنه وبنیادآزادی حقیقی ، برادری ،مساوات واز بین‌بردن ستمکاران وجور وستم اقدام میکنند بمصداق کلوخ‌انداز را پاداش سنك است هرگاه‌آزادی‌خواهان درراه‌آزادی کوتاهی‌روا دارندهرگز نمی‌توانندبنیاد زاویهٔ قائمه رادرجهان استوارسازند پس‌از اشاره اجمالی درپیرامون انجمن‌های فراماسون اسکاتلندی گفت :

پس‌از تعریف ووصف منطقی صورتی درذهن‌آدمی جایگزین میشود مثلا گفته‌اند انسان حیوان ناطق است وبرای اینکه تعریف مطلوب برانسان تطبیق کند که به بعضی‌از جانوران‌اشتباه نگردداو رابصفات‌دیگری هم‌تعریف کرده‌و گفته‌اند ، انسان‌ممیزوذاتاً‌خندان‌است پس‌از تعریف‌صفات مزبورچهره مخصوصی از اودر ذهن نقش بسته وشناخته میشود که اوانسان است باآنکه اکنون‌خود رافراماسون‌میدانم«جرگه بنایان‌آزاد » تعریف مطلقی ندارد که درذهن آدمی نقش بندد وباوصفی که تطبیق شود که‌آدمی بتوانددر فراموش خانه‌وارد شود بقول حافظ :

من بسرمنزل‌عنقا نه بخود بردم راه   قطع این مرحله بامرغ سلیمان کردم

نخستین چیزی که مراتشویق کرد تادر جرگه بنایان‌آزاد شرکت کنم همان عنوان بزرك‌آزادی مساوات ـ برادری است که هدفش بهره‌مندشدن جمعیت بشری وجهان آدمیت است که‌درپشت سرآن‌برای نابود کردن‌ستمکاران کوشش مینمایندتابنیاد عدالت حقیقی را استوار سازندبااین وصف‌همت بکار وعزت‌نفس‌واخلاق‌پاك و کوچك‌شمردن مرگ دربرابرستمکاران‌را فراماسون

بمن نشان میدهدواین تعریف فراماسون مراراضی ساخت که درجرگه بنایان آزادوارد شوم .

«شست وشوئی کن و آنگه بخرابات خرام»

ای برادران ، سیدجمال الدین ریاست‌را برای‌خود منکر است وهرگز ریاست نمیخواهد فراماسون‌شریف‌تر وبالاتراز آن است که ایجادقدرت‌برای رئیس آن کند ویااغراض شخصی‌یا بهره‌های مادی‌وادبی رابکاربرد مرادعوت میکنید که فراماسون پاك وبی آلایش واز زشتی‌ها دورباشم باید علاقمند بآبرو وشرف خودباشم .

فراماسون هنگامی به‌برادر خود کمك میکند که عللی داشته‌باشد و یایکی‌از اعضای‌بدنش نقصانی داشته‌باشد آنگاه اورابسایر برادران بنی‌نوع خودمقدم میدارد وهرگاه بی‌نوا وفات کرد کودکان اورا پرورش میدهد ودر آموزش وپرورش‌آنان جدیت مینمایند بدون جهت همراهی کردن در مشرب بنایان آزاد از گناهان بشمار میرود از سخنان سید همه در شگفت شدند و همهمه ای در انجمن ها و احزاب و ادارات دولتی مصر افتاد و دزدان حساب کار خود را کردند و دربی چاره افتادند تا این خبرها بگوش «توفیق‌پاشا» خدیو مصر رسیدو کارهای سیدرا کوچك شمرد وتوجهی بفراماسون نداشت تاهنگامی که‌برادران‌خواستند سیدجمال‌الدین رابسمت «استاداعظم» انتخاب کنند سیدازقبول آن خود داری کرد درآن ماجراهاخواست «خدیو مصر» را ملاقات کندولی‌خدیو ازپذیرفتن اوخود داری کرد واماپس ازآنکه عظمت وبزرگواری‌وی‌رادانست که نامزد «استاداعظمی‌جرگه بنایان‌آزاد» است باکمال خوشروئی ومهربانی بسیارسید را پذیرفت وسخنانی بهم گفتند که خلاصه‌اش این‌است ؛

خدیو : تمام خوبیها را برای مصریان خواهانم و شادان میشوم که کشور خود را ببالاترین درجات و درستکاری ببینم ، بدبختانه اکثریت ملت مصر تن پرور و نادان هستند و ظرفیت آن را ندارند که درس ها و سخنان هیجان‌انگیز بآنان تلقین شود چه ممکن است‌دراثر آنهاملت‌بهلاکت ونابودی افتد .

سید : در پیشگاه امیر کشور بآزادی وصمیمیت سخن میگویم : ملت مصرمانندسایرملت ها خالی‌ازتن پروری ونادانی نیست‌ولی‌خرد مندانی‌راهم دارا است که به پیشگاه امیر توجه دارند هرگاه نصیحت مخلص را قبول نمائید هرچه زود تر ملت را در احکام کشور شریك وهمراه سازید ودستور دهید که انتخابات شروع شود تانمایندگان ملت قوانینی را بتصویب رسانند

که باسم واراده شما تمام گردد وانجام اینگونه امور سلطنت شمارا استوارتر می سازد.

این‌ها مهمترین گفتار این ملاقات بود وخدیو مصر تن باین کار نداد وباخود وسوسه‌ای درباره سید مینمود ولی چیزی باو ابراز نداشت سیداز دربار خدیو مصر بیرون آمد وتصمیم گرفت که هدف خود را در محفل فراماسون اجرا نماید وسخنرانی‌هائی کرد که هر کسی را ازسستی بکوشش وادار نمود و هر خفته ای را بیدار ساخت و ترسو را شجاع بار آوردو وشاگردان وپیروان خود را که بیشتر نویسندگان و ادیبان سوریه بودند دستور داد که مقالات هیجان انگیز درباره حقوق ملت بنویسند و در طلیعه آنان محمد عبده وادیب اسحق دمشقی وسعد زغلول پاشا بود وبراثر بروز جنبش فکری وملی ، دولت خیلی مراقب کردار وگفتار آنان بود وناچار شد که بامیهن پرستان بمدارا رفتار کند و ملت را بوعده‌های نیکو وحسن نیت و اعطای تشکیل مجلس شورای ملی نوید میداد بشرط آن که در آرامش باشند واز افراط درامور وتظاهرات ملی خودداری کنند .

بنا به مقتضیات واوضاع واحوال زمانه پس از چندی یك انجمن وطنی تابع فرانسه شرقی تأسیس کردودر اندك مدتی اعضاء آن بیش از سیصد نفر از برگزیده ترین دانشمندان وهوشمندان که به نیك نامی مشهور بودند انتخاب نمود وشبکه‌ای تشکیل دادند بنام «شعبه نظارت جهاد» چون لشکریانی که در سودان تعیین میشدند با آنکه قانونی از طرف دولت مصر بتصویب رسیده بود که هریك از نظامیان برای مدت معینی در آن سامان انجام وظیفه نمایند بدبختانه بیشتر ازمدت مقرر در آنجا بودندودولت توجهی درباره انتقال آنان نمیکردوقانوناً اجازه نمیداد که دوسال مصریان وسودانیان بیشتر ازچهارسال در آنجا باشند امابدبختانه تبعیضاتی روامیداشتندولشکریان را ناراضی کرده بودندوظیفه شبکه این بود که دقت دراجرای اصول قوانین کنندوشعبه دیگری برای نظارت درامورداد گستری وشعبه‌هائی برای نظارت درامورووزارت دارائی ومصالح عمومی وبهداشتی تشکیل شد که مامورین دولت را باحقاق حق و دادگری ومبارزه بافساد رهبری نمایند وخدمتگذاران دولت را بعدل وداد راهنمائی کنند .

یك نفراز عضو دولت مصردر ماه پنج لیره حقوق میگرفت ودیگری که همردیف او بود وتقریباً همان کار راانجام میدادپانزده لیره دریافت میکردوهر شعبه باکمال دقت ودرستی برای تأمین عدالت اجتماعی کارها رابه بهترین وجهی انجام میداد واز طرف « محفل بنایان آزاد » بابیان واسلوب خردمندانه‌ای

کارهای ناشایست هیئت‌ها که انتقاد میشد وهمه مردم مصراز رفتار و کردار «برادران» درشگفت شدندواز جرئت‌وشهامت وپاکدامنی و گذشت آنان که درزیرنظرسید جمال‌الدین کار میکردند تقدیس مینمود .

آزادیخواهان از سید درخواست کردند که قانون انتخابات مجلس شورای ملی مصر را تهیه وتدوین سازد کـه ملت بر طبق آن نمایندگان خود را انتخاب کند تا مانند سایر کشورهای آزادازحق‌خود برای خوش‌بختی ملت ومملکت استفاده کند .

سید درپاسخ برادران گفت ای برادران مجلس شورای ملی قدرت حقیقی خود را هنگامی تحصیل میکند که از روح ملت تشکیل شده باشد .

وهرمجلس‌شورائی راکه پاشایا امیر یا قدرت‌بیگانه‌ای آن‌را تشکیل دهد و بکار وادارد بدانید که قدرت موهومی خواهد بود وتشکیل اینگونه مجلسها بـا اراده آن‌کسی است کـه آنرا ایجاد ساخته است . سیر ملت پیروشوکت و قدرتی است که آن را حرکت میدهد ولی بهدف نمیرساند خصوصاً هنگامیکه بـا اراده گرداننده اش برخورد کند . تاریخ بمـا نشان میدهد که هر شهریار و امیری که قدرت را در دست دارد هرگز راضی نخواهد شد که اسم بی مسمائی باشد تا ملتش قدرت را در دست گـرفته ودرتمام شئون ، کشور را اداره کند وتمام امور در دست ملت گردد وبزر - گترین ایده‌آل ملی‌همان رهائی از اسارت وچنگال بیگانه است .

پس از آن گفت خواهید دید که مجلس شورای مصر قریباً تشکیل خواهد شد وازحیث شکل وظاهر شبیه به یکی از پارلمان‌های اروپا خواهد بود واحزابی را دارا خواهد شد مانند حزب شمال وحزب دست راست و دست چپ و خواهید دید که حزب شمال اثری در مجلس نخواهد داشت و کوچك ترین راهش معارضه با دولت خواهد بود و نمی‌تواند کوچك‌ترین کاری را انجام دهد وحزب دست راست هم طرفدار او خواهد بود و امروز از گفتارمن تعجب میکنید چه در یك‌امر تصوری که هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است صحبت میکنم وخواهید دید که مجلس شورای موهومی درمصر تشکیل میشود وهریك از اعضای آن مانند آنکه ازشیری ترسناك باشند از آن فرار می کنند « حزب شمـال معارض دولت است » و بطرف حـزب دست راست « دوستدار دولت» خواهند شتافت و آنگاه میگوئید (سید جمال‌الدین راست میگفت) .

آری درست میگویم و این‌هم ازفراست من نیست وبقول دانشمندان علم منطق درتصور تصدیقی کوچك ترین فضیلتی نخواهدبود وهرگاه درست

دقیق‌شویم خواهیم دانست که مقدمات درست همان نتیجه‌های درست‌راخواهد داد . مقدمات مجلس شورای‌ملی با ایجاد کننده آنست و از محیط ملت دور خواهد بود و آنکس کـه آن را ساخته است قوه‌ایست که از قدرت ملت و مجلس بیرون است تابتواند بااو معارضه نماید دراینجا منافع متضاد میشود ودارای هدف‌های مختلف هستند این‌گونه مجلس‌ها ارزشی ندارد و بدیهی است دوام زیادی هم نخواهد داشت وملت‌هم از آن بی‌نیاز نخواهد شد سپس خنده تاثر آمیزی کرد و گفت :

خواهید دید که نماینده ملت درد های اجتماع را نخواهد گفت و از زشتی‌ها و بدبختی‌ها سخنی در پارلمان نمی‌گوید و چونکه تمام آزادی را از او سلب می نمایند بلکه این مجلس یك آلت گنگ و خاموشی است که در دست همـان قدرتی است که برای بدست‌آوردن کشور دردست دارد و هرگاه اندکی فکر کنید این حقایق‌را درك مینمائید و میخواهید برای شما این‌گونه مجلس‌هارا تعریف نمایم تابشناسید که نماینده شما درآینده مانند همان هیئت‌های مصری زمان امروزاست وهمان متولی باهروسیله‌ای ممکن است تمام ثروت کشاورزان را تصاحب کند .

همان تنبلی وترسی که حکام جوررا ازهمت بلند سلب نمود و مردم نمی‌توانند باداشتن دلیل های روشن در برابر ستمکاران اقامه دعوی کنند و همان کسیکه در اراده وزور وقدرت همه‌را خوب وپسندیده وحکمت آمیزی پندارند وخواهید دید که برای دفاع ازوطن و مناقشه حسابی خیلی بی ادب وترسو وبی تدبیر است وهوش وتدبیر وشجاعتی نخواهد داشت وتمام‌صفات پسندیده ونیکوئی که صلاحیت دارا بودن آن‌را داشته باشد فاقد است .

هر کس بخواهد آزادی‌را ازبین ببرد آن‌را جزء فلسفه سیاست بشمار می آورد باکمـال تاسف خواهیم دید که مجلس شورای موهومی شمـا در صورتیکه احلام درست باشد برخلاف‌قواعد فلسفی است آن‌وقت‌است که باید اعتراف کرد که عدمش به زوجود !!

۸ - سید مرد خدا بود

دراثر تربیت سیدجمال الدین شاگردان‌و پیروانش مقاله‌ها منتشر ساختند وسیاست بیگانگان رادرخاورمیانه سخت بباد انتقاد گرفتند وترجمه گفتارشان‌را برای‌روزنامه‌های انگلستان فرستادند ودراین راه اهتمامی داشتند تاآنکه گلادستون این موضوع راموردتوجه‌قرارداد وسر کنسول انگلیس نیز درمصر مراقب رفتار وگفتارسید ویارانش بود وحکومت وخدیو مصر ترسیدند ومیخواستند هرچه زودتر سید ازآن دیار دور شود وتا اینکه دستور صادرشد که سید باملازمش ابوتراب عارف ازمصر تبعید گردند.

سید درسال ۱۲۹٦ برابر ۱۸۷۹م بسفر هند رهسپارشد وهنگامیکه بکانال سوئز رسید کنسول ایران و برخی از بازرگانان به‌نزدش رفتند و پولی باو تقدیم داشتند واصرار کردند که سید پول را دریافت دارد که هنگام سفر به پول بیشتر نیاز دارد سید درپاسخ دوستان ویاران خودگفت شما بپول بیشتر ازمن احتیاج دارید چه‌شیر بهر کجا که رود بی‌شکار نخواهد ماند. سید ازراه دریا بهند رفت وچندی در حیدرآباد دکن مقیم شد. و هنگامیکه حوادث اعرابی‌پاشا درمصر اتفاق افتاد دولت سیدرا ازحیدرآباد به‌کلکته خواست ودستور داد تا پایان فتنه اعرابی‌پاشا درآن‌جا باشد پس ازآن اجازه دادند بهر کجا که مایل‌باشد حرکت کند.

هندوستان باغ ادیان و مذاهب است ازهر فرقه و با مسلك مادی و معنوی درآن قطعه پهناور پیدا شده ومیشود وهر نغمه ونوائی پیروانی‌دارد. مردم هند بدین وعقیده خود سخت پای‌بند هستند وصدها کتاب و رساله در اثبات معتقدات خود و دیگران نوشته ومنتشر ساختند. جانوران بی آزار درآن سامان مقدس‌هستند و کسی‌را باکسی کاری نیست. گروهی تحصیلکرده وفرنگ رفته هند بقول سید طبیعی و بیدین شدند وخدای بزرك وسرمدی

را منکر گشتند و درردیف لاابالیان واباحیان درآمدند ومردم معتقد را به بیدینی ولامذهبی دعوت میکردند وپشت‌پا بهمه عقاید وآراء زدند دربرابر این گروه طبیعیان ،ردم خداپرست برهبری سید باخطابه‌وگفتار بزرگترین تازیانهٔ علمی ودینی‌را بربی‌دینان وارد ساختند .

چه سید درتمام دوره زندگانی خود باصول توحید و حقـایق اسلام معتقد بود وتنها خدای یگانه وتجدید عظمت اسلامی را درنظر میگرفت و از اختلاف وفرقه‌بازی گریزان بود ودرتمام گفتار و کردار وپندارخود بجز خدا وحقیقت اسلام چیز دیگری‌را درنظر نداشت وباشور واحساسات تندی حقایق توحید و اسلام را بیان میکرد وچنان تأثیری در جهان اسلامی نمود که هنوزهم اثرات‌آن باقی‌است گروه‌ها گروه مردم از گبروترسا وبرهمائی وبودائی بادست سید هدایت شده وبخدای یگانه وحقیقت دیانت پاك‌اسلامی ایمـان آوردند .

هنگامی که سید نام خدا و اسلام را بر زبان جاری می‌ساخت گوئی نیروی کهربائی آن لرزه براندام شنوندگان می‌افکندو ولوله‌ای دراجتماع وحوزه ها می‌انداخت .

آوازه شهرت سید درتمام دیارهند پیچید وهمه خداپرستان بسوی‌او شتافتند وچون بی‌دینان آن صفحات درنشر تبلیغات بی‌دینی کوشا بودند و سید میدید که با چه رنگ‌آمیزی عقاید مادی گری را جلوه‌گر می‌سازند و مردم را ازراه راست بازمیدارند . دراین خصوص خطابه‌ای درتعریف‌احوال ملاحدهٔ هند ایراد کرد که مورد توجه هوشمندان وفضلای‌هند قرار گرفت تا بنا بخواهش کتبی یکی ازمعلمان دبیرستـانی حیدرآباد دکن رساله‌ای بنام رد نیچری نوشت که مورد بحث و مطالعه بیشتر فضلا و دانشمندان جهان اسلامی قرارگرفت .

رساله مزبور ابتداء دومرتبه درهند وسپس درچاپخانه‌های «فرهنگ اصفهان» و « عروةالوثقی رشت» و «خاور تهران » و « حیدری درنجف اشرف » چاپ و منتشرگردید و در آغاز تصرف متجاسرین و حکومت

پیشه وری در آذربایجان آقای حاج میرزا عباسقلی مجتهد واعظ چرندابی رساله مزبوررا بادقت کامل ازروی نخستین چاپ آن که درهندشده بود تصحیح نموده و با حواشی نویسنده ناچیز این سطور « ترجمه از کلمات قصار سید بود » دو مرتبه به بهترین طرزی در تبریز چاپ نمودند و خوشبختانه انتشار اخیر رساله در تبریز مصادف با هنگامی بود که آشوبگران بیگانه میخواستند با نشر افکار مادی گری جوانان پاك و غیور آذربایجانی را مسموم کرده وآنان را ازراه راست منحرف سازند تا بتوانند قطعه زرخیز و سرسبز آذربایجان عزیز را از پیکر کشور اسلامی جدا سازند . غافل از آنکه آذربایجان جزء لاینفك جهان اسلامی است .

نیچریه نه تنها در آذربایجان بلکه در تمام کشور ایران مورد توجه جوانان پاك اسلامی شد .

شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر که از دانشمندان بنام عالم اسلامی و ازشاگردان ویاران سید بود رساله مزبور را بزبان عربی ترجمه نموده و مکرر در مصر بچاپ رسید و یکی از دانشمندان الازهر آن را بفرانسه ترجمه نمود ویکی ازفضلای ترکیه درعهد « عبدالحمید خان» پادشاه‌عثمانی بنام محمد میرافندی آن را از فارسی بترکی ترجمه و در اسلامبول بچاپ رسانید ومطبوعات ترکیه ازمطالب دقیق آن اقتباس و نقل نمودند وشنیدم که بعضی ازدانشمندان هندوستان هم رساله رد نیچری را بزبان‌های هندی مانند اردو وکجراتی ترجمه ومنتشر ساختند .

دانشمندانی که درتاریخ‌حرکت فکری ومعتقدات‌اسلامی بحث‌مینمایند رساله سیدرا فراموش نکرده و درباره آن گفتگو مینمایند و درکتاب‌های ملل ونحل اسلامی از آن سخن میگویند .

یکی ازدانشمندان روحانی حکایت کرد مراکه درهنگامیکه سید در آغاز جوانی درتهران مشغول تحصیل علوم اسلامی بود درمدرسه‌ما بین‌بعضی ازطلاب متهم به طبیعی شد وپس از انتشار این خبر ناگوار دیگر از سید اثری نشد چه ایران‌را ترك‌گفته ونام ونشانی ازوی مابین طلاب علوم باقی نماند تاآنکه رساله « رد نیچری» او ازهند بایران رسید وهمه دانستند که

درین مدت سید بیکار نبود ومشغول تحصیل علوم و تکمیل آن‌بود تابهترین اثر علمی اسلامی خود را انتشار داد و مصداق شعر معروف ابوعلی سینا قرار گرفت .

کفر چه منی گزاف و آسان نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چومن یکی و آن‌هم کافر
پس در همه دهر یك مسلمان نبود

رساله رد نیچری چند مطلب مهم را دربر دارد :

۱ ـ سید ظهور تمدن و پیشرفت ژاپون را اشاره میکند که بعدها می بینیم که این‌ملت‌مترقی‌امپراطور باعظمت روس تزاری را درجنگ‌شکست داد ومقدمات انقراض دولت روسیه را فراهم ساخت .

۲ـ درین رساله اشاره میکند که طبیعی‌ها درروسیه تحولاتی را در پیش دارند و آتشی روشن خواهند کرد بعدها معلوم شد که انقلاب اکتبر ۱۹۱٤ میلادی را سید پیش‌بینی نموده بود و آن‌را از اثرات نفوذ بی‌دینان وملاحده میدانست .

۳ـ در بحث تناسخ و تطور بی دینان نوشته است که با بیان کوچك ابدال ملاحده هستند !

عجب درین است که میگویند بهائیان ایران سیدرا گاهی بهائی و هنگامی ازلی معرفی میکنند غافل از آنکه سید آشکارا ریشه آنان را زده است .

عجبا که هرچه رجال سیاست با دست ملا نمایان خواستند بانواع و اقسام لطایف‌الحیل‌سیدرا خورد کنند وبهانه‌ای برایش بتراشند موفق‌نشدند ناچار گشتند که حربه نا جوانمردانه تکفیر را بکار بردند و سید حسینی و دانشمند راکه افتخار عالم اسلامی و جهان آدمیت است و همیشه خدا خدا میگفت و ندای الله‌اکبر و لااله الاالله را بلند می نمود به بی دینی متهم نمودند ! ! خوش بختانه تیرشان بسنگ خورد چه خطابه سید در باره بی‌دینان و رساله « رد نیچری » او بسرعت برق درمحفل‌های اسلامی‌منتشر شد ومسلمانان جهان‌را ازخواب گران بیدار ساخت .

سید حسینی که پشت‌پا بزندگانی مادی زده بود نه‌مقام میخواست و

نه جاه و نه پول و حتی از زن گرفتن‌هم گریزان شد تاتوانست قید مادیات را زده و برای جهان‌اسلام فداکاری کرد ودرطول سفر باهمه‌زحمت‌ها ومرارت‌ها و دربدریها باین دل خوش بود که مسلمانان را بیدار سازد و آنان را به یگانگی و آینده روشن جهان‌اسلام امیدوار نماید وهمه افراد بشررابسوی خداوند یکتا رهبری کند . از زمان تاریخ تالیف و انتشار رساله « رد نیچری» تا کنون‌شبهات ملاحده بصورت‌های‌مختلف جلوه گرشده وتشکیلاتی بر اساس توحید نمودند و ده ها کتاب و رساله بزبان های مختلف منتشر ساختند و افکار و آراء بعضی از جوانان پاك اسلامی را آلوده نمودند و دانشمندان‌بزرك‌اسلامی‌دربن‌زمینه کتاب‌هاورساله هاومقالاتی نوشته ومردم را تا اندازه‌ای بحقایق اسلامی آشنا نمودندبا این وصف‌هنوزنوشته های‌سید در جهان‌اسلام تازگی‌خودرا ازدست‌نداده وموردتوجه ومطالعه‌دانشمندان‌است.

۹ - سید در چهرهٔ نویسندهٔ بزرگ سیاسی

سید سفر اروپا را در پیش گرفت و روانه لندن شد و پس از چندی توقف درلندن بپاریس رفت وسه سال درآنجا ماند و درآن روزها در مصر جمعیتی بنام « عروة‌الوثقی » از بهترین و هوشمندترین مردم آن سامان که از یاران وشاگردان سید بودند تشکیل شده بود وسید جمال‌الدین دوست و شاگرد وفادارش شیخ محمد عبده راکه ازدانشمندان روحانی روشن فکر بود بپاریس دعوت کرد و روزنامه‌ای بهمان اسم بزبان عربی بهمکاری یکدیگر منتشر ساختند و اجتماع اسلامی را باتحاد ویگانگی دعوت نمودند روزنامه « العروة‌الوثقی » مشهورترین روزنامه‌های سیاسی جهان اسلامی است که مانند ورق زردست بدست میگردیدوجوانان پرشوروفضلای باکدامن افغانی، هندی، ایرانی، ترك، مقالات اساسی روزنامه‌مزبور را ازبرمیخواندندوهیجانات عمومی را درمردم مسلمان فراهم میساختند تا روزگاری برسدکه مسلمانان جهان دست برادری بهم داده وبرای خوش‌بختی خود وجهانیان فداکاری کنند.

هیجده شماره ازروزنامه مزبور منتشر شد ودرمسلمانان جهان تأثیر بسزائی نمودکه بگواهی مورخان ونویسندگان بیانات هیچ خطیب اسلامی درقرن‌اخیر اثر نوشته‌های‌روزنامه « العروة‌الوثقی » را دراجتماع‌مسلمانان وبیداری خاورمیانه ننمود .

سبب‌تأثیر نوشته‌های روزنامه همان ایمان پاك وهدف مدیرمسئولش سید جمال‌الدین بود . چون تنها روزنامه‌ای بودکه مردم ایـران ، افغان ، هندوستان ، ترکیه ، مصر ، سودان ، عراق ، سوریه ، حجاز ، یمن، مراکش الجزائر را بیدار کرد که در برابر ستم سیاست بیگانگـان ملیت اسلامی خودرا نگاهداری کنند و برای تجدید عظمت جهـان اسلام کوشش نمایند بیگانگان موانعی ایجاد کردندکه رورنامه منتشر نشود و انتشارش را در هندوستان قدغن نمودند .

درزمان وزارت نوبارپاشا درمصر قانونی تصویب شدکه خبرش در

روزنامه العروةالوثقی چنین منتشر شد :

«مجلس نظارمصر در قاهره تشکیل گردید و اهتمامی در جلوگیری روزنامه العروةالوثقی دارند و بوزارت کشور دستور دادندکه از ورود روزنامه مزبور درمصر بسختی جلوگیری نمایند و مراقبت بیشتری کنند و همچنان به پست دستور دادند که دقت ومواظبت بیشتری کنند» .

« بما خبررسید که درروزنامه‌رسمی پس از انتشار این‌خبر اعلان شد که هر کس روزنامه « العروةالوثقی » را داشته باشدازپانزده تابیست‌وپنج لیره باید جریمه نقدی بپردازد و بزرگترین مجازاتی است که از برکت تصرف بیگانگان درمصر کسری بودجه مصر ازاین‌راه تامین میشد » .

« گمان نمیکنم که هیچیك‌ازاعضای‌مجلس نظار مصر اختیاری دراین تصمیم داشتند بلکه فکر هم نمیکنیم آنکس که برتخت خدیوی مصر نشسته است مایل بآن حکم باشد و نمیشود باور کرد که هرمصری از هرصنف چه مسلمان ویا غیرمسلمان وشرقیانی که درآن دیار هستند وازعدالت اجتماعی چیزی می‌فهمند این تصمیم را قبول کنند . این روزنامه‌ایست که برای دفاع ازمصریان و بزرگواری آنان تهیه شده است بلکه باید کوشش کنند که آرزوهای دشمنان مصررا ازبین ببرند » .

پس از چندی محمد احمد مشهور بمهدی سودانی در سودان ظهور کرد وآشوب وانقلابی برخاست بیگانگان بهانه بدست‌آوردند که در امور مصر دخالت بیشتری کنند ودلیلی بدست آوردند که مهدی سودانی را از بین ببرند . درآن هنگام سید مقالات شدیدی درروزنامه «عروةالوثقی» نوشت وآنان را ازاین‌کار برحذر نمود و روی‌سخن سید به نخست‌وزیر انگلستان کلادستون بود که بافرستادن ژنرال گردن وسوء رفتارش‌درسودان‌انگلستان بآرزوهای خود نخواهند رسید و با دلیل های روشن و استوار گفتارهائی نوشت ومنتشر کرد وافکارسیاست‌مداران اروپارا متوجه بمسئله سودان‌نمود. همچنان سید مقالات خودرا درباره سودان ادامه داد واشتباهات بیگانگان خصوصا کلادستون نخست‌وزیر انگلستان‌راآشکارا نوشت وروشن‌ساخت که درنتیجه سوء سیاست آنان درمصر وسودان این‌گونه حوادث ناگوارتولید میشود وراستی باید درشگفت‌شدکه بزرگان سیاست جهان‌چگونه‌می‌نشینند وبرمیخیزند وچه تصمیمات و نتیجه‌هائی میگیرندکه بشریت‌را بفنا و نیستی

میکشانند مردم نادان وخفته خاورمیانه چوب نادانی و اختلاف را میخورند باید روزی از خواب خرگوشی بیـدار شده و برای تجـدید عظمت اسلام فداکاری کنند .

کـم کـم محفل های لندن نگران شدند و لرد سالیسبوری و مستر چرچیل سید را بلندن دعوت کردند تا درباره مسئله سودان و ظهور مهدی ازاو تحقیق نمایند چه مهدی سودانی ازشاگردان و یاران سیدبود و حرف شنوائی ازاو داشت ومیخواست با ایجاد انقلاب اسلامی نقشه استادش سید جمال‌الدین را اجرا کندو برای‌باردیگر بدنیا نشان‌دهد که هنوزمسلمانان زنده وفداکارهستند و دربرابر جور وستم نهضت پاك اسلامی‌را برپا میسازند .

سید بلندن شتافت و بابزرگان سیاست نشست و گفتگوهـا کردند و مشکلات سیاسی و اشتباهات بزرگـان انگلستان را در باره مسئله شرق نزدیك بخصوص‌درخصوص مصروسودان که مرتکب‌شده‌بودند با بیانی‌روشن‌و استوار گفت وهمه دانستند که ازسخنان سید پاکی ودرستی آشکار است .

پس از صحبت‌های بسیارلردسالیسبوری چنین گفت : بریتـانیا بقدرت شما وآراء شما خوب آگاه است ودوستدارم که با حکومت‌های اسلامی از راه دوستی ومحبت تا اندازه‌ای که اوضاع واحوال اجازه دهد همکاری کنید ومایل هستیم شمارا بنام (پادشاه سودان) روانه کنیم تافتنه مهدی سودانی‌را خاموش گردانید ومقدمه اصلاحاتی راکه انگلستان مایل است درآن‌سامان اجرا کنند فراهم سازید !

سید برآشفت وگفت این تکلیف بسی شگفت‌انگیزاست واین‌کارها دلیل نادانی درامور سیاسی شمااست .

حضرت لرد اجازه دهید که از شمـا سئوال نمایم ؛

آیا سودان را مالك شده‌اید که میخواهید مرا پادشاه آن کنید ؟!

مصر از آن مصریان و سودان‌هم جزء جدانشدنی آن است و صاحبش خلیفه بزرگ شهریار عثمانی‌هنوز زنده است که نیروی مادی ومعنوی بسیاری‌دارد و میتواند کوچك‌ترین رخنه‌ای که درجهان اسلامی رخ دهـد جبران کند و هرگاه بریتانیا خواستار اصلاحـات است و مایل است که بهروسیله‌ای کـه ممکن باشد قدم‌هائی درراه بهبودی مردم بردارد خوب است توجهی‌بایرلند نمائید وآنان ازدیگران بشما نزدیك‌تر هستند ورشته یگانگی مابین شما و

ایرلندی ها فراهم هست و مابین شما ومصر و سودان و سایر کشورهای خاورمیانه نیست !!

لرد سالیسبوری سخت درشگفت شد و نتوانست پاسخ سید را بدهد چه،انتظارداشت که پس‌ازپیشنهاد سلطنت، سید دربرابراوسجده سپاسگذاری کند زیرا سلطنتی بدون زحمت ومقام پادشاهی بدون دردسر بدست خواهد آورد لرد سالیسبوری در جواب سید فقط گفت به بینیم چه میشود و با او خداحافظی کرد !!

سید ازآنجا بیرون‌آمد با آنکه سالیسبوری بزرگترین سیاست‌مدار اروپا بود ازروش سیاسی سید سخت بیزار شده بود !!

بسیاری از روزنامه های انگلیسی خصوصا آنهائی که طرفدارایرلند بودند باآزادیخواهان‌انگلیسی به نظریاتش‌توجه دقیقی نمودند درهنگامی‌سید از انگلستان بیرون رفت محفل های سیاسی آنجا سخت در فشار بودند و دراندیشه خاموش کردن فتنه محمد احمد مهدی سودانی شدند تاآتش‌انقلاب بسایر کشورهای اسلامی سرایت نکند .

سید ناچاربفرانسه بازگشت کرد وروزنامه «العروة‌الوثقی» رامنتشر مینمود و سیاست‌های بیگانگان پی‌درپی انتشار روزنامه مزبور را بتاخیر می انداختند وکارکنان روزنامه سخت در فشار شدند و تمام درها را بروی انتشار آن بستند و مجازاتی هم برای مدیران و خوانندگان قائل شدند تاآنکه سیدجمال‌الدین‌مجبورشد که روزنامه را تعطیل کند وبا تهیه گفتارها و مقالاتی در روزنامه فرانسه و انگلستان هدف بزرگ سیاسی خود را دنبال کند .

نخستین شماره روزنامه « العروة‌الوثقی » در ۱۵ جمادی‌الاول هزاروسیصدویك برابر ۱۳ مارس سال۱۸۸٤ وآخرین‌شماره آن‌درپنجشنبه ۲٦ ذی‌الحجه سال ۱۳۰۱ هجری قمری برابر ۱٦ اکتوبر ۱۸۸٤ میلادی در پاریس منتشر شد و هیجده شماره نشریافت و تاثیر بسیاری در اذهان مسلمانان نمود وبندرها پاشید ومسلمانان هوشمند وجوانان دانشمند اسلامی فریفته نوشته‌های روزنامه «العروة‌الوثقی» قرارگرفتند و بسبك نوشته‌های روزنامه مزبور شاگردان و یاران سید گفتار هائی درباره تجدید عظمت اسلامی در روزنامه ها و مجلات عربی و فارسی وهندی و ترکی و نوشتند

وبمرور زمان آن بذرها نهال‌هائی شد وجهان اسلامی‌را روان تازه‌ای‌دمید که در کشورهای اسلامی کم‌وبیش نمودار است .

بعدها بهمت شاگردان‌افکارسید روزنامه «عروة‌الوثقی» بشکل کتاب دربیروت و مصر بچاپ رسید و آنانیکه در تاریخ و تحولات صد ساله اخیر جهان اسلامی مطالعاتی دارند ازداشتن آن بی‌نیاز نیستند .

۹ - نگاهی بمطبوعات هند

برای نمونه اجمالی ازشرح احوال وآثار سید که در روزنامه های هند چاپ شده است آنچه که بدستور ظل‌السلطان قاجار بفارسی ترجمه شده است عینا دراینجا نقل میشود «۱»

ترجمه از روزنامجات هندوستان

«شرح احوال سید جمال‌الدین افغانی»

اخبار نگار کوه نور لاهور نقل از روزنامجات سول ملتری‌کازت نموده ذکرمینماید که روزنامه پلمل‌کازت شرح ملاقات‌و کیفیت‌سیدجمال‌الدین الحسینی‌الافغانی ساکن پاریس‌را ازقرارذیل درروزنامه خود نشرداده‌است.

چندی قبل بعضی از اخبارنگاران مضامین عجیب‌وغریبی درحق‌سیدی که درپاریس مقیم است درروزنامجات خود نوشته و همچه‌گمان میرفت که مشارالیه درمفسده مذهبی سودان مداخله دارد و از تحریك او مصریها در شورش میباشند اکنون شخصی صورت مفصله ذیل راکه از وقایع نگاری اخذکرده و اوهم چندی در پاریس باسید مشارالیه ملاقاتی داشته برای ما فرستاده است .

سید جمال‌الدین‌الحسینی درسنه۱۸۳۷ درشهرکابل درخانواده سادات جلیل‌القدری متولد گردید در سن هشت سالگی شروع بتعلیم عربی نمود

۱- این قسمت بهمت جناب‌آقایان دکترمحمود مهران وزیرفرهنگ و احمد مهران مدیرکل فنی آنوزارت «که از فرزندان حاج میرزا صادق بروجردی که ازپیروان سید جمال‌الدین و ازپیشوایان بیداری ایران بود» از مجموعه کتاب خطی که درکتابخانه آقای صارم‌الدوله مسعود در اصفهان میباشد . در دسترس نگارنده این سطور قرارگرفت .

پس از آن در تحصیل علم فلسفه و الهیات مشغول شد همین که در هندوستان شورش شد مشارالیه از کابل حرکت کرده روانه هندوستان گردید و در آنجا اغلب بلاد هندوستان را سیاحت کرد. و از آنجا بزیارت مکه مشرف بعد بجانب بغداد و ایران رفته وازآن راه بافغانستان مراجعت نمود اوقاتیکه مابین امیر عبدالرحمن خان ومرحوم امیر شیرعلیخان جنك خانواده واقع بود سید جمال‌الدین باامیر عبدالرحمن خان موافقت کرد پس‌ازاینکه عبدالرحمن خان شکست خورد مشارالیه بطرف قسطنطنیه فرار کرد وچون علم‌وفضل‌او در طرف مشرق شهرت تامی داشت لهذا علماء و فضلای قسطنطنیه خیلی پذیرائی درحق‌او بعمل‌آوردند و دررسیدن‌او بآنجا جمیع علماء متفق‌الرأی شده واورا از جمله مدرسین انتخاب کردند لیکن مشارالیه چون بدنظمی و بیقاعدگی امور دولت عثمانی را مشاهده کرد با مذاق او موافقت نکرده برآشفته گردید و برخلاف اصول و قوانین دولتی لایحه‌ها نوشت تاآنکه عاقبت نتیجه این شد که درسنه ۱۸۷۱ جناب ایشان را از قسطنطنیه اخراج نمودند از آنجا عازم مصر گردید علوم عربیه و شریعت اسلامیه و شعب‌علم فلسفهٔ مشارالیه چندین درجه ازسابق مشهور شد چنانکه از اطراف مصر و سودان جم غفیری ازمردمان معروف‌ومشهور بگرد وی‌جمع آمدند وبسیاری ازطلاب جمله شعب علوم مشرق‌زمین را ازاو تحصیل نمودند ازجمیع تلامذه مشارالیه کسیکه زیادتر ترقی کرد محمداحمد متمهدی‌بود که ازهمه‌شاگردان سید جمال‌الدین شهرتش زیادتر گردید الغرض سیدجمال‌الدین موصوف در مصرهم بنای مخالفت را گذارد دست اندازی بامور حکومتی مصراً نمود و اظهار کرد که اسمعیل پاشا باعث خرابی وویرانی مصر خواهد شد مختصر این است که مشارالیه درمعزول ساختن اسمعیل پاشا خیلی مداخله کرد پس ازاینکه خدیوحالیه برمسند حکمرانی نشست بازهم مشارالیه دراکثرمجالس ومحافل بنای تقریرات مخالفانه در حق خدیو مزبور گذارده و محض‌اینکه دول اجنبیه را درمملکت مصر راه ومداخله داده درهرجا بنای مذلت اورا گذارد آخرالامر درسنه ۱۸۸۰ مشارالیه را ازمصرهم اخراج‌نمودندوجمیع مایملك اورا ازقبیل کتاب ونوشته‌جات وغیره حسب‌الحکم خدیو مصر ضبط نمودند از مصر که اخراج شد بازمراجعت بهندوستان کرده و مدت سه سال متمادی درآنجا توقف‌نمود واکنون دوسال‌است که درپاریس اقامت‌ورزیده درشهر پاریس مشارالیه درمهمانخانه متوسطی که متصل بولیورودس میباشد

منزل دارد واطاق او بدرجه اوسط مزین است وبسیار مقید است که حرکات و افعال او ازتحت قاعده وضابطه خارج نباشد صبحها که برمیخیزد درفراش خود مدتی نشسته وبمطالعه اخبار وروزنامجات مشغول میشود گاهی سیگار عثمانی و گاهی سیگار انگلیسی میکشد عموما مشارالیه در نزدیك خود قرآن وچند جلد کتاب فارسی وعربی وترکی گذارده است و رسائل عدیده و اخبارهای معروف و مشهور فرانسه وانگلیسی در اطراف اطاق او چیده شده‌است دراینمقام ذکر کردن این‌مطلب خیلی مناسبت دارد آنکه‌مشارالیه روز نامه عربی بنام‌عروةالوثقی طبع و نشر داده چنانکه در مشرق زمین شیوع تامی پیدا کرده از مشاهده سید جمال‌الدین معلوم میشود که صورتا خیلی مبادی آداب وبارعب وصولت است درمنزل خود همیشه با سر برهنه می نشیند وحال آنکه این رسم خلاف عادت اهل مشرق زمین است بهرحال این مقررات مذکوره درروزنامجات خیلی ذکر شده‌است که سیدجمال‌الدین با متمهدی یك نوع ارسال و مرسول دارند لیکن آنچه مشارالیه دربـاره متمهدی میگوید این است که مهدی شخصی است بسیاردانا وذهین و ازعلم الهیات وتاریخ وقوف تامی دارد متوسط‌القامه میباشد واندکی باریك‌اندام است مگر باوجود این قوت‌او بسیار میباشد ریش کمی دارد و سبزه چهره است بطوریکه او را سیاه نمـی‌توان گفت وشکلا مرد عارف و سنجیده با کفایتی معلوم میشود و مشارالیه از عهد شباب در تعصب و قیودات مذهبی مشهور بود و همیشه بفقرا وبیچارگان دستگیری مینمود و بابیچارگـان و مردمان فقیر پیوسته بطور رافت ومهربانی پیش میآمد درباره مهدویت‌خود واینکه مردم اورا بمهدویت قبول کنند سابق‌براین هم گمان‌او همچه میرفت که باو یکنوع الهام میشود واکنون مشارالیه خودرا همان مهدی‌موعودی میداند که مسلمـانان بانتظار او میباشند لیکن بنابر بعضی مصـالح پلتیکی تابحال اظهار ودعوی این معنی‌را ننموده‌است گفتگوهائیکه وقایع‌نگارما درحین ملاقات باسید جمال‌الدین‌درمیان آورده دروقت ظهورخودبمسلمانان چه خواهد گفت ودرقلوب آنها چه اثری خواهد بخشید جواب بموجب‌روایت و احادیث اسلام اعتقاد زمره مسلمین براین میباشد که درآخرالزمان مهدی علیه‌السلام ظهور خواهد کرد وبچند علامت شناخته‌میشود وازجمله کارهای‌او این است که دین اسلام‌را درتمام روی‌زمین شایع خواهد کرد لهذا کار مهدی موعود یك کار بسیارمهم دشواری است ونفوذ او درمیان اسلام خیلی عظیم

خواهد بود هر کس تاریخ اسلام‌را بخواند خواهددانست که اغلب سلطنتهای اسلام بطفیل نواب مهدی‌موعود برپا ومحکم شده‌است .

سئوال ؟ آیا این مهدی حاضر بمقصود خود نایل میگرددو امکان‌دارد که تمام مردم یامسلمانان روی‌زمین پیروی اورا بنمایند .

جواب: این‌فقره یك نوع معامله ومعمائی است که مانند سایر معاملات نیست چون بحالت خرابی و تنزل حالیه اسلام تفکرشود یقین قطع حاصل میشود که اگرمهدی حال یك دونوبت دیگرفتح نماید احتمال قوی‌میرود که تمام مسلمین پیروی اورا اختیار نمایند .

سئوال ؟ آیا بعقیده و خیال شمامی گنجد که نفوذ اورا دراسلام مقطوع ومخذول سازند .

جواب : بلی این‌فقره درصورتی‌ممکن است که اهالی‌سودان‌دست از جنگجوئی بردارند و درمحافظت او مجبورنشوند و همچنین سایر مسلمانان ممالك دیگر هم دست از محـافظت خود بردارند پس بهترین وسیله برای خاموش کردن نائره محابره مذهبی این است که عمل آنهارا بهم‌مذهبان‌خود واگذار نمایند بهرحال چون جناب سید نه‌فقط معلم مهدی‌بود بلکه ازجمله علمـای‌کابل و رفیق دیرینه امیر عبدالرحمن خان بود لهذا دربـاره مسئله افغانستان سخن درمیان رفت .

سئوال ؟ رای‌شما درباره پیشقدمی‌روس چیست ؟

جواب : این مطلب یك مسئله بسیار پیچیده است که حل آن بآسانی ممکن‌نیست دراینخصوص بسیارتفکر لازم‌است زیراکه دراین‌باب هیچ شك وشبهه‌نیست که ازیك‌طرف بواسطه محاربه انگلیس وروس که هردودولت باقوه و اقتداری هستند علاوه برتلف شدن نفوس محترمه بیشمار ضرر کلی بتمام اهل‌زمین واردخواهد آمد وباین‌زودی‌هم این معامله ختم نخواهد شد و ازطرف‌دیگر اگر روس درچنین وقتی ملتجی بدولت آلمان‌بشود وکارهارا ازاوبخواهد دولت‌مشارالیها نیز بواسطه‌ارتباطی که حالا بادولتین‌مشارالیهما دارد روس‌را با انگلیس صلح‌دهدبرای دولت‌انگلیس نتیجه بسیاربدی‌خواهد بخشید زیراکه صاحبان‌رای واهل‌پلتیك که ازاراده وپلتیك‌روس مستحضرند هیچ شك وشبهه ندارند در اینکه روس قصدی دراین پیش‌قدمی ندارد جز رسیدن‌بهندوستان پس‌اگر بالفرض حالا بمقتضای رفع گفتگو یامصالحه هم بشود یك‌موقع طولانی برای‌تکمیل کردن استعدادجنگی بدست‌روس‌خواهد افتاد اولا راه‌آهن خودرا ازکنار رودجیحون تاحدود افغانستان بنامینماید

علاوه بر آن بدگمانی وشبهٔ که حالا در بعضی ازطوایف تراکمه دارد تماما مارا رفع مینماید وطوایف جمشیدی وهزاره که درقرب وجوار هرات ساکن میباشند و نیز طوایف ازبك که در بلخ مقیم هستند وازحیث سنخیت مباینت تامی باسایرفرق آنخطه دارند خاصه طایفه هزاره که مذهبا مخالف یکدیگرند بجهت آنکه شیعی مذهب میباشند برای دوست نمودن آنها سعی و کوشش بلیغ بکار خواهد برد یك جهت ساختن آنها برای روس هیچ اشکالی ندارد زیرا که فرقه مزبوره باافاغنه خصومت دارند پس از آن دولت روس سعی خواهد کرد که افاغنه را بسوی خود بکشاند وآنهارا بوعده مملکت پنجاب هوادار خود خواهد ساخت یعنی وعده خواهدداد که حکمرانی پنجاب باامیرافغانستان باشد وعده روسها باافاغنه دراین باب بوسائلی چند نفوذش زیاد ازوعده های دولت انگلیس است بافغانها ودولت روس ازپیش خواهد برد پس ازآن روسها برای ترغیب وتحریص کردن هندیان نیز ریشه دوانی خواهند کرد وباهالی هندوعده میدهد که اگر فتح وظفر باروس شد هرآینه مردمان هندوستانرا آزادخواهیم کرد لیکن برای این کارها ومطالبی که گفتیم یك وقت و مهلت فوق العاده در کاراست هرگاه روس حالا تعجیل بجنك نماید البته صدمه و نقصان عظیمی براو واردمیآید علاوه بر آن منتهادرجه نادانی وسفاهت او برتمام مردم ثابت میگردد ولیکن من هرگز گمان ندارم که دولت روس اینقدر نادان و بی بصیرت باشد ونداند که حالا جنك کردن او بادولت انگلیس بی حاصل و نقصان براو واردمیشود .

بهرحال قصه کوتاه مختصر این است که تامادامی که دولت روس دست از تراکمه و بخارا برنداشته و از بحرخزر عبور بممالك خود ننموده است مملکت هندوستان برای دولت انگلیس خالی از خطر نخواهد بود ولوآنکه عقب نشستن روس تا این اندازه از جمله محالات است لیکن درآتیه کار بر دولت انگلیس زیاده ازحالا سخت وصعب میگردد مگر دریك صورت که قوه و اقتدار دولت مشارالیها ازممالك اروپا زایل گردد و یا اینکه دولت انگلیس باایران وافغانستان و دولت عثمانی متفق شود وآنوقت روس را در عقب نشستن مجبور نمایند وهمچنین درصورتیکه دولت انگلیس سودان رابهمان مسلمانان آندیار واگذار وعنان ایشان را بدست خود آنها بدهد بدون شبهه

مصر اصلاح‌ونواقص خودرا بخودی‌خود میتواند بنماید ویقینا رفته‌رفته تمام ضررهائیکه متدرجا باو وارد آمده آنهارا رفع خواهد کرد لیکن اعتقادمن این‌است که حکومت حالیه انگلستان هرگز این‌کاررا نخواهدکرد زیراکه حکومت مشارالیها باکافه اسلام عداوت دارد وازآنها تنفرمینماید .

بدین‌واسطه زمانه همچه مینماید وبثبوت‌میرساند که دولت‌روس‌محض موافقتی که بااسلام دارد دراین‌معامله ازحکومت‌انگلیس‌سبقت گرفته وکاررا ازپیش ببرد . «۱»

۱ـ ترجمهٔچاکر دعاگوی‌دولت ابدآیت‌وحضرت‌اشرف‌ارفع‌امجداسعد والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ظل‌السلطان روحنافداه سید حسین شیرازی مترجم مخصوص دارالترجمه خاصه همایونی شهر ذیقعدةالحرام سنه ۱۳۰۲

۱۰ - دوفیلسوف شرق وغرب

« سید جمال الدین و ارنست رنان »

مدت توقف سید درپاریس سه‌سال و چندماه بود و درخلال این مدت روزنامه « العروة‌الوثقی » را منتشرمیساخت و مقالات‌مهمی در بزرگترین جراید آنجا درباره سیاست روسیه وانگلستان و دولت عثمانی و مصر نشر داد و ازمهمترین بحث‌های فلسفی او انتقاد با رنان حکیم و مورخ مشهور فرانسوی درباره « علم واسلام وحقیقت قرآن » است و رنان قدرت دلیل و درستی فرهنك اسلامی‌را قبول کرد وازبسیاری ازعقاید خود در باره اسلام و قرآن که برخلاف تمدن و عمران میدانست منصرف شد بالاخره فیلسوف فرانسوی دانست که انحطاط مسلمانان دراثر نادانی و کهنه‌پرستی پیشوایان مذهبی‌است ودرباره سید ارنست‌رنان‌میگفت هنگامیکه سید شیخ‌جمال‌الدین افغانی را دیدم گوئی یکی از بزرگان شرق مـانند حضرت محمد (ص) و ابن‌سینا و ابن‌رشد در نظرم جلوه‌گر شد ودرمدت توقف سید دراروپا با نهایت احترام و بزرگواری میزیست و بسیاری از بزرگان دانش وحکمت وی‌را گرامی وازلحاظ علمی وفلسفی وسیاسی ویرا ارجمند میداشتند .

یکی ازرشته‌های تاریك‌زندگانی سید انتقاد او برسخنرانی ارنست رنان حکیم معروف فرانسوی درباره دیانت پاك اسلامی‌است . کسانیکه‌در خصوص‌سیدتحقیق نموده وببرخورد دوحکیم بزرگ شرق و غرب رسیده‌اند اشاره‌ای نموده و ردشده‌اند .

دانشمندان بزرگ‌اسلامی مانندشیخ مصطفی عبدالرزاق رئیس اسبق جامـع‌الازهرمصر و امیرشکیب ارسلان نویسنده بزرگ ومولف عالی‌مقام جهان اسلامی و سیدرشید رضا مولف تفسیر «المنار» در ۱۲ جلد وصاحب مجله مشهور اسلامی « المنار » چاپ مصر و دانشمند نامی ایـرانی محمد قزوینی هرچه درباره گفتار رنان وسید جستجو کردند نیافتند «۱» تاآقای واعظ چرندابی مقیم تبریز با کوشش بسیار ترجمه گفتار مزبور را بوسیله

۱ـ بنا برتقریر شفاهی ایشان برای نگارنده این‌سطور .

آقای دکتر محمد حمیدالله حیدرآبادی مقیم پاریس «۱» شماره‌های روزنامه دبارا بدست آورد و گفتار مزبور را ازفرانسه بعربی ترجمه نموده و برای آقای مجتهد چرندابی فرستاد .

اینك ترجمه فارسی آن با ترجمه مقدمه دانشمند ارجمند آقای دکتر حمیدالله حیدرآبادی در اینجا نقل میشود :

ارنست رنان استاد زبان عربی در کالج دوفرانسه در پاریس بود و ازبزرگان انگشت شمار حکمای دهری بشمار میرفت و درسالون سوربون دانشگاه پاریس در ۲۹ مارس سال۱۸۸۳ سخنرانی ایراد کرد و مقصودش این بود که روح علمی‌را باغلو مذهبی برابر کند ومیگفت ایمان بغیب بااصلاح ونهضت منافات دارد و ناچار باید روح تشکیك و تردید را در همه کارها داشته باشیم تابغلط های گذشتگان همراه نباشیم وازمیوه‌های حقیقت‌محروم نشویم واین معنی تا اندازه‌ای درست اما مبالغه درآن مانند چیزهای دیگر هم بجهان انسانیت زیان میرساند وبرخلاف درستی وحقیقت است.

ولی رنان مبالغه میکرد ودر راه اغراق خود ازنخستین واجبات هم تجاوزمیکرد چنانکه گوید : واجب است که ادعای او بامثال و شاهد ثابت شود آنگاه درپیرامون خود نگاه کرد ودید مسلمانان درآن هنگام ازشقی ترین بندگان‌خدا دردنیا بودند وازطرفی‌هم دانست که درفرانسه وانگلستان وسایر کشور های اروپا که نهضت مادی گری دامنه پیدا کرده و دنیای آنان گرانبها است و در خوش‌بختی وکامرانی بسر می برند .

وگمان کرد که مدنیت ستمی برمسلمانان بی‌نوای‌بیچاره واردآورده ویقین داشت که هیچکس ازمسلمانان ستمدیده و تیره بخت ازحق‌خود دفاع نخواهد کرد بنابراین سخنرانی خودرا «اسلام ودانش» قرار داد که‌بگوید اینها باهم سازگار نیستند وباین‌هم اکتفا ننمود .

تعلیمات حضرت محمد (ص) را ناقص پنداشت وانتقاد شدیدی نموده وبعقیده‌خود بیان کرد که‌تعلیمات‌اسلامی برخلاف نیازمندی‌های‌عصرحاضر است .

وهرگاه فرصت باشد نگاهی بدیانت ازفیلسوف فرانسوی نمائیم و شاید بسیاری ازآنان درغرب باشند ولی مانند‌او نخواهیم یافت.

چه رنان مطالب‌را بهم آمیخت و از خود چیز هائی آورد و باسلام

۱ـ مولف کتاب « مجموعه‌الوثائق‌السیاسیه فی‌العهدالنبوی والخلافه الراشدة » چاپ مصر.

نسبت‌های ناروا داد وبزرگترین دلیلش درسخنرانی این بود که هنگامیکه مورخ انگلیسی لایارد بموصل رفت درایام مسافرت خود خواست از اوضاع واحوال آن‌استان ازلحاظ تجارت وتاریخ اطلاعاتی بدست آورد ناچاربقاضی شهر مراجعه کرد وقاضی درپاسخ دانشمند انگلیسی چنین نوشت !!!

رنان میگوید ترجمه جواب قاضی توسط یکی از دوستان‌صمیمی بما رسید واینك عین عبارت او :

ای دوست گرامی وای مایه شاداب زندگانی !؟

آنچه ازمن پرسش نمودید بیهوده وزیان‌بخش بود چه تمام عمرخود را در اینجا بسربردم ولی توجه بشماره مکان‌ها و یا جمعیت آن ننمودم که چه کسی برقاطر سوار میشود و یا بر کشتی می نشیند البته علاقه‌ای بدان‌ها نداشتم اما تاریخ باستانی این‌شهررا بجزخدا کسی نداند و پروردگار هم نمی‌داند که چه اندازه مردم در عالم اسلام مرتکب گناه شده‌اند کوشش اینکه اینها را بدانیم چه اندازه است توانا نیستیم ای دوست من و ای گوسفند من !!!

کوشش‌منما درباره دانستنیها که بتو هیچگاه مفید نیست .

شما دراینجا قدم رنجه گذاشتید خوش‌آمدید و بسلامت برگردید حقیقتش این‌است آنچه ازمن پرسش نمودید زیانی بمن نمیرساند چه گوینده یکی است و شنونده دیگری است .

بنا برسم و عادت مردم کشور خودتان مانند بسیاری از کشورهای دیگر بدیدارمن آمدید اما خوش‌بختی نیست شکر خدایراکه دراینجامتولد شدیم ونمی‌خواهیم هم ازاین سامان بیرون رویم .

ای فرزند من

گوش کنید چیزی بهتر ازحکمت مانند ایمان بخدا نیست واوست که زمین‌را آفرید . آیا شایسته‌است که کوشش کنیم و باسرار خلقت فرورویم تااندازه خود به پروردگار کمك نمائیم نگاه کنید به‌بالای سر خودتان بستاره ای که بدور ستاره دیگر می‌چرخد ونگاه کنید به ستاره دیگری که دنباله‌داراست ومحتاج بزمانی چنداست تاظهور کند وهم‌چنان شماره‌سالهائی که افول میکند وغیب میشود یادداشت کنید .

ای فرزند من آنکس که آفرید بادست اوست وسیرمیدهد و هدایت

میکند .

شاید بمن بگوئید « بیرون بروید من بهتر و بیشتر از شما میدانم» و آنچه‌را می بینم شما نمی‌بینید اما هرگاه معلومات‌خودرا حساب کنید خودرا داناتر ازمن میدانید آفرین !! ولی شکر خدای‌را بجا می آورم و کوشش نمیکنم درآنچه را که نیازی بدان ندارم چه بمن آموختید که تعجب نکنم و می بینم که چه‌چیز درچشمانم کوچك است .

آیا دانش شما بیشتر است و آیا چشمانت در جستجوی آنچه را که در پیرامون بهشت است می باشد ! ای دوست من هرگـاه خوش بختی را خواستارید اعلام کن به کلمه لااله الاالله وهرگز کاربد منما تا از هیچکس نترسید وازمرگ نهراس تاخوش‌بختی بدست‌آید .

این سخنرانی را چند نفر از دانشمندان مانند سیدجمال‌الدین افغانی ونامق کمال‌بك و بایزیدوف امام‌مسجد لنین‌گراد واستادماسینیون رد کردند وانتقاد استاد ماسینیون این‌است که‌نویسنده‌این‌نامه موصلی نیست بلکه خود رنان آن را نوشته وجعل نموده است بدین دلیل :

۱ـ دراسلوب خطاب‌بکلمه «این گوسفند من» این گونه‌خطاب‌دوستانه هرگز بزبان های عربی‌و‌نه‌ترکی و‌نه‌فرانسه نیست‌چه قاضی‌موصل حتماً نامه‌را بترکی یا عربی نوشته است . رنان‌فقط ازاین‌لحاظ نامه‌وارد کرد که درنظر شنوندگان و خوانندگان فرانسوی شگفت به نظرمیرسد وگمان میکنند که از اسلوب شرقی است .

۲ـاین نامه‌را ازقاضی نمیدانیم‌وراهی‌هم‌نداریم تا بدانیم که‌این‌مکتوب درست است چه هنگامیکه کتابهای لایارد مورخ انگلیسی‌را مطالعه میکنیم ویادداشت‌های اورا درسفر موصل می‌خوانیم درآنجا قاضی موصل‌رایادآور شده ومیگوید مردی متعصب وسخت‌بداخلاق وبدنام بود وبما بدرفتاری کرد ولی نامه‌ای که ارنست رنان نقل نموده است پر از مجـامله و مداراست که هرگز بااخلاق آن‌قاضی تطبیق نمیکند .

۳ـ قاضی آن‌ستاره دنباله‌دار را بنام دهائلی نامید که اندکی پیش ازسخنرانی رنان کشف شده بود . هرگاه این‌قاضی ازنادان‌ترین مردم بوده و توجهی بکشف اسرار خلقت الهی نداشته چگونه بتازه‌ترین اکتشافـات دانش هیئت درآن زمان آشنا بود .

٤ـ تناسب و تعادل هندسی مابین هریك از جمله‌های چهارگانه در نامه مزبور و صغری و کبری و نتیجه منطقی هریك نیازمند بادیب توانا و نویسنده مقتدری مـانند ارنست رنان می باشد نه بیك مـرد نادانی مـانند قاضی موصل .

٥ـ درعبارت او طنز مشکل ومسخره توداری‌را دربردارد واین‌هم از خصایص اسلوب معروف رنان است و رنان میخواست در جبه استادی با مخاطب خود بروش مخصوصی مزاح کند و درداستانهای خود برفتار زننده معاصران اشاره مینماید و با اشارات بلیغ و کنایه هـای گنگ و مشکلی سخن میگوید .

این ایرادات‌را ماسینیون گرفت وایراد ششم راهم اضافه کرد که آیا شایسته است که مسلمان دردیانت خود زیاد غلو کند و بگوید آیا از برای بهشت چشمانت در هرچه که درپیرامون شماست درجستجوست چه درین سخن افکار بهشت‌را دربر دارد.

درآن‌هنگام سید جمال‌الدین درپاریس بود وروزی که سخنرانی رنان را درروزنامه « دیه دیبا » مورخ ۳۰مارس ۱۸۸۳ ص ۲ ستون ٦ و ص۳ ستون٥ خواند نامه‌ای بنویسنده روزنامه نوشت که بدبختانه بیش‌از ۱۸ماه مای آن سال چاپ نشده است .

هنگامیکه نامه سیدجمال‌الدین درروزنامه چاپ شد نویسنده‌روزنامه مزبور چنین نوشت.

خوانندگان بیاد:ارند که آقای رنان در همین نزدیکی هـا سخنرانی درباره « دین اسلام ودانش» ایراد کرد که مورداستقبال بسیاری‌قرار گرفت وشیخ جمال‌الدین افغانی بزبان عربی نامه‌ای دراین‌خصوص برای‌ما فرستاد واشاره نمود که درهنگام مطالعه سخنرانی‌مزبور بعضی از قسمت‌هـائی که بخـاطرم‌آمد نوشتم تابهتر خوانندگان گرامی بهره‌مند شوند .

بدبختانه این‌روزنامه اکنون منتشر نمیشود و اثری ازآثار اداره‌آن موجود نیست وممکن نشد که نقد وبحث ادبی‌را ازلحاظ رجالی درآن بکار ببریم که آیا نامه سید همین‌است یا در آن دست خورده است همان‌قسم که نامه قاضی دست‌خورده ویا بعقیده‌ما درجواب نامه جمال‌الدین هم دست‌برده شده وتحریفاتی ازطرف مترجم نامه که دراداره روزنامه بود شده است که

شاید مترجم آن همان ارنست رنان باشد بدین دلیل :

۱- سخنرانی رنان دراواخر ماه مارس منتشرشد و پاسخ آن‌هم پس از دوماه چاپ شد گمان نمیکنم مرد فداکار بزرگی مانند جمال‌الدین این مدترا برای نوشتن نامه طول نداده است .

۲- گویا جمال‌الدین جواب خطابه‌را درمدت یك‌هفته داد چه‌زبان فرانسه‌را می‌فهمیدو آنچه‌هم ازسخنرانی چاپ شده‌بودخوانده ولی برای انتقاد برسخنرانی ازبرخی از دوستان درخواست کرد که خطـابه مزبور را بدقت ترجمه ودردسترس او قرار دهند واین کارهم بیش‌ازیك یادوروز نبود .

۳- سید جمال‌الدین نامه‌را بعربی نوشت چه رنان مستشرقی بود که زبان تازی را میدانست مقصود سید این بود که رنان بآن اطلاع پیدا کند و رنان باسید دوست‌بود و پیش‌ازاین سخنرانی‌هم باهم آشنابودند چنانکه این معنی را رنان درپاسخ نامه سیدیادآور شده‌است .

هنگامیکه مدیرروزنامه‌نامه سیدرا برای‌رنان فرستادسیدمنتظرجواب شد تا ازنشر پاسخ آن مایوس گردید بلکه انتشار جواب را ردنکرد وگرنه بفرانسه می‌نوشت چه‌هرگاه سیدجمال‌الدین نامه‌خودرا درروزنامه میخواند ومیدید که تصرفاتی درآن شده است قطعاً اعتراض‌میکرد .

هنگامیکه مردم دیگر قیل‌وقالی در خصوص آن سخنرانی نمیکردند نامه سیدرا انتشاردادند گمان میکنم که سیددیگر دربن‌باره درنك ننمود و روی هم‌رفته نمیدانیم که نویسنده روزنامه که تصرفاتی درمکتوب کرده بود ایرادگرفته یانه ومدیر روزنامه‌هم آیا رد دوم سیدرا ندیده‌گرفت یانه ؟! وسید دیگر توانائی بیشتر ازاین‌را نداشت چه‌بکار بزرگتری اشتغال‌داشت.

٤- سید جمال‌الدین در تمام دوره زندگانی‌خود از فداکاران و مدافعان راه عظمت اسلام بود و آراء وآثاراو معروف و در دسترس همه مردم جهان می‌باشد.

چنانکه درنامه‌ای که ازایشان درروزنامه «دبه دیبا» چاپ شده‌است آیا برای امثال‌او سزاوار است که چنین گوید .

۱- مللی که بدین‌اسلام وارد شدند یابرغبت یابزور واعتقاد بوجود پروردگـار پیدا کـردند بزرگـترین سنگینی و فشاری برجهان انسانیت وارد آمد .

۲- هرگاه درست باشد که دین اسلامی مانع راه نهضت است آیا سزاوار است که ادعا نماید این مانع از بین نخواهد رفت ودرین نقطه با سایر ادیان تفاوت دارد وملت مسلمان هنوز از نفوذ آن تاکنون آسوده نشده است.

۳- حقیقتاً دین اسلامی درباره اختناق دانش کوشش نمود و حرکت نهضت فرهنگی را راکد گذاشت ودر تعطیل سیر علمی و فلسفی و گمراهی خردها از تحقیقات و تفتیش‌های علمی موفق گردید.

٤- آری دین اسلام در کشورهائی که فاتح شد بزور وارد شد چنانکه معروف است انتشار پیدا کرد. آن کشورها ازهمان زمان تاکنون نتوانستند خودرا رها سازند.

٥- جهان عربی چرا در پرده‌های تاریك شدیدی باقی ماند ومسئولیت آن تنها بردیانت اسلامی است.

٦- پاسخ ارنست رنان در جواب سید درشماره دیگر همان روزنامه بچاپ رسید «۱۹ مای» و یادآور شده بود که باسید جمال‌الدین در بعضی ازقسمت‌ها اتفاق‌دارند یعنی در برخی تصرفات درمقاله سید.

آیا بیشتر ازاین لازمست که درنامه منسوب بسیدتصرفاتی شده و در ترجمه آن بفرانسه‌هم دخالت‌های ناروائی باشد وتفاوتی مابین آنچه او گفته وآنچه راکه رنان وامثال او ازدشمنان اسلام گفته‌اند ندارد !؟

اینك ترجمه نامه سید جمال‌الدین که برخطابه ارنست رنان فرانسوی انتقاد نمود.

روزنامه دبه دیبا ۱۸ مای ۱۸۸۳

سردبیر روزنامه دبه دیبا

آقای من. در روزنامه وزین شما بتاریخ ۲۹ مارس گذشته مقاله‌ای درباره « اسلام ودانش» خواندم که سخنرانی فیلسوف بزرگ این زمان آقای رنان بود که شهرتش درتمام اروپا بلکه تا دورترین کشورهای شرق رسید ودر برابر شنوندگان گرامی خود در دانشگاه سوربون خطابه‌ای ایراد کرد ودرین گفتار خود به بعضی ملاحظات برآن شدم که جسارت نموده و مطالبی را در این نامه تدوین کرده برای شما فرستادم امیدوارم دستور فرمایند که درستون‌های روزنامه خود بچاپ رسانید.

استاد رنان میخواهد نقطه‌ای ازتاریخ عرب‌را که تاکنون تاریك بود

روشن‌سازد و برگذشته آن نور درخشانی بتابد وشاید این روشنائی در کسانی که درباره امت عرب صاحب‌نظرهستند خلجان کرده ومضطرب باشند. ولی ممکن نیست بر کسی که ادعا کند که این‌ملت شایستگی ندارد بلکه مقام و شرافت اورا غصب کردند ودرزمان‌های پیش آنانرا تصرف کردند وهمچنین گمان میکنم که استاد رنان ردنمـاید که منزلت عرب‌را ازبین بردند وملل دیگررا ازبین‌نبردند بلکه کوشش‌شد که حقیقت‌تاریخی کشف شود ویازمانی که در آثار ادبیات وتاریخ ملل وتمدن اسلامی جستجو می کنند بآنچه راکه نمیدانند اطلاع یابند.

اعتراف میکنم که استاد رنان باین‌شیوه بانتشارافکار موفق شد و دیده ها متوجه بعضی از حقایق گردید که تاکنون دیده نشده بود.

ودرخطابه‌او ملاحظات تازه‌ای دیدم که قابل توجه‌است چه‌از کشفیات نوین‌و سحربیان شگفت‌او دلالت‌میکند ولی‌تاکنون ترجمه این‌سخنرانی در جلو من نیست تابسیاری از آن‌را بااصل‌آن برابر کنم گرچه برای‌من ممکن بود که اصل‌آن‌را بفرانسه بخوانم و توانائی آن‌را دارم که برخیـالات این فیلسوف بزرگ به‌بهترین روشی که اکنون مهیااست آشنا شوم.

پس ازاین احترامات فائقه‌را که درشأن اوست بادرست‌ترین‌ستایش‌ها بپذیرند گویم آنچه‌راکه متنبی شاعری که دوستدار فلسفه بوده و قرن‌های پیش زندگانی میکرد ودرباره ممدوح خودکه ازبزرگان قوم خودبود گفته میگویم که سرود.

تقبل من‌الشتا مـا یمکن لی

و لا تطلب مـا انت اهله

مقاله استاد رنان مشتمل بردونکته مهمی است که فیلسوف بزرگ کوشش کرده که بابرهان ثابت نماید که دین اسلام طبیعتاً مخالف با ترقی دانش‌است وملت‌عرب علوم ماوراء طبیعت و فلسفه‌را دوست ندارد.

معلوم میشود که استاد رنان میخواهد بگوید که میوه گرانبهای‌دانش دردست‌آنان خشك میشودگوئی بادهای مسموم صحرا آنهارا میسوزاند اما پس‌ازخواندن این‌مقاله‌چاره‌ای جزاین‌نیست که پرسش‌شود آیااین‌برخوردها درراه دانش ازناحیه دین‌اسلامی به تنهائی متوجه‌است یابواسطه انتشار آن درعالم ویاازلحاظ اخلاق وصلاحیت دین‌اسلام می‌باشد. همین‌بس که‌ملتهای

بی شماری آن را پذیرفته ودر آغوش گرفتند آیا از روی میل ورغبت بود و یا از راه اکراه و ترس ؟ ! شکی نیست که کمی وقت مانع ازاین شد که استاد رنان این نکته‌ها را روشن کند .

اما بهرصورت سبب موجودومنشاه خشکی مسلمانان است ولی تعیین آن سبب بطریق روشن وبادلیل‌های مستقیم مشکل است ومشکل‌تر از آن اشاره براه درمان آن است .

ولی درنکته اول میگویم درمیان هیچ جمعیتی کسی توانائی ندارد که در آغاز امر بااستدلال ودلیل‌های خالص عقلی شروع بکار نماید خیلی مشکل بنظر میرسد وچاره‌ای هم نیست وقدرت تمیز خیرازشر نمی‌ماند چه‌مطالبی است که سببها موجب خوشنودی و گاهی اسباب زیان و گرفتگی میشود.

خلاصه این است که آدمی نمی‌تواند کاملا آشنا باسباب ونتیجه‌های آن بشود وبهمین جهت همین نقص‌هم ممکن نیست ازبرای کسی که ادعا کند ازاین گونه ملت‌ها که درحال طفولیتش ازروی رغبت تمام آنچه‌را که برای ملت مفیدباشد بیان نماید وآنچه راکه موجب زیان وضرراست دوری کند بنابراین برعالم انسانیت لازم وشایسته است که ازبیرون مرجع و پناهی او را هدایت و رهبری کند و در هنگام اضطراب و خلجان روحی باوپناهنده گردد واستمداد نماید و دراین هنگام‌ها است که معلمی برانگیخته میگردد ازآنجائیکه ازبرای این معلم نیست که ملت خود را وادار کند که از الهام عقل اطاعت نمایند « چنانکه درپیش بیان شد » وباشعه های جهان غیر معلوم هدایت نمایند واز برای آنان فضای پهناوری در اطراف خیال تصویر شود بسیارمشکل بنظر میرسد .

وهنگامیکه برای بعضی ازملت‌ها مجالی پیدا میشود بآرزوهای‌خود برسند اگرچه نمی‌یابند تمام آنچه راکه درجهان انسانیت باو رغبت دارند ودر ابتدای امر هم آشنائی پیدا نمی کند وبجهات و اسبابی که از برای او پیش‌آمد میکند اسرار امور را دریافت نمی کند ناچار است که پیروی کند ازپندها وراهنمائی‌های معلم ودربرابر اوامر او مطیع شود .

برای‌اینکه راهنمائی وهدایت این‌معلم مستندبیك خالق‌توانائی است که پیدایش عوالم‌ازاوست. معلمان‌اجازه نمیدهندملت‌خودرا که درفوایدوجود وزیان آن گفتگو کنند و شکی نیست که این اعتقاد درباره وجود پروردگار

ازسنگین‌ترین بارهائی است که بردوش انسانی است و بیشتر آنهـا مقام انسانیت را در برابر این‌امر بزرگ کوچك می کند . اعتراف باین مطلب می کنم ولی جای‌انکار نیست که تعلیمـات مذهبی‌چه اسلامی‌وچه نصرانی وچه بت‌پرستی باشد موجب یگانگی است که ملت‌ها را از جهان وحشی گری و بربریت رهائی‌داده وبه بالاترین‌منزل‌های‌تمدن هدایت میکند وبرفرض‌آنکه دیانت اسلام مانع راه نهضت و ترقی‌است آیا از کسی شایسته‌است که ادعا کند این‌مانع همیشه وجود داشت پس‌چه اختلافی درین نکته دیانت اسلامی باسایر ادیان موجود می‌باشد که تمام مذهب ها درین قسمت کوتاهی نداشته وبیك شیوه وروش بودند وهم چنان دیانت مسیحیت بهمین منوال بود یعنی آن‌ملتی که احکام و اوامر او مورد پیروی و اطاعت است و ازروی آن آرزوهای عده‌ای تشکیل‌شده وازاین حالت بیرون باشد .

پس هنگامیکه ملت مسیحیت استقلال پیدا کرد وخودرا ازبندگی و پیروی دین رهاساخت باید آغاز بکار کند وراه نهضت و فرهنگ وعلوم را بسرعت به‌پیماید اما ملت‌مسلمان تاکنون خودرا ازنیروی‌دین بیرون‌نیاورد وبهرتقدیر نباید فراموش کرد که دین‌نصاری بچندقرن ازدین اسلام جلوتر پدید آمد بنابراین اشکالی‌ندارد اینکه امیدوار شد کـه ملت اسلامی روزی رستکار وموفق میشود وکم کم قیدهارا رهاساخته ودرسلك تمدن غرب‌سیر میکند وبالاخره با نداشتن بندهای مسیحیت ونداشتن تسامح اجتماعی‌بدون برخورد بمـانع وعائقی موفق خواهد شد .

زیرا معتقد نیستیم که ازبرای‌اسلام دررسیدن بتمدن غرب مانعی‌وجود داشته باشد .

بااعتراضات استادرنان بردیانت اسلام همراه نیستم بلکه آنچه‌راکه جمعیت‌ها در نتیجه بی دینی اقتضا می کند که تاپایـان روزگار مستوجب زندگانی دروحشت ونادانی همچنان خواهند بود ؟! هرگز !!

وهرگاه درحقیقت‌دیانت اسلام‌کوشش شود که ازبرای‌خاموش کردن علم وجلوگیری ازنهضت علمی موفق شده باشد و باتعطیل جنبش علمی و فلسفی و درگمراه کردن خردها از تحقیقات وتفتیشات علمی توانائی داشت پس بر همین منوال‌هم بزرگان‌کاتولیك خواهند بود که تاکنون اسلحه خود را برزمین نگذاشته‌اند وباتمام جدیت کوشش دارند برضد آنچه راکه روح

گمراهی وخطا نام گذاشته‌اند .

اعتراف میکنم که تمام زحمت هـا و سختی‌ها را مسلمانان می کشند تا بمقـام شامخ تمدن نایل شوند چه آنـان بواسطه بحث فلسفی از شناخت حقیقت محرومند پس برهرمؤمن پاك شایسته است که از راه راست منحرف نشود وازراه بحثی که مقصود حقیقت وحکمت باشد پیروی کند.

یاآنچه راکه در حقیقت مطابق بارأی پسندیده اروپائیان است پیرو گردد « اقلا درنزد بعضی از اهالی» این مؤمن مانندگاو زراعتی است که بنده عقیده‌اش هست پس ناچار در رشته‌ای که همیشه هست در دست فقهـاء گذشته بود چه عقیده داشت که دین او مشتمل براخلاق وحکم و تمـام علوم است وخودرا با رجزخوانی بآن پیوست می‌ساخت و کوچکترین کوشش در پیرو او برای مذهب ننمود .

وچرا کوشش درراه باطل میکند وچرا درطلب حق سعی نمی نماید با آنکـه معتقد است که حق در دستش است ؟ ! آیـا بیشتر خوش بختی او ایمانش را از بین برد ومنکر میشود که تمام کمالش در دین اوست کـه تنها او آن‌را بکار می‌برد وبهمین سبب مؤمن حکمت را کوچك میشمارد و من تمام آنهـارا بهتر میدانم باز هم که این کودك مسلمان عرب که استاد رنان با قدرت بیان‌خود مزایائی برایش تحصیل نمود چه میشود کرد که سخت مبالغه ومباهات درین راه باطل کرده ومعتقد است که آنها همان حقیقت تام خالص می باشد وآن کودك ملتی است که آثاری ازمسلك خود در دنیا بدون وسیله آتش وخون گذاشت وبابسیاری ازکارهای درخشانی که دلالت برذوق وحکمت وتمام علوم بدون استثناء فلسفه بیادگار گذاشت .

آری لازم است که اعتراف کنیم کـه آنـان عرب بودند و بافلسفه مدت زمانی هم همراهی و دوستی ننمودند و اکنون به نقطه دوم میرسیم که استاد رنان بامهارت وقدرت بیانی بدرمان‌آن رسید ومخالف ومنکری هم نیست که عرب هنگامی درحال وحشیت بودند ودرراه نهضت‌فکری وفلسفی به سرعت پیشرفت کردند و در ردیف سایرملل نبودند مگر با فتوحات خود رسیدند چه درمدت یك قرن تمام علوم لاتین وفارسی‌را که درطی قرن های بیشماری که پیش‌رفته بود بدست آوردند وعرب درین دانش‌ها همان طور که از جزیره یونان تاقله کوه‌های هیمالیا و از جهتی کوه‌های پرنسیز از سمت دیگر حکمرانی نمود قدرت پیداکرد وممکن است بگوئیم درتمام این‌مدت

از زمان پیشرفت علوم در نزد عرب تقدم مدهشی پیداشد چنانکه در بعضی از کشور ها مسلط گردید و روم و بیزانس همان طور که مرکز علوم الهی و فلسفه بود و هم چنان مرکز نور دین و خانه درخشانی برای علوم آدمیت بشمار میرفت و همان قسم که یونان و رم پیرو راه تمدن درقرن‌های بیشماری بودند وپیشرفت بسیاری درمیدان حکمت وفلسفه نمودند وبسیار جلو رفتند ولی دیگر تفتیش عقیده نکردند وبحث را کنار گذاردند ومبانی علمی که تهیه کرده بودند ازبین‌رفت وآثار گرانبهای آنان درزوایای فراموشی گذاشته شد اما عرب با آن که در ابتدای امر نادان و وحشی بود ازملل متمدن که تسامح میکردند تحصیل هنر نمود وعلوم مرده‌را زنده‌نمودند وروحی‌تازه دمیدندو کوشیدند تا گلهای آنها که قبلابدست نمی‌آمد با زحمت های بسیار دو باره غنچه زد و بار آورد و بارنگ و بوئی معطر و زیبا جلوه‌گر گردید .

آیا اینها بزرگترین دلیل و برهان نیست که طبیعتاً دوستدار دانش بودند !آری عرب فلسفه را ازیونان وفارس گرفت وفرهنگ‌را در زمان‌های های‌گذشته انتشار داد .

علومی که عرب غصب کرد مانند غنیمت‌های جنگی بود وباذوق سلیم مخصوص بخود دامنه داد ونقاط تاریکش‌را بکمك فهم وعقل روشن ساخت واندکی پس‌ازآن کامل کرد جای بسی‌تعجب است که فرانسویان، ژرمن‌ها ، انگلوساگسون‌ها باآنکه بروم و بیزانس نزدیك بودند نتوانستند مانند عرب که پایتختش بغداد و از رم فرسنگ‌ها دوربود استفاده واستفاضه علمی ازخزائن علمی آنها بنمایند اما عرب بادوری مسافت توانست باهوش‌سرشار خودگمشده خودرا در دفینه‌های هنری آنجا بادقت جستجو کند وآنان توجه نکردند که تمدن عرب مانند آفتابی درخشان تا قله کوه‌ها نور افشانی کرد وجهان غرب را باثروت علمی خود نورانی‌نمود وارسطو را وادار نمود که بسوی‌عرب مهاجرت کندپس‌از مهاجرت ارسطواروپائیان شادان شدندونامش برسرزبانها آوردندوتجلیل وتکریم فراوان نمودند درصورتیکه پیش‌ازآن درهیچ نقطه‌ای نامی ازاو نبود .

آیا اینها برتری‌فکری‌عرب وشوق‌وذوق وتوجه‌آنان به فلسفه‌نبود .

آری تا زمانی که دولت عرب در شرق و غرب مشعلدار تمدن علمی

بود مراکز فرهنگی و فلسفی مانند بغداد وآندلس داشت آنگاه که آفتاب علمیش افول کرد، مرکز تعصب دینی شد این عقب‌نشینی دلالت بر آن نمیکند که عرب درقرون وسطی زمانی که قدرت وسلطه داشت فلسفه وحکمت را ازآلود گیها باشرب وذوق عربی پاك نکرد استاد رنان باین حقیقت مسلم اعتراف کرد که اعراب میراث علمی را حفظ کرده و هنرمند شدند در قرون واعصار گذشته چه وظیفه‌ای برای این‌قوم بهتر ازصیانت دانشهاوفرهنگها است .

گرچه میگویند که درسال ۷۷۰ مسیحی تا اواسط‌قرن‌سیزدهم یعنی پانصدسال در کشورهای اسلامی علماء وفضلای دانشمندی با امتیازات فراوانی بعرصه آمده‌اند که ازهرحیث‌چون دانشمندان مسیحی بوده‌اند امادراینجا سیدقلم‌را بر گردانید ومی نویسد : « فلاسفه ورجال‌قرون اول‌اسلامی اغلب‌ازحران‌واندلس‌وفارس‌و برخی‌ازمردم‌ماوراءالنهر ونصاری‌سوریه بودند، نمیخواهم‌منکرعظمت‌دانشمندان فارس وسهم‌آنان در فرهنگ عالم عربی شوم ولی اگراجازه دهید میگویم که حرانی ها عرب بودند وآنان چند قرن پیش‌ازاسلام بعربی سخن میگفتند هرگاه دین‌قدیم حرانی‌ها باقی میماند از عرب بیگانه نبودند ، هنگامی که اعراب وارد اسپانیا شدند آنان ملیت خود را ازدست نداده عرب ماندند ولی بیشتر نصاری سوریه ازغانی‌ها بودند که آئین مسیحی را قبول کردند شایسته نیست ابن باجه و ابن رشد و ابن طفیل را مانند کندی عرب ندانیم بعلت آنکه در عالم عرب زندگانی نکردند چه امتیازی مابین مردم را لغت تشکیل میدهد ؟! هرگاه این فرق از بین رود همه چیز یا از دست آن تمیز اصلی مفقود میشود .

عرب سلاح خودرا در دیانت محمدی دردست گرفت و برای پیشرفت مقاصد اسلام جانفشانی کرد ملل شکست خورده اززبان فاتحان عرب کراهت نداشت ومایل بود باهمان‌زبان سخن گوید .

عرب کسی‌را مجبور نمیکرد که بزبان عربی صحبت کند آری‌دین‌اسلام فاتحانه وارد مرزها شد و با زور چنانکه معروف است انتشار پیداکرد و ادبیات‌را بذر افشانی کرد و کشورهای مغلوب تاکنون نتوانستند خود را از قدرت فرهنگی ودینی نفوذ عرب رها سازند .

در این‌مورد ایرانرا مثال میزنیم ، ایران قبل از اسلام درآن‌هنگام زبان‌عرب درنزد دانشمندان فرس مجهول نبود وقتی که دیانت اسلام‌سرزمین ایران‌را تحت سیطره خود قرارداد دانشمندان ایرانی باهمان زبان و قدرت تازه‌ای بنوشتن لغت قرآن مشغول شدند وعرب نمیتوانست عظمت آنانرا

بخود نسبت دهد و نیازی هم نداشت که این کار را بکند چه عرب‌هم باندازهٔ کافی دانشمند وفاضل داشت .

هر گاه بدوره ابتدائی عرب باز گشت کنیم و آثار این ملت را ورق بورق با نظر تعمق بنگریم وتمام آنچه‌را چه خوب‌وبد کنار بگذاریم معتقد بقدرت دافعه‌ای ملت قهرمان عرب خواهیم شد، درتصرف بلاد وامکنه تفوق وفضیلت‌عرب روی محور پیروزی‌اسلامی‌دورمیزدو آنان‌راجزاین فضیلتی نبود معنی آن این‌نیست که اعتراف کنیم فاتحان عرب چه فضل وبرتری داشتند .

آری فضیلت آنان فتح‌وپیروزی‌بود بعدازتصرف کشورها اهالی‌بآزادی اولی خود برای نشر فرهنك ملی باز گشت کردند این باز گشت کلی نبود سخت شرایطی انجام گرفت وبقیمت ازبین رفتن عده‌ای از جوانان متعصب و لجوج تمام شد مثلا مازارن و بوناپارت متعلق بفرانسه نبود بایتالیا تعلق داشت وهمچنین آلمان وانگلستان عظمت فرزندان خودرا میخواست که در فرانسه مقیم بودند وآنجارا وطن خود میدانستند و در دانشکده‌های آنجا درس خوانده بودند. این فرزندان‌خلف بشهرت علمی دردنیا کمك‌میکردند.

فرانسویان که بعد از الغاء احکام (نانت) میهن خود را ترك کرده باطراف و اکناف اروپا شتافتند هرگاه بگوئیم که همهٔ اروپا از یك نژاد میباشند ادعای واهی است پس حرانی‌ها وسوری‌ها هم سامی هستند وآنها هم ازخانواده عالم عربی میباشند . حال یك پرسش پیش‌میآید . پس‌ازآنکه فرهنگ‌عرب دنیارا بنور درخشان خود روشن کرد چرا خاموش‌شد ودرافق سیاه ومظلم فرورفت !! چرا باردیگر مشعل فروزان روشن‌نشد وعالم‌عرب را درتاریکی فراگرفت .

این علترا باید در جهان اسلامی جستجو کرد بطوریکه میدانیم دین اسلام علوم کشورهای‌فتح شده‌راخفه کرد واستبداد هم بآن کمك‌بزرگی نمودبطوریکه سیوطی‌مینویسد : هادی خلیفه امر کرد که گردن‌هزارفیلسوف را بزنند وبعدازاین خیانت‌تاریخی هسته مرکزی علمی‌بجاهای دیگر گردید این فاجعه خونین برای تاریخ دین بزرگی است وشاید اینگونه حوادث در تاریخ مسیحیت اتفاق افتاده باشد !!

ادیان دربعضی قسمت ها باهم شباهت دارند ولی ممکن نیست بین دین وفلسفه باهم تفاهمی موجود باشد ، دین باشخاص توانائی میدهد که

بآنچه‌ایمان دارد اعتقاد داشته باشد وفلسفه میخواهد شخص‌را از این بندگی ورقیت بیرون آورد هنگامیکه دین مسیح باهیئت فروتنی وتواضع در آتن واسکندریه نفوذ کرد آنجارا که بزرگترین مرکز علمی و فلسفی بود زیر خارهای‌خورد کننده خودقرار آنقدر دانش‌وفلسفه را فشارداد که تحت‌سیطره آئین‌مسیح قرار گرفت .

اما چیزی که در باره آن سخنی نخواهیم گفت عبارتست از اسرار تثلیث واستحاله ماده قربانی که همیشه بدین قسم بود آنچه در قدرت دین بود فلسفه را از حکومت مطلقه بیرون آورد بهر حال این جنك وجدل باقی خواهد ماند یعنی جنك بین دین وفلسفه‌جدال سختی خواهد بود واندیشنا کم روزی تحقق عقلی فاتح شودچه در این امر عوام توجه ندارند وقدرت آنرا تنها خواص میدانند، دانش‌گر چه زیبا وباطراوت است ولی تشنگی انسان را نمی‌شناسد که انسان خواستار تصور خیالی و او هامی‌است دوست دارد که در فضای تاریك ودر عالم رؤیا معلق زنان باشد . این امررا فلاسفه ودانشمندان درك نمیکنند وقطعاً توانائی اکتشاف آنراهم‌ندارند.

پس از سید جمال الدین و ارنست رنان شاگردان و پیروان سید در باره اینکه دیانت پاك اسلامی بادانش و عقل تطبیق میکنند کتابها و رساله ها ومقالات دقیق‌وبسیار مهمی تالیف ومنتشر نمودند مانند «الاسلام والنصرانیة» یا «العلم والمدینة» شیخ محمد عبده وکتاب « الاسلام والمدینة وکتاب «الاسلام فی‌عصرالعلم» دردو مجلدو کتاب «الاسلام دین‌عام خالد» تألیف‌استاد فریدوجدی مؤلف دائرة‌المعارف وکتاب«الاسلام روح المدینة» تالیف استاد مصطفی غلائینی‌وبسیاری‌از کتابهای دیگر که‌بزبان‌های‌فارسی وترکی وهندی ترجمه ومنتشر شد .

۱۱ - سید در ایران

پس از تعطیل روز نامه العروة‌الوثقی در پاریس سید جمال الدین تصمیم گرفت که بکشورهای عربی مانند نجد وحجاز وعراق عرب مسافرت نماید وپس از ورود بطهران بنا بدعوت‌مسعود میرزا ظل‌السلطان باصفهان رفت واو سیدرا خیلی گرامی داشت وویرا بهترین راهنما ومشاور ازبرای پادشاه ایران میدانست وبطوریکه سید هنگامیکه بطهران رسید شاهنشاه قاجار باخوش روئی ومهربانی اورا پذیرفت وبفضل و دانش وی اعتراف کرد ونظارت عالی‌جنك را باسمت‌مشاور مخصوص شاهنشاهی بسیدبرگذار کرد وهیچ کاری را بدون مشورت او انجام نمیداد . هنگامیکه بهترین مشاورویاور وپندگوی‌خوبی‌برای شاهنشاه بودبالهجه تند وروشن‌میخواست هرچه کهنه وپوسیده است فوری تغییر داده وملت را در امور دولت شرکت دهد تاهمه ازنعمت آزادی وحقوق مدنی و سیاسی بهره‌مند شوند .

دانشمندان وبزرگان‌پروانه‌وار درپیرامون سیدگرد آمدند و اشاره کردند که به تندی‌نمی‌توان اصلاحات‌را آغاز کردبلکه‌به تدریج بایدکارهای اساسی را انجام داد هنگامیکه شاهنشاه ایران مقام ومنزلت و نفوذ کلمهٔ سیدرا دانست که تاچه اندازه دردل‌های‌بزرگان‌وعلماء‌کشور تأثیر بسیاری نموده است از سید جمال الدین ترسناك شد وخیلی پریشان‌گردید ودیگر توجهی باو نمود ورفتار خودرا باسید تغییر داد .

هنگامیکه سید دانست که ناصرالدین‌شاه قاجار دیگر باو توجهی ندارد اجازه مسافرت بنام تغییر آب وهوا گرفته وبسوی روسیه رهسپار شد. شهرستان های‌بزرگ روسیه را تماشا کرد و بااوضاع واحوال ملت نجیب روس از نزدیك آشنا گردیدوچون‌آوازهٔ سیدبآن‌سامان رسیدبزرگان روس بانهایت احترام وتجلیل سید را پذیرفتند و بزرگان سیاسی بمقام و منزلت سید اعتراف نمودند و همه‌گونه مهربانی ها و نوازش ها وغریب نوازی ها دریغ نکردند وچون میدانستند که سید مدتی در زمان محمد اعظم خان از وزراء دولت افغانستان بود ارزش سیاسی برای او قائل شدند و سید هم

مقالات اساسی و صدا داری در بارهٔ سیاست خارجی افغانستان ـ ایران ـ کشورهای‌عثمانی ـ روسیه ـ انگلستان درمطبوعات درجه اول‌روسیه نوشت که درمحفل های‌سیاسی همهمه‌ای راه‌انداخت وچون سید نفرت شدیدی نسبت بسیاست مستعمراتی بیگانگان داشت در روسیهٔ‌تزاری میدان کاررا برای خود خیلی‌پهناور دید و بزرگان دولت بانهایت احترام وجلال از سید پذیرائی میکردند وازگفتار ونوشته هایش کاملا بهره مند میشدندوروش‌سیاسی سید راپسندیدند وقیصر پادشاه روس‌اورابدربارامپراطوری‌دعوت کردوباهم‌بسیار گفتگو نمودند وسید رابسیار گرامی‌داشت وبسخنانش گوش‌میدادپس‌ازصحبت های بسیارامپراطور روس ازسیدسبب اختلافش‌راباشاهنشاه قاجارجویاشد.

سید گفت : ناصر الدین شاه قاجار در بـاره حکومت مشروطه و لزوم آن برای کشور از او بیزار شده و دیگر نمی خواست کـه باوی کمك کند !!!

امپراطور روس گفت : من حق را بناصر الدین شاه قاجار میدهم کدام پادشاه مستبد میخواهد فرمانروائی‌را بکشاورزان و کارگران کشور خود بدهد ؟!!

سید در نهـایت جرئت‌وفصاحت گفت :

امپراطور! باور کنید هرگاه ملیون‌ها نفر کشـاورزوکارگر دوستدار سلطنت باشند بمراتب بهتر ازآنست که دشمن شده ودرپی فرصت باشند و درسینه‌های خود انتقام و بغض را پنهـان سازند .»

در چهرهٔ امپراطور روس نشانه‌هائی ازخشم پدید آمد وابروان‌خود راگره کرده وسخن راکوتاه نمود و از مجلس برخاست ورفت ومانند آن استقبال نخستین خدا حافظی ننمود وبادل سردی تودیع نمود و فرمان داد که بمهربانی سید جمال الدین را ازروسیه بیرون نمایند تابیشتر ازاین بذر آزادی ودموکراسی را درکشور پهناور روسیه نیفشاند .

سید جمال الدین روسیه را ترك گفته وراه اروپارا درپیش گرفت وچندی درلندن بابزرگان سیاسی وعلمی ملاقات کرد ودرهمه جا با نهایت احترام وجلال اورا پذیرفتند وبعقایدوآراء علمی وسیاسی اوگوش میدادند سید بیشتر ازهمه بکارهای استبداد نـاصر الدین شاه قاجار انتقاد میکرد و

میخواست هرچه زود تـر کشور ایران از فشار استبداد بیرون آمده و برنج ومرارت‌های حکام‌وشاهزادگان قاجاری‌پایان دهد وهرگاه خواستند آزاد مردان ایران تغییررژیم داده وحکومت‌استبدادی‌را بحکومت مشروطه تبدیل نمایند دیگر بیگانگان دخالت نکرده ومردم ودولت ایران رابحال خودگذارند تادر راه ترقی وعظمت کشور خودکوشش‌نمایند .

سید دراروپا به گردش وسیاحت می‌پرداخت تادرسال ۱۸۸۹ میلادی در هنگام نمایشگاه پاریس که ناصرالدین شاه از پاریس به مونیخ رفته‌بود سیدرا ملاقات کرد .

در این هنگام چون شهرت فوق العاده‌ای که سید در اروپا وآسیا پیدا کرده بود ناصرالدین شاه‌بوسیله میرزا حسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات‌بایرانش دعوت نمودوسید بنا براین دعوت‌درماه شعبان «۱۳۰۳» دربوشهر بخانه حاج احمد خان‌سرتیپ ورود مینماید و کتاب جغرافی وهیئت میرزا عبدالغفار نجم الملك چاپ تهران ۱۳۰۰ و کتاب سیرت ناپلئون اول چاپ‌پاریس«۱۸۵۶م » وترجمه گلستان بعربی چاپ مصرو کتاب کلیله ودمنه ترجمه ابن مقفع چاپ بمبئی « ۱۲۹۵ » را بسدیدالسلطنه پسر حاج احمد خان سرتیپ که مشغول تحصیل بوده است ارمغان میدهد واز خواندن کتاب ناسخ‌التواریخ منعش میکند .

فرصت شیرازی مولف کتاب آثارالعجم ودبستان الفرصه و «مقالات علمی و سیاسی » با میرزا نصرالله اصفهانی مشهور به ملك‌المتکلمین همه روزه در شیراز خدمت سید میرسید ومشغول استفسار بود وسید پس ازشش هفت مـاه توقف در بوشهر و شیراز باصفهـان وارد میشود . ظل‌السلطان تلگرافی از ناصرالدین شاه خواهش میکند که در روز ازسید پذیرائی کند بنا براین تقاضا، ده روزسید دراصفهان ماند وسهام‌السلطنه مصطفی‌قلیخان عرب که حاکم یزد وکاشان بود مهماندار او بود وچند نفر از اجزای خود بهمراه تا تهـران همراه سید میشوند و در بیست‌ودوم ربیع‌الثـانی هزارو سیصدو چهار هجری سید محترما وارد تهران میشود و در خانه حاج محمد حسن امین‌الضرب که از دوستان قدیمی اوبوده منزل میکند .

ولی چندی نمیگذرد که در باریان قاجار بهمراه ملانمایان بی سواد ذهن‌ناصرالدین شاه قاجار را مشوب وشوروغوغائی‌دراین‌زمینه برپامی کنند.

ناصرالدین شاه یك قوطی انفیهٔ الماس ویك حلقه انگشتری باهزارتومان بتوسط علی‌اصغر خان اتابك اعظم بنام هدیه و یادگاری برای سید می فرستدوازطرف‌شاه‌بسید اشاره میکند که‌اکنون‌بودنش‌درتهران صلاح نیست در این سفر هم مانند سفر اول خائنان و مغرضان دسیسه‌ها بکار بردند و سعایت‌ها نمودند .

گویند که تذکرهٔ تابعیت ایرانی سید جمال‌الدین بهمراه کتابهای او درخانه حاج امین‌الضرب جد خاندان مهدوی درتهران بود.

درنخستین روزهای ورود سید به تهران باآقا شیخ‌هادی نجم‌آبادی که بزرگترین دانشمندان روشن فکر تهران بود ملاقات‌ها کرد. تانقشه‌ای برای بیداری ایرانیان ریخته ومردم را بآزادی ومساوات و برادری که‌پایهٔ اتحاد اسلامی است آشنا سازند تا حکومت مشروطه جای گزین دولت استبدادی قاجار گردد .

آقا شیخ هادی پیشنهاد کرد که چون بیشتر مردم ایران بی‌سوادند و درخواب غفلت و نادانی بسر می‌برند وسخنان شما بسیار بلند وعالی‌است ومردم کشورازفهم آن‌ناتوان‌هستند وچماق‌تکفیر بزرگترین‌حربه‌ناجوانمردانه ملانمایان است خوب است درس تفسیر قرآن مجید را آغاز کنید و کم‌کم مفهوم آزادی را در طی تفسیر کلمات آسمانی بیان‌کنید تا عده‌ای از طلاب معرفت‌را بحقایق آشنا کنید وآنان را تربیت نمائید تا بمرور ایام مقدمات تحول اساسی‌را درکشور عقب افتادهٔ ایران فراهم سازید .

سید پند آقا شیخ هادی را نپذیرفت «۱» و معتقد بودکه ایران نیازمند انقلاب است و اگر انقلابی ایجاد نشود بزودی نام ایران و ایرانی ازبین خواهد رفت .

آقاسیداحمدادیب‌پیشاوری حکایت کرد که‌سیدجمال‌الدین‌افغانی‌بطهران آمدودرخانه‌حاج‌امین‌الضرب‌واردشده‌بودسیدخیلی‌میل‌داشت که‌میرزا ابوالحسن جلوه‌حکیم‌مشهور راملاقات کند ، هرچه‌دوستان سیداصرار بمیرزانمودندمورد قبول‌نشد تا بالاخره‌پس‌ازچندی حکیم‌بدیدارسید رفت . سیدجمال‌الدین آغاز صحبت کردوخطابه‌ای‌هیجان انگیزدرباره‌اتحاداسلام‌ولزوم‌آزادی‌ایرادنمود . جلوه درتمام مدت مجلس خاموش نشسته وتماشامیکرد پس از پایان خطابه

۱ـ طبقات مفسرین تألیف نگارنده «خطی»

برخاسته و از مجلس سید بیرون رفت . حضار سبب را پرسیدند میرزا گفت میروم تا کفنی برای‌خود تهیه کرده تاجهاد نمایم ؟! «۱»

ناصرالدین شاه قاجار که تازه ازسفر اروپا برگشته وتقریبا درتحت تاثیر روشن فکران قرارگرفته بود ازسید خواست قوانینی که بااوضاع و احوال کشور سازگارباشد تدوین کند . سید شروع بکارکرد وقانون‌اساسی نوشت که برطبق آن کشور ایران مشروطه گردد شاهنشاه قاجار که قانون رامطالعه کردخیلی باوگران آمد و دانست که قدرت سلطنتش محدودمیشود. وبواسطهٔ مجلسین شوری و سنا نیروی ملت بیشتر میگردد .

شاهنشاه قاجار بسیدگفت « حضرت آقا چگونه میشودکه ما شاه ایران هستیم درردیف یکی ازافراد برزگر وکارگر قرار بگیریم » .

سیدگفت : پادشاها بدانیدکه تخت وتاج و عظمت شاهنشاهی و پایهٔ سلطنت شما با صدور فرمان مشروطیت بهتر و بزرگتر از اکنون پایدار خواهد ماند . دانشمند ، برزگر ، کارگر ، هنرمند درکشور مفیدتر ازمقام وعظمت شما وامیران شما می‌باشند و ازمن بشنوید پیش‌ازآنکه وقت فوت شود وفرصت‌ازدست برود ایران‌باید حکومت مشروطه داشته‌باشد وحکومت استبدادی را برهم بزنید چه از راه اخلاص وپاکی پند و اندرز روشن به شهریار قاجار میدهم .

شهریارا شکی نیست همان طوریکه دیدید و درکتابها خواندید مللی وجود دارندکه بدون بودن پادشاهی برآنان همه‌گونه قدرت و نیروی زندگانی را دارند آیا هیچ دیده ویاشنیده‌ایدکه پادشاه بتواند بدون‌رعیت وملت زندگانی کند .

سلطنت قاجاریه با این‌همه قدرت استبدادی و جور وستم حکام و وفرمانروایان ناشایست روبانقراض‌استوبابخشش مشروطیت بمردم‌ستمدیده ایران میتوان ایران‌را درردیف کشورهای مترقی بشمارآورد.

این گونه‌سخنان روشن‌وآشکار بناصرالدین‌شاه قاجار شهریار مستبد و خودخواه سخت گران‌آمد و فتنه انگیزی ها وبدگوئی‌های صدر اعظم شاه قاجاررا ازسید ترسانید که ممکن است بااجرای قوانینی که برای کشور

۱ــ شرح احوال میرزا ابوالحسن جلوه بقلم نگارنده درجلد اول و دوم مجله‌جلوه چاپ تهران .

تهیه کرده است ناصرالدین‌شاه عیاش وخودخواه هیچ کاره شود .

درباریان قاجار دیدند که وجود سید در تهران برای آنان خطرناك است وممکن است روزی پیروان سید حکومت‌را دردست گرفته و ناصرالدین شاه هم باآنان همراه شود . آن‌قدر بدگوئی به‌نزد شاه کردند که‌شهریار دهن‌بین قاجار ازسید بیزار شده ودراندیشه کشتن او برآمد .

سید جمال‌الدین ناچار شد که تهران را ترك گفته و در حرم حضرت عبدالعظیم در ری بست نشست تاخونش‌را نریزند . درمدت اقامت در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم هم آرام نمـاند و برای دانشمندان و روشن‌فکـران و جوانانی که درد دین و ملت داشتند سخنانی میگفت و مردم را برعلیه کاخ استبداد شهریار قاجار ودرباریان دزد وخائن برانگیخت .

هر کس که گفتار سید را می شنید برای آزادی ایران خود را مهیا می‌ساخت وندای الله‌اکبر او درهمه جای کشور لرزه براندام کهنه پرستان انداخت . حاج سید اسداله مجتهد خرقانی حکایت کـرد که درآن هنگام از شاگردان میرزا ابوالقاسم جلوه حکیم معروف بودم ، میرزا دستور داد که دریکی ازشبها بزاویهٔ حضرت عبدالعظیم رفته وسلام اورا بسید برسانم و احوالی ازطرف استاد خود ازوی جویا شوم .

به مجلس سید جمال‌الدین رفتم گروهی ازجوانان پرشور تهران‌را در آنجا دیدم که سید در باره مظـالم شهریار قاجار و صدراعظم کشور داد سخن میداد و میرزا رضای کرمانی را درآنجـا دیدم که چـای‌و قلیان بمجلس می‌آورد وتانیمه شب در خدمت سید بودم و پیام‌هائی مابین سید و میرزای جلوه بوسیله من ردوبدل میشد .

بالاخره درباریان قاجار بدستور ناصرالدین شاه چندنفر سرباز به زاویهٔ حضرت عبدالعظیم فرستادند و درمیـان مردم نادان انتشار دادند که این شخصی که درآنجاست سید نیست وبابی است وباید اورا ازآن‌جایگاه پاك بیرون کرد .

اینجا بود که باردیگر هو و جنجال و خرافات و تکفیر بر دانش و پاکدامنی غلبه کرد و سیدرا ازبستر بیماری بیرون کشیدند وبا کتك وناسزا سراپابرهنه می‌بردند و می گفتند ایهاالناس این سید نیست و بابی است و مسلمانان را گمراه وبی‌دین می کند دعا بجان ناصرالدین شاه کنید که شما

را از شر زبان او آسوده نمود .

یکی از تماشاچیان برای اینکه بدانند واقعاً هوچیان قاجار راست میگویند جلو آمده و بند شلوار سید ناتوان را باز کرد تا به بیند آیا چنان شخصی ختنه نموده یا نه واصلا کافر است یامسلمانی بوده که بابی شده‌است.

تاریخ ایران این گونه حوادث و ناملایمات را زیاد دیده‌است و بقول شاعر « ایهاالناس بگیرید که این‌هم بابی است » و سید را باستری برهنه سوار کرده و باوضع ناهنجاری تابصره گاهی پیاده و زمانی سواره بردند درحالی که درجهٔ تب سید بهچهل درجه بود هرگز اجازه ندادند که اندکی استراحت کند و گمان میکردند بدین وسیله می‌توانند شعلهٔ درخشان اسلامی را خاموش کنند غافل از آنکه « یریدان یطفوء نورالله والله یتم نوره ولو کره‌الکافرون » .

هنگامیکه روشن‌فکران اسلامی دانستند که سیدرا با وضع بسیار ناهنجاری از تهران تبعید کردند شدیداً برعلیه دستگاه قاجار قیام کردند و بامقالات و گفتار های آتشین خود مردم را برعلیه دربار ناصرالدین شاه قاجار شوراندند و به بهانه‌های مختلف سیل‌خون درایران جاری‌شد وانقلاب پی‌درپی تولید میشد وچون پادشاه قاجار خیلی بزندگانی خود علاقه‌مندبود بهروسیله‌ای که ممکن‌بود میخواست آتش‌را خاموش و درخاکستری پنهان کند و احتیاط لازم را نمود ولی غافل‌ازجبر تاریخ بود چه‌ایرانیان‌هوشمند وزجر کشیده دراسلامبول پروانه‌وار گرد سید جمع‌شده وتصمیم گرفته‌بودند که پادشاه قجر باید کشته شود تا ایران بآزادی نایل گردد و میرزا رضای کرمانی که از مظالم درباریان وحکام عصر ناصری دست از جان شسته بود بامرارت وزحمت‌های پی‌درپی خودرا به تهران رسانید وبقول خودش‌یکنفر آدم درتهران یافت وآن‌هم آقا شیخ‌هادی نجم‌آبادی‌معروف‌بود ومیدانست که از دوستان و همقدمان سیدجمال است بشیخ گفت فردا را بزاویهٔ حضرت عبدالعظیم می‌خواهم بروم و شیخ آزادمنش هم چند قرانی باوداد و روانه شهرری‌نمود ومیرزا رضا چندروزی درزاویه حضرت عبدالعظیم ماند تاروز پنجاهمین سال سلطنت ناصرالدین شاه که بزور همه شهر هارا آئین‌بستند و چراغانی نمودند وآن روزرا لقب صاحب قرانی میخواستند به‌ناصرالدین‌شاه بدهند و شاه هم بزیارت حضرت عبدالعظیم شتافت و میرزا رضا که درکمین

نشسته بود درباریان را غافل گیر کرده وباگلوله‌ای شهریار قاجاررا کشت وبطعنه گفت ای‌طالب خون سیدجمال‌الدین!

درمتن بازپرسی‌میرزا رضای کرمانی که مکررچاپ شده میرزارضای کرمانی از سیدجمال‌الدین وآقا شیخ هادی به بزرگی ونیکی یاد میکند و نمیگوید آنـان مرا بکشتن شهریار قاجار تشویق کردند بلکه خـودم در تحت تاثیر وتربیت آن دومرد بزرگوار که هریك انسان کاملی بودند قرار گرفتم.

۱۲-سید درعراق عرب

در زمستان شعبان هزارو سیصد و هشت هجری سید تبعید شد ودر بصره شرح بسیار موثری بآقا میرزاحسن مجتهد شیرازی وسایرعلماء نجف اشرف و کربلاء که مرجع تقلید شیعیان بودند نوشت و نامه‌ای که بمجتهد معروف میرزای شیرازی نوشته است بارها در مجلات و کتابها عینا نقل و ترجمه شده است بدبختانه میرزای شیرازی ترتیب اثر مستقیمی در این خصوص نداد .

ولی درواقعهٔ تحریم تنباکو درایران سیدجمال‌الدین بی‌تأثیر نبود .

شیخ اسداله مجتهد زنجانی که ازبزرگان شاگردان حاج میرزاحسن مجتهد شیرازی بود حکایت کرد که سید جمال‌الدین سفری بسامرا نمود و درهمسایگی‌ما بخانهٔ یکی ازطلاب وارد شد تامیرزای شیرازی‌را ملاقات کند ومدت سه روز درسامرا ماند وموفق بدیدار میرزا نشد و درخلال این‌مدت پرسش ساده‌ای بصورت استفتاء در دالان خانه میرزای شیرازی افتاده بود وکسی حق‌نداشت آن‌را برداشته وجواب گوید.

درروز سوم یکی ازطلاب که مهماندارسیدجمال‌الدین بود درحضور طلبه‌ها که من‌هم حاضربودم جواب همان ورق‌پاره را ازمیرزا خواست‌میرزا برآشفت وگفت بآن‌سید بگوئید ازخدا بترس و خون مسلمانان را بیخود نریزید وازاین استفتاء بوی خون میآید !!!

آقا شیخ اسداله میگفت سید ازدیدار میرزا مأیوس‌شده وازسامراء رفت وسپس دانستیم که او سید جمال‌الدین افغانی بوده است .

استاد علامه آقا ضیاءالدین عراقی که از بزرگترین استادان علوم اسلامی و از مراجع تقلید شیعیان در دانشگاه بزرك روحانی نجف اشرف بود حکایت کرد مرا که یکی‌ازدوستان بازرگانی‌او دربغداد میگفت دریکی روزها سیدی بقیافه علمای ایران واردکاروانسرای بازرگانی ما شده و از کاروانسرادار درخواست یك اطاق خالی کرد و اطاقی برایش تهیه کردند سید سربزیر انداخت و باطاقش رفت وگمان کردیم مسافر عادی است که برای زیارت ویا تحصیل بدین‌دیار آمده است ومانند صدها مسافری که همه

روزه به بغداد میآیند ومیروند .

پس‌از ساعتی دیدیم که کاروان‌سرا شلوغ‌شد و سربازان و افسران نظام دولت‌عثمانی بهمراه والی بغداد به‌کاروان‌سرا ریختند و با نگرانی تمام جویا شدند که سیدی درجامه روحانی باین‌کاروانسرا آمده است ؟ !

همه بازرگانان وساکنان آن سرای تجارتی نگران شدند و دالان دار نشانی حجرهٔ سید رابآنان نشان داد .

من هم مانند دیگران پریشان احوال شده بتماشای این ماجرا شتافتم سیدرا دیدیم که بساط چای را فراهم کـرده و مشغول چای خوردن است و لشکریان دولت عثمانی عکسی راکه بهمراه داشتند بیرون آورده و دیده برسید وگاهی برعکس میانداختند که آیا گم شده آنان همین سید است کـه قـوری چای را در منقل گـذارده و باآرامش خاطر مشغول چائـی خوردن است .

سید مانند کوهی استوار تکیه بر بالش داده و سیگاری میکشید و دودو دمی راه انداخته وتکانی از این‌آشوب نخورد پس ازآنکه دانستند که آن سید روحانی صاحب همان عکسی است که از اسلامبول و دربار دولت عثمانی دستور صادر شده است والی‌بغداد وسایر رجال دولت احترام‌لازم‌را بجای آوردند واز او خواهش کردند که بهمراه آنان رهسپار شود سید هم با بی‌اعتنائی تمام اثاثیه خودرا جمع کرده و بـااحترام بسیار سید در پیش و والی بغداد وامراء لشکر بدنبالش شتافتند ما هم مانند سایر مردم در پی آنان‌رفتیم دیدیم که درکناردجله کشتی مخصوصی‌مهیا است وسید باهمراهان خود خدا حافظی نموده وبکشتی رفت‌وگارد احترام هم احترامات نظامی‌را بجای آورد و کشتی‌حرکت کردپس‌از تحقیق معلوم شد او سید جمال الدین افغانی بود بقول حافظ شاعر جاودانی ،

بر در میکده رندان قلندر باشند
که‌ستانندو دهند افسر شاهنشاهی

خشت زیر سروبرتارك هفت اخترپای
دست‌قدرت نگرومنصب‌صاحب‌جاهی

سید مدتی درعراق عرب‌توقف کرد تاحالش خوب شد وپس ازچندی

از راه بصره به لندن رفت وروز نامه ضیاء الخافقین رابعربی وفارسی بهمراهی ملکم خان ارمنی که از نویسندگان وسیاست مداران ایرانی در آغاز بیداری ایرانیان بود منتشرمیکرد وخواندن روزنامهٔ مزبور درایران قدغن بود و هر کس آن‌را منتشر میکرد سخت درتحت تعقیب قرارمیگرفت.

روزنامه‌را در لای پارچه‌های انگلیسی میگذاشتند وبرای بازرگانان می فرستادند تامردم بیدار شده وبدانند دردنیا چه خبراست!!

۱۳ - آخرین اقامت سید در اسلامبول

از در بار عثمانی بتوسط سفیر کبیر رستم پاشا در لندن نامه‌ای رسید که سیدرا به بهانه اینکه اکنون هنگام اصلاحات است باسلامبول روانه‌اش کنند وهرچند رستم پاشا کوشش وخواهش نمود که سید باسلامبول بـرود موفق نشد وپس از چند روز دو نامه از باب عالی « دربار دولت عثمانی » یکی برای سفیر عثمانی در لندن ودیگری برای سید جمال‌الدین رسید که اورا تشویق وستایش نمود که دعوت باسلامبول‌را به پذیرد.

نامه‌ای که برستم پاشا از طرف سلطان‌عبدالحمید رسیده بودنهایت خواهش وشدت را باین مضمون دربرداشت:

« در صورتیکه نتوانید سید جمال‌الدین را قانع کرده که باسلامبول بیایدواگر بخواهد دوباره بازگشت کند. سلطان‌عذرشمارا نمی‌پذیرد منتظر خبر تلگرافی شما هستیم»

ناچار سید لندن‌راترك گفت ودرسال ۱۳۱۰ هجری قمری دراواخر سال ۱۸۹۲ میلادی وارد اسلامبول شد.

هنگامیکه سید باسلامبول وارد شد یکی از افسران ارشد دربـار عثمانی که از استقبال کنندگان او بود از سید جویا شد کـه صندوق های اثاثیه شما درکجا است؟ سیدگفت: بجزصندوق لباس وکتاب چیزی‌ندارم.

گفت بسیار خـوب جای آن را بمن نشان دهید! سید اشاره بسینه خودکرد وگفت این صندوق کتاب است و سپس اشاره بلباس خود نمود و گفت این هم صندوق لباس است.

سید بارها بدوستانش میگفت که در نخستین مرتبه که تبعید شدم دو دست لباس داشتم‌هنگامیکه تبعید من مکرر شد لباس دوم برای من سنگین بود یك دست آن‌را ترك کردم و بچیز دیگری تبدیل نمودم .

سید بدربار عثمانی رفت وسلطان عبد الحمید بااکرام و جلال بیش از پیش‌استقبال شایانی ازوی نمودوخودرا کوچك تر از او شمرده ودر کنار سید قرار گرفت وکاخی‌را درمحله نشانطاش برایش تهیه نمود و کالسکه ای مخصوص هم مهیا ساختند سید از ناصر الدین شاه قاجار خیلی خشمناك بود واز روش استبدادی او انتقاد وسرزنش بسیار مینمود ودر تمام مجلس‌ها و محفل ها بکردار و رفتار شاه قاجار تنقید میکرد . سفیر ایران در دربار عثمانی دید که در هر کجا میرود سخن ازانتقاد سید در باره شهریار قاجار است ناچارنزد سلطان عبدالحمید شتافت وبعرض‌خلیفهٔ مسلمانان رسانید که سیدرا خاموش کند . خلیفه سیدرا با خوشروئی و مهربانی پذیرفت و درین باره بگفتگو پرداختند درحالی که سبحه‌ای در دست سید بود و باآن بازی میکرد باصدای رسا گفت :

اکنون ناصرالدین شاه‌را می‌بخشم و کسانیکه در آن مجلس حضور داشتند سخنان‌تند وروش گفتارسید بآنان گران‌آمد وسید به بزرگی‌حاضران توجهی ننمود وآنچه صلاح‌جهان اسلامی بود بی‌پروا بعرض خلیفهٔ مسلمانان رسانید وبخود حق میداد که شهریار قاجار را عفو کند سید از نزد پادشاه بیرون آمد وبنا برسم‌وعادت نزد رئیس دربار رفت ، رياست دربار عثمانی بمهربانی بسید گفت‌پادشاه‌بشما مهربانی‌واکرام نمود که تاکنون سابقه‌نداشت و امروز دیدم که بالهجهٔ تند صحبت مینمودید و باسبحه هم بازی میکردید ، سید گفت :

سبحان‌الله خلیفه‌مسلمانان بامقدرات ملیون‌ها نفر ازملل باهواوهوس بازی میکندو کسی باو معترض نیست‌آیا جمال الدین حق بازی باسبحه‌خودرا هم ندارد .

رئیس دربار ازترس آنکه مبادا کسی درنزد شاه سعایت کند ترسیده وسیدرا فوراً ترك گفت وازاطاق بیرون رفت .

شکوه وجلال و توجه نسبت بسیدروز بروززیادترشدودرشبانه روزچند

مجلس برای خاطرش تشکیل میشد که خلاصهٔ آن جمعیت‌ها و سخنان او این بود هرگاه سلطان عبدالحمید را باچهار نفر از نوابغ و رجال عصر بسنجیم از لحاظ سیاست، هوش، نبوغ بخصوص در تسخیر دل همنشین خود نسبت بدیگران برتری داشت. عجبی نیست که کشور عثمانی از کشورهای اروپائی عقب است چه خلیفه از روش کار خود راضی است و بدلیل‌های خود قانع است و همه امیران، وزیران، سفیران در این حالت با پادشاه عثمانی برابرند.

بدبختانه بزرگترین عیب‌ها ترس است و ترس بزرگترین و زشت‌ترین صفت شهرباران است.

سلطان را دیدم که هرچه را از اصول مشروطیت با او درمیان گذاشتم قبول داشت و اسلام نخستین حکومتی بود که بحکم شوری امور را اداره میکرد و خلیفهٔ مسلمانان بردقایق سیاست و مرام دولت های اروپا کاملا آشنا و آگاه است و برای جلوگیری از هر پیش آمد وحادثه‌ای دولت عثمانی مهیاست تا موفقیت بدست آورد چیزی که بیشتر از همه مرا بوحشت انداخت این است که سلطان عبدالحمید وسایل و کارهای مخفی دارد که مبادا دول اروپا باهم متفق شده ودر کشور پهناور عثمانی دخالت کنند و آشکارا میدید که هرگاه کشور عثمانی تجزیه شود خرابی سرتاسر اروپارا فرا خواهد گرفت.

از کارهای دول بلغار کوچك که تازه در اروپا اتفاق افتاده بود کاملا بیدار و هوشیار بود و میدانست که اروپائیان میخواهند سلطنت عثمانی را واژگون سازند تادر شئون کشورهای اسلامی دخالت کنند و اجزاء کشور پهناور عثمانی را متلاشی نمایند و هروقت که دول اروپا تصمیم میگرفتند که بادول بالکان اتحاد کنند تا بادولت عثمان جنك کنند سلطان عبدالحمید با نبوغ خاصی پیش‌دستی کرده واتحاد آنانرا ازبین می برد ودولت بلغار باآن همه‌شوکت وهوش سرشار امیرش پرنس‌فردیناند دربرابر امر سلطان عثمانی خاضع ومطیع بود وفینه راکه کلاه رسمی کشور عثمانی است برسر میگذاشت. وبارتبهٔ مشیری درجرگه مشیران دولت عثمانی درنماز جمعه شرکت میکرد وامیر دیگر بنام نکلا باخلیفه مسلمانان درحکم پدر وفرزند بودند وهرگز نمی توانست ازحکم پدرسرپیچی نماید وهروقت که ازتنگدستی شکایت میکرد و درخواست پول بنام قرض مینمود سلطان عثمانی بدون سند و عوض پول باو میداد وهنگامیکه دختر خود را بولیعهد ایتالیا داد بیشتر جهیز دختررا

سلطان عثمانی ازجیب خود داد وهمچنان از طرف سایر دول دیگر بالکان با پادشاه بزرك عثمانی همین گونه رفتار میشد وگاهی اروپا از سیاست سلطان عبدالحمید درفشارمی افتاد وازدولت بالکان‌مأیوس گردیده و بادسیسه و نیرنك دیگری ازسیاست باپشت‌کار وهمت فوق‌العاده‌ای دوباره برای هدف خودکارمیکردند .

چندی رابطه دولت یونان بادولت عثمانی تیره گشت ومقدمات جنك آغاز گردید .

هنگامیکه سید باچشم بینائی به سیر سیاسی ودسیسه های بیگانگان نسبت بدولت عثمانی خوب آشنا شده بود که در بستر بیماری میزیست جنك آغاز شد و نتیجه‌ای که از این گونه جنك ها گرفته شد دول اروپا باسلطان عبدالحمید نیرنك سیاسی زدند واین نیرنك موقتاً بخودشان بازگشت کرد و ثروت وافرادآنان ازهم پاشیده و نابودگشت و هنوز دوماه از واقعه جنك نگذشته بود که به نیروی عثمانی کوه‌ها ، دررا و دژهای تسالیا ولاریسا را تصرف نمودند ونیروی یونان دراثر تعقیب سربازان عثمانی عقب‌نشینی کردند وقسمتی ازیونان درزیر قدرت دولت عثمانی درآمد وآتن ناچار درخواست متارکه جنك را نمود .

شاعران قصیده‌هائی درفتح سلطان عبدالحمید سرودند ، بهتر ازهمه اشعار قصیدهٔ توفیق بکری بود ونخستین قصیده ای است که برای پیروزی خلیفهٔ مسلمانان دراسلامبول منتشرشد .

سید میگفت پادشاه را دیدم که خیلی بیدار و هوشیار و مهیاست که نیرنك های سیاسی دول اروپا ازبین ببرد واستعداد و توانائی خوبی دارد که دولت عثمانی را برای تحولی مهیا سازد تامسلمانان نهضت کنند ودست خود را دراز کرده و باخلیفهٔ مسلمین پیمان بستم و سلطان عبد الحمید یقین دارد که کشور های اسلامی ازنیرنك های سیاست اروپا که باهرچه قدرت و نیروئی خیال تجزیه آنهارا دارند محفوظ نخواهند ماند مگر آنکه همه مسلمانان بیدار وهوشیارشده ودرزیر درفش اسلام کوشش‌نمایند.

خلیفهٔ مسلمین بااحترامات لازم‌باسید رفتار میکرد ، دسیسه هاوفساد خیانت‌کاران دربار عثمانی نسبت باو درخاطر ملوکانهٔ‌سلطان عبدالحمید کمتر تأثیر داشت .

دریکی از روزها سید ازپادشاه برای یکی از دوستان مصری خود که دراسلامبول بود درخواست رتبه واضافه حقوق کرد و شهریارهم وعده داد ومژدهٔ آنرا سید بدوستش داد چندی گذشت و فرمان شاهانه صادر نشد سید نامه‌ای بخلیفهٔ مسلمانان نوشت ووعده رایادآوری نمود .

مدتی در انتظار شد خبری نرسید سید بسیار خشمناك شد و برایش گران آمد واجازه شرفیابی خواست « واین نخستین مرتبه‌ای بود که سیداجازه ازشاه میخواست» .

چه شهریار عثمانی همیشه سید را بحضور میخواست . خلیفه اجازه حضور داد ورئیس دربار ازاو دعوت نمود ورئیس دربار حس کرد که سید خیلی برآشفته است و باتهوری که داراست ممکن است برای کار کوچکی پیش‌آمد سوئی فراهم‌شود. سیدبرپادشاه وارد شد درحالتی که خیلی افسرده وگرفته‌بود وشهریار عثمانی بابشاشت وخوشروئی بهمان رویه‌ای که عادتش بود سیدرا استقبال کرد.

پادشاه پرسید انشاء الله خیراست چه اتفاقی برای حضرت سید رویداده‌است ؟

سیدگفت چیزی نیست، آمده‌ام که درخواست کنم از بیعتی که باسلطان کردم نقض کنم .

سلطان عثمانی خشمگین شده تکانی از شنیدن این خبر خورد و گفت .

ای سید هیچ فکر کرده‌اید که چه میگوئید گفت آری درخلافت باشما بیعت کردم وصلاح نیست که کسیکه درست قول و پیمان نیست خلیفه شود و امور مردم را رسیدگی نماید میخواستید وعده‌ندهید هنگامیکه وعده دادید برشما است که وفای بعهد نمائید در موضوع فلانی بشما رجوع شد و وعده دادید وانجام ندادید. دراین‌هنگام خشم پادشاه‌فرونشست وخیلی مبهوت شد سر خودرا بچپ وراست تکان میداد وبعدگفت :

سبحان‌اله حضرت سید ، برای کار کوچکی بمن حمله میکنی و نقض بیعت مینمائی.

باآن همه دانائی که در شما سراغ دارم براثر کثرت امور سلطنت عذرم را بپذیر و دراین صورت نقض پیمانرا یاد آور میشوی خداوند جزای

نیکی بشما بدهد .

فوراً اراده ملوکانه دراین‌خصوص صادر شد وخیلی باسید،بخوشروئی رفتار کرد واورا ازخود مسرور نمود .

جمال‌الدین گفت: راست میگوئید خیلی تند رفتم ، خطا کردم،دانستم که شما مرد بزرك ودانا هستید وسعه صدر دارید.

هنگام بیرون رفتن سید از دربار حاجب کیسه ای از مخمل سرخ که درآن پول بود بسید تقدیم داشت ، سید ازدریافت آن خودداری کرد و گفت ای‌آقا، نعمتهای شاهانه ازکاخ وفرش ونوکر وپیشکار وکالسکه فرصتی برای اینگونه پولها رانمیدهد رئیس دربار گفت :

حضرت سید ، بخشش سلطانرا ردنمیکنند ، جمال الدین قبول نمود ودرحالتی که کیسه پول دستش بود بنزدم‌آمد داستانرا نقل کردو گفت :شیخ بنی‌محزوم این پولهارا شماره کن.

من آنهارا بپانصد لیره طلای عثمانی شمردم و پرسیدم چه‌کار کنم ، گفت دودست لباس برای من تهیه‌نما وبقیه رابمصرف سیگار برسانید ، سید گفت حقوق ماهیانه را یادآوری نکردم ، سزاوار نیست که دراین خصوص اهتمام کنم و همین وجه کفایت مارا میکند و پول را به مخارج ماتقسیم نمائید درحقیقت یکماه ازدریافت پول نگذشته‌بود که تمام‌آنرا مابین فضلاو دانشمندانی که محتاج بودند تقسیم نمودند .

همین قسم سلطان به جمال‌الدین توجه داشت و پند ها وآگاهی‌های خیانت‌کاران تأثیری درخلیفه نمیکرد ، پادشاه ازخیانت ها ونیرنگهای‌آنها کاملا آگاه بود وقتیکه شکایتها زیاد شده بود بپادشاه گفت شهریارا از شکایتهائیکه بشما میکنند خسته شده‌ام وغیرازشما دادرسی نیست خوب است روش جد خودمحمود را پیروی نموده دست خائنین نزدیك راکه خرابکاری وزراء مرکز وحکام شهرستانها را همواره ازشما نهان میدارند ،کوتاه کن‌و ازبین خود وملت حجاب وپرده را بردار و خود را برمردم ، ظاهر گردان وظهور خائنین را قطع کن، واینرا باورکن که‌اجل بهترین پاسبانها میباشد

(فاذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولاهم یستقدمون الایه۰۰۰)

دراین هنگام پادشاه نفس بلندی کشیده گفت : دورهٔ جدم محمودرا یادآور شدید فرقی‌مابین محیط من ومحیط او است اروپای کنونی بااروپای‌آنوقت

ورعیت حالا باآن‌زمان تفاوت دارد درآن هنگام فساد منحصر به نظام‌بود که
باشمشیر میشد آنها را پاك کرد و تقریباً همه آنان مردان پاکدامنی بودند
برعکس اکنون هروزیری را که تغییردادم دیدم دربدی مانند وزیراولی‌است
وتأسف ازوزیر قبلی‌داشتم ، هردخالتی که درامورملت مینمایند خراب است
وچاره‌ای جزصبرندارم‌انشاءالله تدریجا اقدام میکنم وکارها دردست‌خداست .

حضرت سید بشما تکلیف شیخ الاسلامی کردم که آنرا اصلاح کنید
شما عذر آوردید و کناره‌گیری نمودید درخواست نمودم که کار اساسی را
را شروع نمائیم که وضعیت کنونی راتغییر دهیم واینهم‌بازمانه ممکن‌نمیشود
وشماهم قبول ننمودید معذورم دارید که‌اگرمن‌بسرعت تغییر وتبدیلی نمیدهم
چون محیط و زمانه مساعد باتندی نیست ناچاریم که صبر کنیم تا در اروپا
پیش‌آمدی بشود ومشغول گرفتاری خود شوند ماهم فرصت را غنیمت شمرده
امورخود را اصلاح کنیم ومطابق میل خودآنرا درست نمائیم انشاءالله .

جمال‌الدین هرتکلیفی که از طرف سلطان از اعطاء مقام و رتبه و
نشانهای افتخاری باومیشد قبول‌نمیکرد ومیگفت وظیفه مرد دانا مقام ورتبه
نیست بلکه صلاحیت دارد که مردم را ارشاد وتعلیم وتربیت نماید ودانش را
بجامعه آموخته تاکارخوب را بادانش انجام دهند.

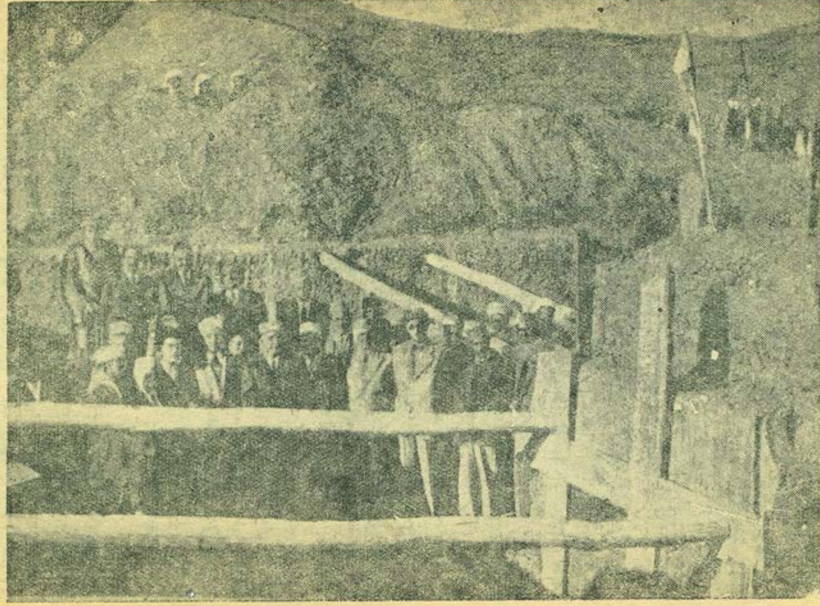
این مباحث در فصول کتاب خواهدآمد .

سید مدت‌چهارماه دراسلامبول اقامت‌نمود ودقیقه‌ای ازعمر گرانبهای
او هدر نرفت تمام اوقات شریف خود را صرف خطابه ، ارشاد ، بیداری،
تعلیم وتربیت جامعه نمود و حق امانت را بخوبی انجام داد تاآنکه بلای
ناگوار سرطان برای او رخ داد و فك اسفل شریفش مبتلا شد بدستیاری
اطبای درجه اول سه مرتبه عمل جراحی را انجام دادند موفق نشدند سید ـ
جمال الدین در هفتم شوال هزارو سیصدو چهارده هجری مطابق ۹ مارس
۱۸۹۷ وفات کرد .

آری دراثرفقدان سید در اسلامبول هنگامه‌ای برپاشد وقلوب فضلاء
افسرده‌خاطر گردیدودرتشییع‌جنازه‌اودانشمندان ووزیران وبزرگان وبسیاری
ازمردم‌شرکت داشتند واورا درآرامگاه (محله ماشقه) دفن نمودند خداوند
اورا رحمت کند . (۱)

---

۱ ـ کوی‌ماشقه درآخر نشانطاش است که قشلاق مشهور « قشله »در
اول کوی بکشطاش‌می‌باشدیك ثروتمند مشهورآمریکائی بنام‌آقای « کراین»
ضریحی برای سید ساخت وتقریباً ده دولار برای بنای آرامگاه خرج کرد .



مراسم آرامگاه سید جمال الدین درافغانستان

آرامگاه سید در افغانستان (۱)

روز ۱۸ میزان ۱۳۲۷ شمسی ساعت چهار بعد ازظهر سنگ مقبره حضرت سید جمال‌الدین‌درمرکز باغ (بوهنتون) بدست والاحضرت‌سپهسالار غازی صدراعظم درحالیکه اعضای کابینه و رؤسای مجلسین شورای ملی و اعیان وارکان های ریاست مستقل مطبوعات ومدیران جرائد کابل ومأمورین ومهندسین شرکت تعمیراتی (آباك) حاضر بودند گذاشته شد درین موقع والاحضرت سپهسالار غازی درطی بیانیه مختصری ازشخصیت وخدمات سید مرحوم و اهمیتی که حکومت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بـه خدمتگذاران صحیح وطن میدهد تا باعث امیدواری سایرافراد مملکت مخصوصاً جوانان امروز وفردای ما گردد تذکار و درختم بیانات خود بروح سید مرحوم دعا نمودند که با بیانات دعائیه رئیس شورای ملی تأئید شد وتمام حضار در دعا شرکت ورزیدند و هم والاحضرت غازی خدمات ریاست مستقل مطبوعات را در راه تثبیت شئون ملی تجدید نمودند متقابلا کفیل ریاست مستقل مطبوعات ازتوجهات والا حضرت غازی که‌به حیثیت یك قائد ملی همواره‌در راه حفظ وتقویت شئون ملی‌واحیای‌نام‌بزرگان تاریخی وطن مبذول فرموده اندا‌ظهارشکران نمودند .

استخوانهای سید جمال الدین ازترکیه به‌کابل حمل شده بود وبرای نبش قبر حضرت سیدجمال‌الدین چاره‌ای‌نبودجزاینکه رئیس جمهوری‌ترکیه شخصاً دستور لازم را صادر نمایند و باین منظور اعلیحضرت پادشاه نامه دوستانه ای به حضرت رئیس جمهور ترکیه که آنموقع عصمت اینونو بـود نوشته ودرخواست نمودند موافقت نمایند استخوانهای قائد افغانستان ازقبر خارج وبه افغان حمل شود رئیس جمهور ترکیه فوراً به وزارت بهداری و اداره کل پلیس ترکیه دستور انجام آنرا داده و قبرسید مرحوم باحضور سفیر کبیر افغانستان درانکارا نبش ومقدار زیادی از استخوانها که تر وتازه

۱ـ متن این خبر از طرف اداره روزنامه و سالنامه دنیا چاپ‌تهران به‌نگارنده این‌سطور رسید.

بود از قبر خارج ودر کیسه سفیدی ریخته شد و پس از اینکه چنـدین شب درمحراب مسجد آنکارا بامانت نهاده شد بوسیله هواپیما ازطریق بغداد- گراچی به کابل حمل گردید و قبل از آغاز بنای ساختمان مقبره در باغ (یوهنتون) باتشریفات مذهبی دفن شد از استخوانهای سید مرحوم بیش از همه جمجمه جلب توجه نموده بود و والاحضرت سپهسالار غازی بمحض مشاهده آن کمر خم کرده وسرسید جمال‌الدین را بوسیدند ودعای مذهبی خواندند .

۱٤ - نقش شخصیت سید

۱ - صفات سید

هر کس که سید جمال الدین‌را میدید گمان میکرد که عربی از مردم مکه و مدینه می باشد ،گویا نشانهٔ پدرانش که در حجاز سکونت داشته اند کاملا در او محفوظ مانده بود ، اندامش چهارشانـه ، بنیه‌اش متوسط ، رنگش قهوه‌ای بود ، مزاج عصبی ودموی داشت ، سر بزرك و بااعتدالی داشت پیشادهٔ وسیع وباتناسب ، چشمانش درشت و باز ، حدقهٔ چشمان‌بزرك چهرهٔاش زیر، سینه پهنی داشت ودردیده‌ها بزرك مینمود هنگامیکه کسی‌را دیدار میکرد مسرور وشادمان میشد واین هم نشانه کمال خلقت اواست که خداوند باو بخشیده بود . نگاههای گیرنده ونافذی داشت باآنکه چشمانش نزدیك بین بود وکتاب را نزدیـك میگرفت هیچوقت ازکتاب دور نبود و عینك استعمـال نمیکرد.

موهـای پر پشتی داشت ولبادهٔ سیاه می‌پوشید گویا سیاه پوش بود وعمامهٔ کوچك سفیدی‌برسر میگذاشت ودر عقیده مقلد نبود واز سنن صحیح هم دست بر نمیداشت وتمایل بمسلك بزرگان تصوف و حرص شدیدی باداء فریضه های مذهبی داشت و اصول و فروع مذهب را نگاهداری میکرد ودر حمیت دینی بی مانند بود و جوش و خروش و غیرت و حکمت مذهبی داشت وبرای درخواست حق قیام میکرد وآنچه راکه یاوران اسلام میگفتند دریافت مینمود .

۲- آرزوها وهدف‌های سید

لازم است گفته شود که سید افکار خود را در مطالب کلی و مهم مصروف میداشت ودر مدت زندگانی برای دریافت آن کوشش میکرد مبالغه نیست .

اگر گفته شود هر بلائی‌را برای‌رسیدن بهدف میدید تادول وملل اسلامی بیدار شوند وازناتوانی‌رهائی یابند .

و برای حفظ شئون ملی و مذهبی خود برخیزند تا آنکه پیروی از ملل زنده نموده و هم ردیف دول و ملل بزرك و نیرومند گردند ، اوهام وخرافات را بر اندازند و یگانگی شرق اسلامی را استوار وپایدار سازند ودر نتیجه مجد وعظمت خود را تجدید نمایند .

سید حمله های هولناك بسیاست‌هـای بیگانه درشرق مینمود و برای کوشش در راه هدف وآرزوی اتحاد اسلام وتجدید عظمت اسلامی ازتمام دل بستگی‌های دنیا چشم پوشیده وفداکاری‌ها نمود .

زنی را بهم سری اختیار نکرد و کاری برای روزی خود بدست نیاورد .

راست‌است که‌او نتوانست بتمام آرزوهای‌خودتوفیق بدست آرد . امادردوستان وپیروانش روح زنده وشادابی دمید وبذرهای نیکو در جهان اسلامی کاشت که شرق اسلامی تدریجاً ازمیوه‌های‌آن بهره‌مند میشود.

۳- خوبی‌های سید

مجالس سید ازفوائد علمی وادبی واجتماعی خالی‌نبود و ازشوخی و هزل دوری می‌جست وکسانیکه اورا میدیدند باآنکه ازهرطبقهٔ‌بودند بسیار گرامی میداشت ودرهنگام ورود استقبال ودر هنگام تودیع مشایعت مینمود وبرای کوچك‌ترین مردمی که بدیدارش میرفتندخودرا مهیامیکرد وازدیدار آنان خود داری نمی نمود . گرچه از دیدار بزرگان که از روی تکلف و تشریفات صورت میگرفت خودداری میکرد .

باکلمات فصیح وبلیغ وعبارت‌های روشن ورساسخن میگفت‌هنگامی که شنوندگان را مأنوس بگفتار خود میدید مرام وهدف عالی‌خود راآشکار تر میگفت وهرگاه شنونده شخص کوچکی بود بازبان ساده وعامیانه سخن میگفت . خطیب زبردست و توانائی بود که در خاورمیانه مانند وی بظهور نرسیده‌است ونخستین خطیبی‌بود که خطابه‌را ازکلمات وعبارت های‌محدود بیرون آورد و مباحث اجتماعی وسیاسی را در خطابه درمصر وارد ساخت وسعد زغلوی پاشا وسایر پیشوایان بزرك سیاسی مصر افتخار میکردند که

درخطابه پیرو سیدجمال‌الدین بودند وسید کم مزاح وخیلی باوقاربود رازی که باوسپرده می‌شد در کتمانش کوشش‌میکرد ، بسیار کم‌خوراك‌بود ، بیشتر ازیك مرتبه درروز غذا نمی‌خورد وبجایش چای بسیار می‌نوشید و سیگار مخصوص فرنگی‌میکشید وازشدت‌ذوق وعلاقه‌ای که بسیگارداشت نمیگذاشت کسی برایش تهیه کند وشخصاً خریداری میکرد بعدها طبیب مخصوص او در اسلامبول میگفت شدت علاقه وی بسیگار فرنگی و افراط درنوشیدن چای وغذای‌بانمك مقدمات بروز بیماری سرطان را دراو فراهم ساخت ولی‌معلوم نیست این سخن تاچه اندازه درست باشد.

۴- اخلاق سید

قلب سالم وصفات عالی داشت آزادمنش وراستگو وعفیف النفس و پاکدامن وبسیار ملایم وحلیم وبردبار بود وقتی که برشرف ودینش احساس لطمه مینمود حلمش به خشم‌مبدل ومانندتیرشهاب‌ازجا درمیرفت چون‌پدرمهربانی بود ، مانندشیربلند همت و کریم‌بود که هرچه دردست‌داشت بمصرف‌میرسانید به‌پروردگاربزرك‌توکل‌واعتماد داشت وازپیش‌آمدهای ناگوارپروانمیکرد امین بزرگواری بود . نسبت بمردمان ملایم ،آرام ونرم و درباره برخی‌از مردم‌خشن‌وسخت‌بود وهدف بزرك سیاسی‌خودرادنبال‌ودر کارش شتاب مینمود که زودتر بنتیجه برسد « بسیاری‌ازاوقات‌شتاب‌تولیدمحرومیت مینماید» نسبت بدنیا کم‌طمع‌بود. برزینت های‌دنیائی‌مغرورنبود . بکارهای‌بزرك ولع‌وحرص داشت وازکارهای‌کوچك اعراض میکرد دل قوی داشت ، مردی بس شجاع وبمرك بی‌اعتنابود گوئی مرك را نمی شناخت گاهی ویرابکشتن می کشانید مانند شجاعی که بفتح نایل گردد سوی آن میشتافت . مزاج تندی داشت و بیشتر سختی‌هارابواسطه هوش‌سرشارش‌نابودمیساخت .

ودرروزهای پایان زندگانیش مانندکوهی استوار ومتین‌بود نسبش که بحضرت محمدص میرسید فخر و مباهات مینمود باآنکه از خاندان اهل بیت بود برای خود مزیت ومقامی قائل نبود و فضیلتش ماننده‌ٔ دانشش بود ومیگفت بزرگواری وبرتری ازآن پروردگار جهان است وما همان‌خاکیم که هستیم .

۵ ـ دانش سید

برای مقام علمی وفرهنگی‌سید نمی‌توان حدی قائل شد وفقط میتوان

باشاره از آن گفتگو نمود این سید بزرگ در درك و بیان دقائق معانی قدرتی بسزا داشت و آنهارا بصورتهای نیکو ومناسب می آراست همچنین در ابداع معانی وحل معضلات قدرتی وافی داشت گوئی شهریار بااقتداری بود وباسر انگشت فکرت گره‌های اموررا ازهم میگشود وهرموضوعی که باوواگذار میشد باخود در آن بحث میکرد گوئی وی صانع آن بود اطراف و جوانب آنرا پائیده نقاط تاریك و مواضیع مشکل را روشن میساخت و حل میکرد هنگامیکه درباره هنرها گفتگو میشد مانند واضعان در هرقسمت آن حکم میکرد . درعالم تصور وخیال قدرتی در اختراع وابداع معانی داشت گویا ذهن‌وقادش استاد هنروابداع بود . درجدلز بانش‌رسا ودرعلم خطابه‌سخنش حجت‌بود کسانیکه باومی‌پیوستندپیش‌از آنکه اورابشناسندمجذوب وی‌میشدند همین اندازه کافی‌است که بگوئیم‌هر کس که‌باوی‌دشمن‌میکرددیدسیدبراو وفق میشد وباهر کس که‌جدل میکرد برتری پیدا میکرد نیروی ذهن، وسعت عقل وبینائی که خداوند باوبخشیده‌بود در کمتر کسی یافت میشد ومیتوان گفت‌پس از پیامبران این موهبت الهی بکمتر مرد الهی داده شده است و این فضل خدادادی مبالغه نیست وبهر کس که مشیت الهی تعلق بگیرد عطا خواهدشد « ذلك فضل الله یوتیه من یشاء » بهترین دلیل قدرت حافظه اش‌این است که زبان فرانسه را درمدت کمترازسه ماه بیاموخت وبه بسیاری ازمفردات لغت آشنا شد که میتوانست مراد خود را بُدون استاد ادا کند وترجمه نماید وحروف هجا را در مدت دو روز بخوبی آموخت و در علوم عقلی و نقلی اطلاعات وسیعی داشت بخصوص درفلسفهٔ اسلام وفلسفهٔ تاریخ و تمدن اسلام و اوضاع واحوال اسلام ومسلمانان متبحر بود وباآشنائی بزبانهای افغانی - هندی - فارسی - عربی - ترکی ، فرانسه را هم خوب میدانست واندگی نیز از انگلیسی و روسی اطلاع داشت زیاد مطالعه میکرد و هیچ کتاب مهمی در ادبیات ملل و فلسفهٔ اخلاق امم نبود که آن را مطالعه نکرده باشد .

سیدجمال‌الدین بتمام هدف‌های بزرك سیاسی واجتماعی خود نایل‌نشد ویك رساله در رد طبیعیان ویك رساله در تاریخ مختصر افغانستان ومجموعه ای ازمقالات فارسی وعربی‌ازخود بیادگار گذاشت ودرنفوس اجتماعات اسلامی روان زنده ای دید که‌خاورمیانه وبسیاری ازمسلمانان ازآن بهره‌مند شدند و بمرور ایام جهان اسلامی از آن بهره مند خواهند شد ادیب بك اسحق

دمشقی یکی از تربیت یافتگان سید جمال‌الدین واز نویسندگان مشهور عالم عربی است گفتاری درباره سید نوشته که در مجله کهن سال ومشهورالهلال چاپ قاهره در آن زمان منتشر شده است بایك مختصر تصرف ترجمه آن مقاله را دراینجا نقل می‌نمائیم .

قرنها میگذرد وطایقه ها پی‌درپی میآیند ومیروند ومردم خوب و بد را تمیز نمیدهند ونمیدانند ازکجا آمده وبکجا خواهند رفت تا آنکه در گرداب طبیعت وحوادث فرو میروند از آنان افرادی متولد می‌شود که پرده ازروی‌کار برمیدارندومردم درپشت سرآن دیانت ها ونوامیس راکه‌تاکنون غفلت داشته اند مشاهده میکنند آنان زینت معرفت و روشنی بخش جهان آدمیت هستند ازآن جمله فلاسفهٔ طبیعی که پرده های‌نادانی را پاره‌ساخته و مشکلات طبیعی را آشکار مینمودند و مقدمات اختراع واکتشاف را فراهم میساختند وازآن دسته فلاسفه عقلی هستند که درپس پردهٔ نوامیس طبیعی و با آشنائی باسرارحکمت مستور مانده‌اند اینان آشکار شدند وهرچه راکه خداوند درنهاد آنان بودیعت نهاده بود ازمواهب طبیعی و عقلی وکار های ادبی بهره مند شدند .

اما طبیعت درهرچند قرنی یکی از آنان را آشکار میکند و مردم هم سالیان درازی پیرو آنها میشوند هنگامیکه مردم از آراء و رفتار آن قهرمان بزرك منحرف شده و دو باره بنادانی بازگشت کنند فوری یکی دیگر بجایش برگزیده میشود وروان زنده وشادابی‌را در جماعات میدمد وآنان را بجنبش آورده وبرشدوپرورش‌میرساند تاآنکه مرد بزرك‌دیگری پس ازانحراف‌اجتماع دوباره‌پیدا میشود. ازآغاز جهان تاکنون روش دنیا این بوده وخواهد بود از فلاسفه یونان سقراط وافلاطون واز فلاسفه ایران واسلام که دانشمندان علوم معقول ومنقول بشمارمیروندکه تاکنون از انوار تابناك آنان برای جماعات بشری استفاده‌های شایانی شده است .

وپروردگار درخلقت‌های خود حکمتی‌نهفته است که خردها بکنه‌آن پی نمی‌برند .

گاهی دربرخی از قرن ها مردمانی پرورش می‌یابند که نبوغ فلسفی

درآنان بحد کمال نهفته است ودارای صفت مردان کار هستند گاهی دردهاو آفاتی آنان را فرا میگیرد که استعداد پرورش نشده در خاك دفن میشود تایك وقت مناسبی برسد و بهمان اندازه ای که آدمی ازکاری بهره مند میشود بهمان اندازه میتواند برای آن ارزش قائل شد بهره بسیاری از فلاسفه این بود که مردم نادان و کوته فکر ارزش آنان را ندانستند چنانکه قدر حکیم بزرك شرق و خطیب عالی مقام خاور میانه سید جمال الدین افغانی را نداشتند چه او یکی از بزرگان فلاسفه و یکی از ارکان سیاست بود اما هدفش بانجام نرسید و کتابی‌را در این زمینه تألیف ننمودبا تمام اینها مقامش کاسته نشد چنانکه می‌بینیم بزرگترین فلاسفه «سقراط» مرد و کتابی ازخود بیادگار نگذاشت وشاگردانش فلسفه‌اش رانگاهداری و تدوین کردند وقرنهایی‌دربی آراء اورابارث می برند امیدواریم که‌ازپیروان استاد جمال‌الدین حسین افغانی‌وشاگردان‌او محروم‌نشویم ومانندآنان برابر جامعه آدمیت کوشش کنیم .

بانهایت انصاف باید مناقب سید رایادآورشویم و هرگاه خاموش شویم ازغفلتی که کرده‌ایم مورد بازخواست‌قرارمیگیریم . سید دربسیاری‌از سفرهای خود درشهرستانها وپایتخت ها درتفرج گاه و باغهای عمومی دیده میشد که مانند دیگران بااحترام ووقار گردش میکرد ویابرتختی‌می نشست . هنگامیکه سید دراین گردش گاه ها بود دانشجویان ودوستداران معرفت که ارزش سید را میدانستند پروانه وار در پیرامون او قرار میگرفتند وتشکیل حوزه ادبی وعلمی میدادند وباسید درمباحث دانش‌ها وادب گفتگو مینمودند حسودان‌تنها ایرادی را که‌درباره‌او میگرفتند ونقصی در کمالش می‌پنداشتند وخواستند که ارزش اورا کم کنند ونمیدانستند همان طوری که خداوند سید جمال الدین را بلند همت نمود در این گونه کارهای کوچك اورا مجاز نموده‌است.

راستی چه نقصی برمسلمانان است که درگردش بروند و از مواهب طبیعت که پروردگاربهمه افراد بشر ارزانی نموده است بهره یابند .

اینها اجمالی است از آنچه که درباره سید جمال الدین گفته‌اند که اطلاع ازآن داریم معتقدیم که‌سید گوهری پاك و بی آلایش بود و بهانه‌ای بجز این گونه‌ایراد های‌جزئی براو نداشتند، تنها برتری‌و کمال ازبرای‌پروردگار جهان‌است .

۶ - عقیده سید
در پنهان نمودن و آشکار کردن اسرار

کسانیکه تأملی دراخلاق وصفات سید جمال‌الدین مینمودند . میدیدند که تناقضاتی دراو موجود بود . مثلا گاهی کریم باندازهٔ اسراف وزمانی بخیل باندازه شماره کردن قطرات بود بامردمان متوسط فروتنی وباکوچکتر ازآنها بدرجه کوچکی و درمقابل بزرگان بحد جبروتی متکبر بود چنانکه اشاره کردیم وقتیکه رازی باو بطور امانت گفته می‌شد آنرا پنهان مینمود آراء و افکار مخصوصش همیشه آشکار وروشن بود بطوریکه از این گونه سجایای‌او در شگفت شده وآنرا تأویل میکردیم . چه بنابررأی جمهور از لوازم حکیم وحکمت کتمان رأی است هنگـامیکه سید چیزی را میخواست آشکار نماید میگفت :

« من دراین عالم کار ویا گفتاری که لازمه پنهان کردن باشدنمی بینم مگرآنکه درآشکار کردن آن یك‌ضرر ویاسوئی تولید شود وکمال نسبی دربشر وقتی‌است که آراء وعقاید آنها آشکاربوده وکمتر پوشیده باشد»

دولتی که امورش را از ملت پنهان نماید خیری ازآن نمی‌برد ، این دولت‌ها امین در حفظ امانت نیستند وکارهـای دولتی بنیکی انجام پیدا نمیکنند .

مردی که هرچه‌را می‌بیند وباو گفته میشود ویا باو گفته شود که سر پنهانی است وهرگاه آشکار نماید به نفاق مبدل‌میشود ، و راز را آشکار کند ، آن‌شخص مرد نیست ونه شبیه مرد است ، بحث دراینجا بمعنی‌مطلق است و هرچیزی حق‌است وگوهرآن ازگفتار وکردار و صفات و ذات همه چیزش نیکوست . درگفتار راستگو باشد نباید آنرا پنهان‌نماید وترس از آشکار کردن‌آن داشته باشد . هرگاه برعکس دروغ و دروغگو را دوست دارد بهمان اخلاق پیروی‌میکند ونمیخواهد آشکارشود وکسی که کار نیك‌را دوست دارد حرجی در آشکار کردن آن نمی‌بیند چه اورا دوست دارد . اما چیز زشت درتمام چیزها ودقت کردن درآن غیرازپنهانی چیز دیگری نیست وبعد گفت بهترین وصفی که دراین‌باره شنیده‌ام این‌است که گفته‌اند :

« چیزی که آشکار نمودنش خجلت آور است در پنهانی هم آنرا انجام ندهید » و بعد : « هرگاه بخواهید پنهان دارید و هروقت بخواهید آشکار سازید » .

باو گفتم ای‌حکیم چیزهائی است که ابراز آن از نظر مردم عیب و زشت نیست اما لازم است که آنرا پنهان نمود بدلیل گفتهٔ « استعینوا علی قضاء حوائجکم بالکتمان» . یکی ازمسائل مهم دیگری که باید موردتعمق قرارگیرد مسئله جنك است که ضرورت پنهان کردن آن بصلاح نزدیکتراست و ایجاب میکند زیرا اینها از امور روشن و بدیهی است که باید پنهانی انجام شود .

سید گفت : اما حاجت ازجهت حاجت نمودن خواری است و ذلت هم از همان جهت زشت است و کسانیکه کمتر احتیاج دارند بی پروا هستند و آنانیکه حوائج بیشتر دارند سعی‌و کوشش زیادی در کتمان نیات خوددارند میدانید که اسکندر کبیر وقتی که نزد دیوجانوس (ریوژن) رفته واو در کنار خم خود نشسته بود درباره جنك ابراز تنفر شدیدی میکرد .

« جنك در نظر من بدترین کارهائی است که آدمی بخاطر زندگی بآن خوگرفته وبعلت داشتن جنبه‌های ضدانسانی ونفرت انگیزش ایجاب می کند آنرا ازنظرها پنهان بدارند »

پس شایسته نیست که هیچوقت جنگی دربگیرد وانسان مرتکب‌چنین اعمال شرم‌آوری بشود .

۷ - دربارهٔ شرق

اما شرق : در شرق تمام قوای دماغی خودرا برای تشخیص درد و محرومیت آن بکاربردم و درپی درمانش کوشیدم دیدم دردی که کشنده‌تر از همه دردهاست، دردی است که درراه وحدت کلمه بکار می‌برند واصولا بعلت بروز چنین دردها اختلاف آراء ونفاق وآشفتگی‌هائی بوجود آمده‌است که اتحادآنها بمنظور ایجاد اختلاف بکار برده میشود یعنی همه اتفاق دارند که متفق نشوند البته برای این‌ملت‌ها هم سنجش ومیزانی دردست نیست.

آری هدف سید جمال‌الدین این‌بود که ملل شرق را ازآشفتگی ها برهاند وهمت وجنبشی درآنها بوجودآورد تاخطر دول‌غرب‌را نسبت بخود احساس وبخودآیند وبیدارشوند وعظمت واقتدار خودرا بازیابند وباوحدت وصمیمیت پیش بروند وبرهبری پیشوایان وپادشاهان و امیران خود بسرحد کمال برسند ، کشوررا آباد نمایند و پایه های حکومت خود را براساس مشروطه استوار کنند ودرسایه اتحاد وصمیمیت وبرادری ومحبت بایکدیگر نزدیك شده در تحت لوای خلافت بزرك اسلامی آیندهٔ افتخار آمیزی را پی‌ریزی نمایند .

اینها مختصری‌بود ازافکار وایده‌آل فلسفی واجتماعی‌سیدجمال‌الدین اسدآبادی که باتحمل‌رنج‌وزحمت‌و کوشش‌های‌فراوان موفق بوصال‌آن‌نشد ، آری دورنمای آینده را بچشم می‌دید وباآنکه وضع دشوار آن‌عصر امکان موفقیت‌را بنظر محال می‌نمود اما هروقت فشار وستمی ازطرف دول غرب بر کشور های اسلامی وارد می‌آمد سید برای حصول بموفقیت امیدوارتر می‌شد ومژدهٔ وصال بمقصودرا میداد ومیگفت ، درفشار و کوفتگی، اجزاء پراکنده بهم پیوند میشوند وبا بروز همین شدائد وآشفتگی در عالم اسلام باعث خواهد شد تابرای نجات خود همت وفداکاری کنند .

۸ ـ احزاب سیاسی شرق

سید گفت : پیدایش احـزاب سیاسی در شرق بهترین وسیله ارتقاء ملت‌های اسلامی بوده ودرمان همهٔ آشفتگی‌هاست متأسفانه خود همین‌درمان تبدیل به بدترین ودردناکترین دردها میگردد . ماشرقی‌ها احزاب سیاسی را برای درخواست آزادی و استقلال دوست داریم و همه جهان را دوستان خود می‌شماریم و بهمین علت‌هم ناچار می شویم که همه آنهـا را ترك گفته دشمن بدانیم، یگانه سبب این پیش آمد عدم توازن قوانین کشورها واختلاف عقاید سیاسی احزاب است .

حزب سیاسی برای اجرای نظریات وخواسته‌های خصوصی، آزادی ملت و رهائی آنرا ازچنگال استبداد بکار می برند وباآب و تاب بسیاری دربارهٔ وحدت کلمه‌سخن میگویندوبنا باحتیاج‌دل‌هارا بهم نزدیك میسازند و کارهای شگفتی را باکمك‌هم به نیکوئی انجام میدهند وکم کم مانند مللی که در ادوار مختلف تاریخ انقلابی کرده باشند هوسهائی در خود احساس می کنند ودرکارها دخالت می نمایند وملت‌نیز بوعده‌های امید بخش احزاب یك‌سلسله خیالاتی دربارهٔ سعادت ، آرامش، آسودگی ، آزادی و استقلال ومساوات وعدالت اجتماعی و . . . . (که تحقق آن قرنها وقت لازم دارد) درمغز خویش می پروراند وبآنها دل خوش میدارد وحزب‌هم ملت‌را بانوید آزادی وخوشبختی بدنبال سیاست‌ها می کشاند و ازآن‌ها یاری وکمك می گیرد و دراین‌راه نیز ملت قربانی‌های فراوانی میدهد ولی هنگامیکه حزب ازنیروی اجتمـاعی مردم پایه‌های خود را محکم نمود وآنچه راکه از ملت میخواست بدست آورد رهبران و پیشوایانش ثروتی گرد آورده دچار خود پرستی وخود پسندی هائی میشوند و از موفقیت ها مست ومغرور میگردند واز مردم اطاعت وانقیاد میخواهند و بالاخره کار بآنجا میکشد که نفرت و عصبانیتی‌در جامعه تولید می نمایند .

باین‌ترتیب مردم حزب‌را ترك گفته و امورحزب دچار وقفه و شکست میشود و همه افرادآن بدشمنی برمیخیزند چنانکه سوابق احزاب در افغان

نشان‌میدهدوهمچنین‌حوادثی که علیه‌اعرابی‌پاشا وحزبش درمصر بوجودآمده بااشتباهات بزرگی که مرتکب گردیدند مؤید این ادعاست .

ازسخنانم نباید چنین نتیجه گرفته شود کـه اصولا احـزاب پای بند عقیده ومعنی‌نبوده یا بطور کلی بیفایده هستند بلکه روزگار بشرق خیانت کرد وبمردمش جوروستم رواداشت ، قوائی که کشور او را متصرف گردید ضعف و ناتوانی درآن تولید نمود و طولی‌هم نخواهد کشید که شرق بیدار گردد وشرقی‌ها روزی خودرا اززیر فشار ظلم وستم برهانند و استبدادرا منکر شوند .

روی این اساس تدریجی ضرری ندارد که شرقی هارا از دخول در احزاب مانع شویم اگرچه نوید و وعده‌های آن بانجام نرسیده باشد خواه ناخواه برحسب ضرورت تاریخ درشرق‌هم مانند غرب مردمانی پیدا خواهند شد که نغمه آزادی واستقلال کشوررا بلند کنند ودرراه عشق بوطن قربانی شوند پس‌دراینصورت تشکیل‌احزاب درشرق سبب ایجادهم آهنگی‌وبرادری ویگانگی خواهدگردید وآنهارا ازآشفتگی وپراکندگی نجات خواهد داد تانسبت بیکدیگر یاری نمایند .

البته آنها بهترین فرزندان آب‌وخاك کشورشان هستند وکارمیکنند وستمدیدگان‌را همراهی مینمایند وثروت خودرا ازراه حق دریافت‌میدارند ووظائف خودرا باشادمانی وعلاقمندی انجام میدهند .

۹ - جرأت وشهامت سید

سید جمال‌الدین دربسیاری از صفات ومزایا با معاصرین خود تفاوت داشت واگر هریك از سجایا وصفات نیك او را با دیگران مقایسه نمائیم خواهیم دانست که اونسبت بدیگران برتری داشت وازبزرگترین حکماء عصرخود بشمار میرفت . آشکارا کارمیکرد و هرچه را بخاطر میآورد فوراً بزبان جاری می‌ساخت اگرچه این‌رفتار برای‌او خطر وضررداشت، بسیاری ازپیروان سید معتقد بودند که حکمت سید در زبانش بیشتر ازقلب ومغز وی بود ، بعضی‌ها هم این نکته‌را باواشاره کردند و کسی منکر نیست که‌حضرت استاد درعصرخود بی‌مانند بود و تاکنون هم کسی مانند‌او برنخاسته است ، سید حکیمی بود اجتماعی که کشور ها را دیده وجور و ستم ها چشیده تا ایده‌آل مقدس خویش‌را جامه عمل بپوشد.

لکن گاهی دیده می‌شد حکمی میداد که برای شنوندگانش مفیدنبود یابرای گوینده آن هم زیان‌داشت وبگوش مردم هم‌گران میآمدبدون‌آنکه بهره‌ای‌هم داشته‌باشد شنوندگان ازبیانات او مغرور می‌شدند . اینهادلالت داشت که‌حکمت‌سیددرزبانش‌بیشترازقلبش‌بود ، این ایرادتأثیر زیادی در سید مینمود وعدم رضایت وآثار خشم ازچهره‌اش هویدا میگردید ومیگفت :

« درشرق نه زبان نه‌قلب هیچکدام مفیدنیستند وملوك وامیروفقیر و داناونادان‌همه درعالم صورت مساوی هستند» « درحقیقت مرارتی ودرخیال شیرینی و درخواری گوارائی و درطلب بلندی و عزت ، زحمت وبدبختی و سختی است »

هر مسلمانی بیمار است و درمانش در قرآن میباشد ، برکسانی که دوستدار دانش هستند باید درمعانی واحکام قرآن تدبیر ودقت نمایند .

آیا مسلمانان آنچه راکه حضرت محمد (ص) پیامبر اسلام آورد و همان‌گونه که پیروان اولیه واصحاب وتابعین وطرفداران آن انجام داده‌اند پیروی ازتعالیم آن می‌نمایند ؟آیا نمیگوئیدکه حضرت محمد (ص) حکیمی بودکه حکمتش درقلب مبارکشان بود .

البته این یك دلیل بیهوده و واهی برای جلب رضایت دل‌ها ووهم واتکاء بخواری است . ای مردم ! حضرت محمد (ص) پیامبری بود که از طرف خدا آمد وپیش از بعثت هم مردی امین و راستگو بود .

پیامبر بخانه خود وعموی خود حمزه وپسر عموی خود علی بن ابی‌-طالب (ع) وقهرمانان قریش وانصار قناعت ننمود ودرعرصهٔ جنك باکسانیکه باآنان بیگانه نبودند جنك وستیز کردند و درآن جنك جان سپردند بلکه پیامبر به تنهائی شخص بزرگی بود وشمشیر برنده را در دست گرفته سر کشان را از بین‌برد، دندانهای‌اورا شکستند وریشش را بخون رنگین‌ساختند باتمام این‌ها مقاومت نمود تاحق را بر باطل چیره سازد و بر تری و تفوق آنرا بنمایاند .

من شمارا بروش کارهـا ورفتار او راهنمائی میکنم ،کـجا هستند مسلمانان گذشته که این گونه همت‌ها و اقدامات را سر مشق قرار دهند و دنبال کنند.

افسوس جانشینان آنان که ما هستیم خیلی بد مردمی بار آمده‌ایم، چه خوب بودند گذشتگان که گذشتند آنها که خواری ودربدری دیگران می شنوند فوراً لرزه براندامشان افتاده فرصت‌را ازدست میدهند تا مبادا آنچه را که در دست دارند از آنان گرفته شود بسخنان‌سرد وبیهوده توسل جسته افکار جاهلانه‌ای ازآنان بروز میکند ، در اینجا حکمت را از زبان بقلب تبدیل می‌نمایند وآنچه‌را که بخاطر دارند نگفته میگذارند ، ازسخنان سید حاضرین متأثر شدند وحق‌را بجانب او دادند .

۱۰ ـ مصر ومصریان وشیوه حکومت درشرق

سید جمال الدین دوستدار مصرومصریان بود وزیاد باآنان مربوط بود ، در مباحث سیاسی مصرزیادگفتگو میکرد ونتیجه‌اش این بودکه‌مصر از چنگال استبداد رهائی یابد وازمظالم آسوده گردد .

اشتباهات‌دولت عثمانی‌را یادآور میشدکه هرچه زود تر ازخطاهای خود برحذرشود ودر اعزام نیرو برای خاموش کردن فتنهٔ اعرابی پاشا کـه غفلت انجام آنرا یکی از بزرگترین اشتباهات دولت وبی اطلاعی ازسیاست وافراط و تفریط سیاسی میدانست میگفت : قدرت فرعونی سالیان درازی در مصر حکمفرما بود وهنگامی‌که فرعون از میان میرفت دیگری بجای وی میآمد واگر سلسلهٔ فراعنه منقرض می شد خانـدانش ادعای ارث اورا میکردند وهرگاه دریا هم مانع بود باز هم میآمدند وخودرا بفرعون‌نسبت میدادند وخدائی میکردند ولو آنکه کوچکترین آشنائی یاشباهتی با آنان داشته باشند . بسیار اتفاق میافتادکه تردیدکرده و خویشاونـدان خود را کوچك می‌شمردند وآنان هم آن را اطاعت مینمودند .

بعد میگفته است خیلی شگفت است کسیکه نصرت هم پیدا میکرد و مدتی در آنجا بوده مصر ومصریان از آن او بودند ، حضرت موسی (ع) از ترس ازآنجا بیرون رفت ومنتظر ومتهم‌بود تاآنکه مظلومیت خودرا ثابت نموده برظالم غلبه‌کرد ،

فرعون درمصر معبود بود و یوسف صدیق زندانی و متهم ، باآنکه فحشائی‌را مرتکب نشده بود بالاخره‌نتیجه‌اش این شدکه حق جایگزین باطل گردید .

مصر درآینده آسوده میشود در صورتیکه باحزم و تدبیر کارکند وبااراده‌ٔ قوی استقلال وقدرت را در دست‌گیرد، هرگاه درآینده احساس فشار وجور وستم نمایند ولی پای بند هوی و هوس بشوند قطعا ناامید میگردند و هرگاه بازار ناکامی و نامرادی و ناامیدی و دسیسه بازی راه

نیندازند کارها درست میشود وملت موفق شده بمرحلهٔ عالی تری اززندگی خواهد رسید .

مصر وملل شرقی بادولت وامیران خود زنده نمیشوند مگر آنکه خداوند بهریك از آنها مردانی عادل و قوی ببخشاید تا بر ملت حکمرانی کنند نه آنکه یك نفر قدرت وسلطنت را در دست داشته باشد زیرا قوه مطلقه استبداد موجد آزادی وعدالت نمیتواند باشد مگر آنکه بقدرتی مقید ومحدود گردد .

مصر باید باملتش فرمانروائی نماید بدین معنی کـه همه توده‌ها در قدرت دولت شرکت داشته باشند ومشروطیت را بطرز صحیحی انجام دهند راست است که بهترین چیزها آزادی واستقلال است ولی برایگان بانسان نمی بخشند، چه آزادی حقیقی واستقلال‌را پادشاه وصاحب قدرت باطیب خاطر بملت یامردم اعطاء نمی نمایدبلکه این دو نعمت برای ملت باید بااعمال زوروقدرت تحصیل شود وبرای کسب چنین موفقیت هائی باید با خون افراد ملت ومردم پاکدامن و بلند همت خاك وخاشاك آنرا پاك کند وتغییرشکل دادن قدرت مطلقه بقدرت مشروطیت آسانتر و زود تر فراهم میشود **کافی است که در اینموقع دسته‌ای از خردمندان که نزدیك پادشاه هستند او را راهنمائی نموده متفقاً کار کنند وملت ورعیت بااو درکارها مشارکت‌نمایند.**

البته بعد از این تجربه آسودگی خیال و آرامشی برای سلطنت فراهم خواهد آمد وخواهندديد که چگونه طبقات رعیت اطراف تخت سلطنت را فراگرفته‌و باقلبی پاك وصمیمی دوستدار عظمت پادشاه ومشروطیت هستند .

نمایندگان ملت باثروت وتوانائی خود درد های کشور را درمان و ازمفاسدواضطراب عمومی جلوگیری بنمایند ومی بینیم که شهریاران خردمند براثر تدبیروهوش سرشار خود قدرت مطلقه استبدادی‌را بقدرت‌دموکراسی تبدیل کردند و آسودگی زندگانی خودرا تأمین نمودند .

این طرز حکومت برای مصریان بی اندازه مناسب است و همین‌قسم هم برای امیران ودول اسلامی شرقی مناسب تراست .

توضیح بیشتر اینکه اگر پادشاه کشوری لذت قدرت وحاکمیت فردی خویش‌را چشید کمتر اتفاق میافتد که قدرت‌مشروطیت بسلامت بماند وبرای چنین حکومتی گران تمام میشود کـه مجلس شورای ملی با اراده پادشاه تصادم کند و یاباهوی وهوس کاری صورت دهد .

بدین جهت میگوئیم خداوند برای مصر وشرق یك مرد عادل وقوی مرحمت فرماید که آنان‌را رهبری نماید ، این مرد یاا کنون موجود است و یابعداً خواهد آمد ، هرگاه شرط امانت‌را بجاآورد وقانون‌را رعایت کرد ومتوجه این حقیقت شدآشکارا دولت دموکراسی‌را اعلان نماید تاتاج وتخت برایش باقی بماند و خود حافظ و نگهبان مشروطیت باشد هرگاه بملت و مشروطیت خیانت کرد وبسوگندش وفادار نماند سرش بی‌تاج یا تاجش بی سر خواهد شد .

اینها برای ملت خوب است وگرنه پادشاه یاامیری که نسبت بقانون اساسی صمیمی نبود قابلیت قبول دموکراسی را از هر جهت ندارد . البته امیر صالح نزدیك بهتر ازبیگانه غریب است .

۱۱ ـ عقیدهٔ سید
در بارهٔ وطن وحکومت فردی وحکومت دموکراسی

سید جمال‌الدین معتقد است که بنا بخصائص هیئت اجتماع و عالم انسانی فردی بدون زور وقدرت در کشور متمدن وبافرهنك نمیتواندبرجامعه حکومت کند وبرای روشن شدن این مطلب سید دلایل ومقدماتی داشت که خلاصه‌اش ازاینقرار است :

ازایشان پرسش شدکه چگونه ممکن است درشرق مردمانی بغیراز حکومت مطلقه فرمانروائی نمایند ؟

سید درپاسخ گفت :

خلقت انسانی نوعی است که کرهٔ کوچك زمین‌راوطن‌خودقرارداده بدین معنی که وحدت نوع ، وحدت مکان لازم دارد همانطورکه انسان‌نمیتواند در آب زندگی نماید ودرخشکی زیست میکند ، نتیجه این مقدمات این‌است که بنا بمقتضیاتی بنی آدم مکانی را بمکان دیگر برتری میدهد و معروف است بشر دارای حواس پنجگانه میباشد و همان حواس پنجگانه است که مللرا از یکدیگر متمایز کرد و فامیلها و خاندانها ازیك روح آفریده میشوند ، ازمحیط چهار خاصیت کمك می گیردکه پنجمین آن‌ها دین است که در آنان نفوذ میکند و پس از آن ، زبان ـ اخلاق ـ عادات ـ محیط است که تمام آنها درانسان تأثیر دارد ودراثر این‌تأثیرات ، ملل ازیکدیگر تمایز پیدا می کنند و در آن سامان که سکونت کرده‌اند علاقمند و مأنوس میشوند وبرای مخالفین خود اعتباراتی قائل شده بتمام معنی آنانرابیگانه میدانند ، هنگامیکه برای ساکنین کشوری یاجامعه‌ای این خصائص پنجگانه جمع شد مساوات درآن حکمفرما میگردد وهمین‌نفوذ داعیهٔ کفایت را درآن کشور ممکن میسازد و محتاج بیك برتری است، هنگامیکه غرور را هم بآنان اضافه نمائیم دیگر برتری محال است، چه هرانسانی از خود راضی است وعیب‌های خودرا پرده‌پوشی میکند وهمان قسم که (ابن‌خلدون) حکیم اجتماعی ومورخ بزرك اسلامی گفته :

(الوهیت در بشر موجود است) در یك ملتی که همه از حیث طبیعت با یکدیگر مساوی هستند دانستیم که برتری یکی از آنان بر دیگری چقدر دشوار است و نمیتواند بآسانی تفوق خود را بدون اعمال قدرت و زور و یا بدون وسائل دینی برملتی ثابت کند ، وقتیکه برتری ازراه قدرت نشد ناچار است بچیز هائی که غیر از خصائص محیط میباشد و ملت بآن عادت نموده استفاده نماید بشرط آنکه آن‌راه مورد انس وآشنائی ملت باشد، آنوقت زودتر وبهتر و آسان‌تر میتواند برتری خودرا برملتی تحمیل کند .

سید برای روشن شدن مطلب گفت :

دنیای غرب و تقسیمات کنونی آنرا با دقت نگاه کنید که چگونه بوسیله امتیازات ملی استقلال پیدا کرده و بتناسب دانائی در آنجا مساوات برقرار گردیده است و مهمترین مساوات آنان آشنائی بوظائف و معرفت بطرز مطالبه آن میباشد که برای تحصیل و شناسائی وظائف خود علاقه وجدیتی دارند و یك‌فرد ازحیث قدرت‌هم نمیتواند بآنان حکومت کند وملت هم تمایلی بسلطنت مطلقه نشان نمیدهد .

در دنیای بشریت تدریجاً حکومت فردی بنابمقتضیات فطری از بین میرود . امروز اروپائیان از نظر حفظ موقعیت حکومت هائی دارند و تابع شورائی میباشند .

هرملتی‌هم که درپناه امنیت بود وازقدرت و سایر امتیازات استفاده می‌برند بازهم باراده ملت متکی‌هستند ومعتقدند **که ملت‌مافوق‌همه‌است.** این معنی هم نه از راه غلبه ونه تقلید کورکورانه و تشبیه است بلکه تنها تفاوت امتیازات ازحیث فضائل میباشد ووسایل ترقی نیز در سایه آن آماده میگردد . هرگاه دسته‌ای برای دسته دیگر خوب کار کنند مشکل نیست و خلاصه کلام **حکومت باعقل ودانش است** ، وقتیکه این دوقدرت بانادانی وسفاهت تصادف کرد آنهارا نابود ونیست میکند و همین گفته در حکومت فردی است . تازمانیکه ملت درنادانی و جهالت خود باقی هستند حکومت فردی دوام پیدا میکند و هنگامیکه نور معرفت در ملتی درخشندگی داشت نخستین کارش بوجود آوردن نهضت آزادی ورهائی از قیود زنجیرها و طرز حکومت هائی است که متناسب شئون اجتماعی آنان باشد . « سنة‌الله فی خلقه ولن لسنة‌الله تبدیلا»

۱۴ - تأثیر فضائل جمعیت ها

وفاتحان واستدلال فاتحان‌عرب وانتشار زبان آنان

گفتار سید در بیان «نفوذ جمعیت های فاتحی که در میان هر ملتی بهترین اجتماعات را تشکیل‌داده وپس از استقرار، عالی ترین حکومت هارا درآنجا برقرار نموده‌اند» این است:

هرگاه نظری بظهور اسلام وفتوحات آن چه از راه جنك و چه از راه صلح بنمائیم می‌بینیم درکوتاه ترین مدت از آباد ترین کشورها مانند جزیره العرب وشام ومصر وعراق وهند وقسمتی از شرق اقصی تا دورترین نقطه‌های اسلامبول نفوذ خودرا بسط دادند، بهترین شاهد گفتار ما درباره آن سر زمین قبرابی ایوب انصاری و جامع قعریه مشهور بمسجد عرب در محله غلطه میباشد که پس از تصرف اسلام وتعمیم دیانت اسلام بوجود آمد، وکسانیکه ازقبول‌دیانت‌اسلام سرباز زدند‌محکوم به پرداخت جزیه‌شدندولی بصورت برادر درجرگه ملت اسلامی که حقیقت مساوات را درك کرده بودند زندگی‌نمودند و همه‌در راه عظمت کشور مجاهدت میکردند وکسانی هم که اسلام‌راقبول‌مینمودند مجبور نبودند که زبان‌وعادات عربی‌رابیاموزندوهمچنین کسانیکه‌جزیه‌میدادند بهیچوجه درزیرفشارو تضییقات امتیازات‌قرارنگرفتند وهمانطورکه پیش ازاسلام بودند بهمان حالت باقی ماندند و ذره‌ای درقلب فاتحین اسلامی خطور نکرد تا ادبیات وزبان اسلامی‌را در کوتاه ترین زمان بوسایلی عملی سازند بااینوصف می‌بینیم آنانیکه اسلام‌را قبول‌نمودند ویابه پرداخت جزیه تن در دادند بامیل قلبی در اندك زمانی هم بااعراب متمایل شدند وعلتش این‌بود که جمعیت های عربی دارای اخلاق فاضله‌بودند وبهترین مظاهر صفات حسنه درآنان تجلی‌میکرد و مسلمانان ازدروغ ودو روئی دوری میکردند ووفای بعهد وعدالت وآزادی کامل ومساوات حقیقی

در میان بزرك و کوچك وعالی ودانی برقرار بود ، همراهی با بینوایان و وبخشش وشجاعت وسایر فضائل اخلاقی درمیان طبقات مردم رسوخ پیدا کرد پید است کسانیکه فاقد صفات حسنه و قدرت معنوی بودنـد بفضائل انسانی گرویدند .

چه انسان ذیشعور تحت تأثیر واقع میشودوانتخاب طبیعی درجانوران هم فطری است ودرانسان هم بحد کمال آشکار است از این جهت فاتحین اسلامی که کشورها را فتح میکردند قلوب ملل مغلوب را متوجه خودنمودند تفاوتی نداشت که آن کشورهارا مسلمانان با شمشیر وقـدرت تصرف کرده باشند یااز راه صلح تسلیم لشکر اسلام شده باشند .

نخستین مقدمه ، عادت به نیکی کردن است پس وقتی نیکی ادامـه پیدا کرد ملکه میشود وفریفته شدن باخلاق ملتی بسبب نزدیکی آن بوجود میآید و بهترین و بزرگترین و سایل نزدیکی فهمیدن مطالب یکدیگر است که بوسیله زبان فراهم میآید .

بدین ترتیب اعراب توانستند برعکس سایرملل در کشورها نفوذ کنند وآثار زیادی ازنظر عمران وآبادی وزبان واخلاق وخصائل معنوی درآنها باقی وبیادگار بگذارند ، مصر **هرقلی رومانی** بود واسقف ها نفوذ و حکمرانی زیادداشتندواغلب مصریان دراندك زمانی مسلمان شدند وبسیاری ازامتیازات مسلمانان بهره‌مند شدند بهمین قسم در سوریه و عراق و سایر نقاط مردم مسلمان شدند و همه بصورت کشورهای اسلامی در آمدند بدون آنکه در تغییر احوال آن کوچکترین کوششی بعمل آید یا کمترین وسیله‌ای دراینخصوص فراهم آورند .

تازه مسلمان هم مستعرب شدند آری مهمترین عوامل و نفوذی که ملل مسلمان‌را بهم نزدیك ساخت همان فضائل اخلاقی وصفات عـالیه بود که باشجاعت وجوانمردی اعراب توأم گردیده بود .

۱۳ - زبان و ادبیات عرب

دریکی ازروزها یکی ازادبای بزرك عثمانی بنزدم آمد و کتابچه‌ای از یادداشت‌های ضیاء پاشا که بخط خوداو نوشته شده بود دردستش بود که ترجمه‌اش چنین است :

« فتوحاتی کردیم وتاقلب اروپا پیش‌رفتیم وداخل (وین) شدیم ولی مجبور گردیدیم آنجارا ترك نمائیم زیرا کوچکترین اثر ادبی ویامادی در آنجا نگذاشتیم وبهمین‌قسم درقسمت‌های دیگر ترکیه مانند بالکان ودریای سیاه آثاری باقی نگذاشتیم وبرای مورخ ننگین است که همیشه گفتارشاعر را تکرار کند :

ان آثارنا تدل علینا　　　　فانظرو بعدنا الی الاثار

بعد ازوفات تربت ما درزمین مجوی　　درسینه‌های مردم عارف‌مزار ماست

اما اعراب درهریك ازفتوحات خود چه ازراه جنك وچه ازراه صلح آثار ادبی ومعنوی بیادگار گذاشتند که براثر مرور ایام تندباد حوادث هم نتوانست آنهارا ازبین ببرد . مسلمان ـ مسیحی ـ یهودی درمصر وشام و عراق خودرا قبل ازهمه چیز بعرب منسوب میداند وپس‌از آن بنام جامعه‌دینی یادآوری می کنند وآثار مادی مسلمانان دراندلس کمتر از آثار تمدن سایر کشور های دیگر نیست و با شیواترین بیانی ثابت مینماید که اعراب در ادوار تاریخی‌چگونه حکومت کرده‌اند وعجب دردین است که ترك‌وچرکس و ارنا ووطی‌وسایر ملل وقتیکه دربلاد عرب هستند دراندك زمانی‌مستعرب شده وبااعراب امتزاج پیدا می کنند بطوریکه تصورمیشود عرب‌صرف‌هستند و ازریشه عربند اما ما درحکومت‌های خود تاکنون نتوانسته‌ایم کوچکترین نفوذی درملل پیداکنیم باآنکه هم عدالت اسلامی وهم مدارای ترك هارا دارا هستیم» .

سید جمال‌الدین گفت : هرگاه ضیاء پاشا زنده بود شکش برطرف می‌شد ، پرسیدیم بچه قسم ؟ سید گفت دوموضوع ضیاء پاشا نموده و معتقد است که عثمانیها شباهت تامی بااعراب دارند و چون بدیانت اسلامی گردن

نهادند باید همان خصایص و روش اسلامی را هم دارا باشند . بر آنان یك مسئله فوت شده‌است و آن اینکه هر دیانتی زبانی دارد که از راه ادبیات و اخلاق در آنان ملکه میشود و عثمانیها این‌امر مهم را پشت‌پا زدند . خدا رحمت کند سلطان محمد فاتح‌را ، یك نصیحت سودمندی داده بود که سلطان سلیم خیلی میل داشت آنرا عملی کند و آن نصیحت قبول کردن زبان عربی بود که زبان‌رسمی دولتی‌شود وزبان‌عربی درمیان غیراعراب یعنی(عجمی‌ها) عمومیت پیدا کند تاجامعه اسلامی احکام اسلامی‌را فهمیده وبهمان روش راه ترقی‌را به‌پیماید وعلوم و ادبیات ومکارم اخلاق ومحاسن اهلش‌را بفهمند.

(اعراب بافتوحات رستگارشدند وظاهر دیانت اسلامی‌را فراگرفتند واحکام عرب را فهمیده وبادبیات عربی آشناگردیدند، اینها تکمیل‌نمیشود مگر با زبان که مهمترین ارکان ملیت است و پادشاهـان بزرك آل عثمانی فتوحات زیادی کردند و خیرات و احسان‌های فراوانی نمودند و بزرگان و علماء که در عصر شهریاران بزرك عثمانی بودند بسلاطین نزدیك شدند وبا شناختن زبان عربی امتیـازاتی بدست آوردند ، بعضی از علوم اسلامی را آموختند و آن شهریاران بزرك ارزش زبان عرب‌را دانسته ودرباره ارزش آن مبالغه نمودند تا بحدی که گفته شده است مقـام رسمی علمی را بکسی میدادند که قاموس فیروزآبادی را حفظ کرده باشد)

« هرگاه این‌خبر راست باشد مبالغه عاقلانه‌ای است !! » عثمانیها درفتوحات بهمان صورتی که درحقیقت بیابان‌گردی صرف باشد باقی ماندند وغیر ازقوای مادی وسیله دیگری در دست‌آنها نبود و تنها بهمان فتوحات اکتفا نمودند ، آری آنان دیانت اسلامی را با ساده‌ترین حالات و اشکال باکمال تعبد قبول کردند ولی ازفهم معانی قرآن و ادبیات عرب خیلی دور شدند .

اعراب اگر مانند آنان بودند نمی توانستند بهترین اثر را از خود بیادگار گذارند و دیگر نه تمدن و نه مدنیتی باقی می‌مـاند ، بلکه بهمان حالت بیابان‌گردی باقی می ماندند ، یا اگر هدف آنان تصرف کشورها و جمع‌آوری ثروت برای آسایش وعیاشی بود یاچیزهائی که سایر دول قبل‌از اسلام وبعداز اسلام دارا بودند اعراب‌هم همان‌رویه را دارا بودند .

غوطه‌ور شدن درنادانی وعیاشی واصراف وتبذیر از عوامل اساسی

اضمحلال و انقراض ملی است و کوچکترین نتیجه‌اش این است که از امور مهم وبزرك وآنچه راکه کشور بآن محتاج است از دوام و ترقی بازداشته و منصرف میکند ، سخت‌ترین خطرها کوچك شمردن مقاصد جامعه است که پادشاه را درپس پرده نگاهداشته و خود برای اسراف درکارها تلاش می کنند ، برکسانی که خواهان ملت ودولت هستند فشارمیآورند و کینه‌ها در قلوب راه پیدا کرده ونفرت زیادی تولیدمیکند وطبعاً این‌رویه‌هم مدت‌زیادی دوام ندارد و پادشاه مستبد و اطرافیانش که حقوق ملت را غصب کرده‌اند منقرض ونابود میشوند .

عثمانیان گاهی ازحیث شکل با اعراب شبیه بودند نتیجه‌اش از حیث شباهت و شکل یکی است ولی بـرای هردوطایفه و هردوملت دردناك و ناگوار میباشد .

فتوحاتی که دراروپا نصیب ترکان شد بدون‌آنکه‌آثارعمرانی وادبی ازخود بیادگارگذارند اروپارا ترك نمودند ، این‌عمل آنان‌را کوچك نکرد همان قسم که دوام آثارعرب دراندلس شرافتی برای اعراب نیست ، چه‌پس ازآنکه سایهٔ اعراب ازاندلس برکنار شد سلطنت درآنجا منقرض گردید .

بعقیده من واجب‌تر از همه چیز ایجاد آثار جاودانی است و بروز و ظهور نمونه ها و ابتکارات است که در مواقع خطرناك اموالی را مصرف نمایند وبرای تجدید عظمت وقدرت هراندازه که ممکن است درتلاش شوند نه‌آنکه آثاری از برای تماشاچیان بیادگار بگذارند وبروند، چه این آثار باقی‌مانده آدمی‌را متأثر میکند زیرا روشن‌ترین دلیل درتفریط ونادانی و بی‌لیاقتی است که از هر برهانی ثابت‌تر میباشد و بهتر آن است که اینگونه یادگارها نباشد تاباعث تنفر وانزجار گردد .

اگرچه بعضی ازاروپائیان مخالف این‌نظریه هستند مثلا نویسندگان توانای فرانسه کتاب هائی در فجایع جنگهای هفتاد ساله (۱۸۷۰) نوشتند و ناتوانی خودرا در برابر نیروی آلمان بثبوت رسانیدند و نشان دادند که برای اداره امورمملکت فاقد ارزش‌وتدبیر بودند وفرماندهان لشکرفرانسه یاوه‌ها می‌سرودند و اسباب سرشکستگی خودرا فراهم نمودند .

بیشتر ازآنچه راکه دشمن فرانسه یعنی‌آلمان باید درباره عظمت‌و تفوق خود می‌نوشت، نوشتند تاملت فرانسه‌را متأثر سازند وهمت ومجاهدتی

بمنظور ترقی وتعالی‌خود نشان بدهند و قدرت از دست رفته را بار دیگر بدست آورند .

اما عرب وترك درتمام فتوحات خود چه آثاری گذاشته باشندیا نباشند فقط فرزندانی از خود باقی گذاشتند که فتوحات گذشته را یادآور شوند و بکردار پدران و اجداد خود مباهات نمایند اما از نیروی قدرت گذشتگان خود غافل شدند که چه کارها ووظایفی‌را بعهده داشتند و اگر همه‌چیزرا هم یادآوری می‌نمودند یك‌قسمت مهمی‌را بخاطر نیاوردند و آن مسئله بیداری گذشتگان بود که متوجه آن نشدند و در غفلت باقی ماندند و در همه چیز نیرنگ بکاربردند .

هرگاه بقانون الهی که میفرماید :

« لیس للانسان الا ماسعی » (نیست از برای انسان مگرآنچه را که باکوشش بدست آورد .) عمل می نمودند بهترین ملت محسوب می شدند هرگاه کوشش در راه رستگاری خود نموده بودند می توانستند جوانان را به بهترین روشی تعلیم وتربیت نمایند .

۱۴ ـ تأثیر ادبیات عرب

فاتحان، کوچکترین دخالتی درانتشار زبان‌عربی نداشتند وبهیچوسیله و مقدماتی در این راه اقدام نکردند زیرا زبان عرب دارای ادبیات بسیار عالی وحکم وامثال وپندیاتی است که هرجا رفت جای خودرا باز کرد و بزودی منتشر شد چنانکه اعراب قبل از اسلام هم که در جهالت و نادانی بسر می بردند و بیابان‌گرد بودند واز تمدن بهره ای نداشتند زبان خود را با ادبیات عرب زینت میدادند بطوریکه در اینمورد از دست بزرگترین شهریاران آن عصر یعنی انوشیروان عادل جایزه ها دریافت می‌نمودند وبوسیله زبان عرب باایرانیان رابطه تجارتی پیدا کردند وحکم وامثال اعراب نیز در خاطره آنها بجای ماند .

زبان عرب از نظر اینکه فصیح و رساتر بود در پیشرفت هوش فطری اعراب و ادبیات آنها تأثیر بسیاری داشت بطوری که حکیم طبیبی «حارث‌بن کلده » وقتی ظهور نمود از راه ادبیات زبان عرب و هوش سرشارش توانست در مقابل یکی‌ازبزرگترین حکماء ایران آنزمان که ازنظر وسعت دانش و ازحیث تمدن مقام بسیار ارجمندی داشت تفوق خود را حفظ نموده واز آن پیشی بگیرد ، همین قسم اگر شاعری در قبیله‌ای نبوغ پیدا میکرد وهرگاه از حیث نسب هم کوچك بود اهل قبیله آنرا بزرك‌میکردند وبپاس ادبیات واشعارش مقام اورا گرامی دانسته بادادن هدایا و پیشکشی شاعر خودرا به ثروت میرسانیدند .

در تمدن اسلامی و دول متمدن اسلام هم کسانی که درادبیات عرب ماهر بودند بمقام امارت یاوزارت نایل‌میگردیدند .

هرگاه کسانی‌را که بواسطه احراز مقام ادبی از شهریاران و خلفا جایزه‌ها دریافت کرده اند حساب کنیم خیلی بیشماراست اینها مختصری از تأثیر ادبیات عرب بود از لحاظ مادی و معنوی فقط کافی است که بگوئیم اجتماعات متفرقه را وحدت داده و ملتی را بمقام بزرگی رسانیده است چه بسا حکومت هائی که کشورهائی‌را بتصرف در آوردند و آن ملل ادبیات و زبان خودرا حفظ کردند ومنتظر فرصت شدند وبعد ازمدتی نهضتی بوجود آوردند وبار دیگرحکومت ملی خودرا برقرار نمودند .

همه آنان‌یك‌زبان‌بودندوعلت‌اصلی اینگونه‌قیام‌هاهمان‌وحدت‌زبان‌بود .

پس هر ملتی که زبان خودرا فراموش کند تاریخ خودرا گم کرده وعظمت خود را نیز از دست داده و برای همیشه در بندگی واسارت باقی خواهد ماند .

۱۵ ـ مقام سید
درجدل و مناقشه

سید جمال الدین از بزرگان علمای علم کلام وامام علم منطق بود جدل ودلیل را دوست میداشت واحاطه کامل بانواع واقسام مفرطه داشتو طرف را تسلیم دلیل خود میکرد .

در استدلال توانا بود ودر فیروزی از راه امتناع باندازه‌ای مقتدر بود که انسان تصور میکرد در یك موضوع از راه سلبی یا ایجابی هم میتوانست طرفرا قانع سازد .

سببش هم این بود که جمال‌الدین باحکمت و سرعت انتقال و هوش سرشار واطلاعات کافی که درباره اخلاق‌وخصوصیات بشری داشت وباکثرت معاشرتی که باملل مختلف ودر مجامع ومحیط گوناگون کرده بود در هر رشته از مباحث توانا بود ومیتوانست طرفرا تسلیم خود کند .

البته باآن احاطه‌اجمالی که‌باخلاق اعراب وترك وایران واروپائیان پیدا کرده بود به بسیاری از زشتی ها وزیبائی‌ها وحالات روحی ملل‌متنوعه واقف شده بود وگذشته ازاینها حرص شدیدی داشت که درخوبی وبدی‌ملل آشنائی‌بیشتری پیدا کرده ودرباره خصوصیات آنان دقت ومطالعه کند ودر این کار نیز باشور وعشق تامی وارد میشد حتی‌دقیقاً متوجه خادم خود بود تاکوچکترین حرکت ورفتارش‌را بیازماید .

هرگاه میخواست خوبی شخص را یادآور شود طوری آن شخص را توصیف میکرد که شنوندگان گمان میکردند آن شخص آدم کاملی است وهمین قسم برعکس در ذم اشخاص هم سید این حالات‌را داشت .

این چیزها در خطابه‌ها وگفتگوهای سید جمال‌الدین زیاد دیده می‌شد وطرفرا قانع وخاموش مینمود چه بسا اتفاق میافتاد که یك نفر را از لحاظ خوبی واز نظر محاسنش طوری توصیف میکرد که دیگران‌تصور مینمودند که اینها از خصائص فطری سید است ، هرگاه این معنی بدی‌باو تذکر داده می‌شد میگفت این یك مسئله موهبتی نیست زیرا هرخطی دو

طرف دارد هر کس هم صفات حسنه وهم‌صفات قبیحه دارد ، درباره‌اشخاص واشیاء بمناسبت اختلاف زمان ومکان وشوق وذوق گوینده در حکم تفاوت پیدا میکند چنانکه حضرت رسول (ص) امر فرمودند ابو سفیان‌را در کوه بگذارند تا لشکر خداوند ازنظرش بگذرد .

چه باین ذلت وخواری درآن وقت سزاوار بود پس از آن در جای دیگری از قریش که او از بزرگانش محسوب می‌شد خطاب نموده فرمود «ان کل الصید فی‌جوف الفرا» پس از آن هنگامی که ابو دجانه کفارقریش را میکشت ومباهات میکرد حضرت فرمودند باستثنای این جا خداوند این روش‌را دوست ندارد !

همین قسم هم در باره آن‌صحابی بینوا که غیر از نان وسرکه چیزی نداشت از برای تسلی خاطر او فرمود که نان وسرکه بهترین‌خوراکهاست وقتی که یکی از صحابه ثروتمند در دعوت حضرت رسول خدا (ص)شرکت نمود فرمود بدترین خورش‌ها سرکه‌است .

بـاین ترتیب در یك چیزی بمناسبت اختلاف وضع ومحیط قضاوت و حکمش تفاوت میکند ودراشخاص واشیاء وذوق وسلیقه شخص فرق دارد با تمام این کیفیت‌ها خصائص سید درمدح و قدح اشخاص جنبه مبالغه نداشت و روشی راتعقیب‌مینمود که مخصوص بخود او بود چنانکه دریکی ازمجالس‌وقتی درحضور سید درباره یکی ازارباب جراید مشهور مصرصحبت شد دسته‌ای تعریف و گروهی‌ازآن تکذیب نمودند درخاتمه مجلس‌سید راحکم قراردادند سید گفت (مثل گربه است) همه از شنیدن این جمله ساکت شدند و چیزی نگفتند وطرفین نیز از این وصف راضی شدند .

پس از چندی در یکی از روزها سید در باره آن مدیر روزنامه تعریف نمود وآرزو کرد که ایکاش امثال اوچند نفردیگری درشرق بودند .

کسانیکه درمجلس اول حضور داشتند گفتند ای استاد دیروز اورا هجو کردی وامروز مدح میکنی ، سید گفت آری این تشبیه هجو نبودبلکه لازم است گربه راگرامی‌داریم ، این مرد مانندگربه بهرسو می شتابد تا حوادث را از منابعش اخذ وآنها را برای ملت خود تشریح و روشن سازد واین بهترین وصفی بود که من درباره او کرده ام .

سید جمال الدین بایکی از بزرگان علماء در باره عبارت « هرچیز بجای خویش نیکوست» مناقشه کرد وسید جنبه منفی را گرفته وگفت آری هرچیزی بجای خویش نیکو نیست و ما اکنون عاجزیم که بااین چشم اشباح واجرام دور را مشاهده کنیم واجباراً از تلسکوپ ودوربین کمك می گیریم و هرگاه عدسی های چشم ما بزرگتر بود انعکاسات نورآن بیشتر می شد آنوقت بدیع ترین چیزها بشمار میرفت ولی اکنون باضعف چشم و عدم توانائی از دور چیزی را نه میبینیم . آن عالم سالخورده خاموش شد و نتوانست دلیل سید را ردکند تا وقتی که مجلس خاتمه پیدا کرد سید بهمنشینش رو کردو گفت :

شیخ ازراه سفسطه وارد شد وخواست غلبه نماید موفق نشد وهرگاه گفته می شد که تنها فایده دوربین ها این است که مسافات دوری را به بیند وچنانچه برای دیدن مسافات نزدیکی بکار برده شود کوچکترین خطوطی راهم نمیتوان دید ویا قرائت کرد حرف صحیحی بود وغلبه مینمود وحقیقت مطلب هم این است که گفته شود « هرچیزی بجای خویش نیکو است »

۱۵ - روش سید جمال‌الدین و سر سید احمد خان در تفسیر قرآن (۱)

یکی ازمشهورترین مردان بزرك اسلامی هندوستان سرسیداحمدخان مؤسس دانشگاه علیگره است که تألیفاتی درراه بیداری هندیان بزبان اردو دارد که مهمترین آن تفسیر قرآن مجید است گویا روابط سید جمال‌الدین با سرسید احمدخان خوب نبود با آنکه هردو از دانشمندان بزرك و بنامی بودند که در تحولات سیاسی و فرهنگی خاورمیانه نقش بزرگی را انجام دادند.

سید احمدخان معتقدبود که مسلمانان ازلحاظ فکر وعقیده بایدمانند فرنگیان شوند تابتوانند عادات وخرافاتی که دارند دورریخته وبجای آن افکار فرنگی پیدا کنند تامسلمان خوب بشمار آیند ازاین نقطه‌نظر دانشگاه علیگره را تأسیس کرد و هزاران کودك و جوان مسلمان در آنجا پرورش فکری یافت و هرکدام از آنان در تربیت وتعلیم ونشر تمدن و آزادی هند سهمی دارند.

تأسیس دانشگاه علیگره دریچه امیدی برای مسلمانان بازکرد و مردم مسلمان آشنا بعلوم اسلامی شدند و دراندك‌مدتی هندوستان پیشوایان سیاسی، فرهنگی، قضائی خوب مسلمان پیدا کرد که همهٔ آنان از تربیت شدگان دانشگاه مزبور بودند و درردیف مردان بزرك هند قرار گرفتند و دوشادوش سایر برادران هندی برای استقلال وآزادی هندوستان کوشیدند تانتیجه آن‌را بمرورزمان بدست آوردند چه‌هرگاه دانشگاه علیگره‌تأسیس نمیشد و دانشکده هائی هم درهند بـه تقلید آن ایجاد نمی گردید یقین داشته باشید ملیون ها نفر از فرزندان اسلام درگمنامی و در بدری ونادانی درهند بسر می بردند وخدای ناکرده دیگران برمسلمانان حکومت وآقائی بیشتری مینمودند و تمام ادارات هند ازافراد غیرمسلمان پرمیشد وبر اعراض ونفوس مسلمانان، فعال مایشاء میشدند.

---

۱ - نقل از کتاب طبقات مفسرین تالیف نگارنده «نسخه خطی».

سید جمال‌الدین معتقد بود که هر گاه مردم بآداب و رسوم اسلامی رفتار کنندهم متمدن میشوند وهم مسلمان خوب‌بشمارمیروند بنابراین دوفکر واختلاف سلیقه وذوق در آن سامان انتشارداشت وسیدجمال‌الدین وسر سید احمدخان پیروانی درهند داشتند و تشکیلاتی درتحول اجتماعی و عقلی هند دادند وبعضی ازهوشمندان آن سامان بانظریات وعقاید هردو موافق‌بودند.

سید جمال‌الدین باآن روح آزادمنشی وفرهنك اسلامی مانند سیاح هرچندی درریاری بوده وندای آزادی ومردانگی وشهامت، تجدید عظمت اسلامی‌را دردل‌های افسرده مسلمانان غیور بذرافشانی مینمود تاپس‌ازچندی نهال آن روئید و کشور های اسلامی از تجلیات فکری سید جمال‌الدین استفاده نمود وتقریبا هریك آزاد ومستقل گردیدند.

دریکی‌ازشماره‌های‌روزنامه العروة‌الوثقی چاپ‌پاریس‌سیدجمال‌الدین حمله سختی بر سید احمدخان نمود و اورا ازعوامل الحاد وبیگانه‌شناخت.

هرگاه سید جمال‌الدین و سرسید احمدخان با هم توافق داشتند و بهم بدبین نمیشدند جمع مابین مزایا وتمدن فرنك و حقیقت اسلام مینمودند خیلی بهتر ومفیدتر بود ونتیجه‌آن قطعا به نفع جهان اسلامی تمام میشد و شاید سیر تاریخ معاصر اسلامی راه بهتری‌را می پیمود. دریغا که دشمنان اسلام همیشه مابین بزرگان مؤثر اسلامی تفرقه می اندازند تا بتوانند از آلودگی ویا نقاط ضعف شخصیت‌های بزرك جهان اسلام بهره‌مند گردند.

کتاب تفسیر قرآن سرسیداحمدخان بسیاری ازمطالب دقیق‌اجتماعی وتاریخی وعلمی‌را دربر دارد که درپرورش فکری وعقلی مسلمانان هند بسیار مؤثر بود وگروهی از دانشمندان اسلامی چون تفسیر مزبور را تأویل قرآن پنداشتند زبان بانتقاد گشودند.

بسیاری ازمسلمانان هند ازسید جمال‌الدین جویا شدند که نظرش را دربارهٔ تفسیر سید احمدخان بیان نماید سید پس‌از مطالعهٔ دقیق‌کتاب تفسیر مزبور بیاناتی ایرادکرد که پیروانش تقریرات اورا نوشته و در مجلات و جراید فارسی آن‌زمان درهند چاپ ومنتشر کردند وگروهی از فضلای هند که پیرو سید جمال‌الدین بودند مقاله تفسیر مفسررا بزبان اردو ترجمه ودر مطبوعات هندهم نشر دادند.

سیدجمال‌الدین‌عنوان‌مقاله خودرا «تفسیرمفسر» قرارداد واسمی‌هم از

سرسید احمدخان نبرد چون در آن زمان همه میدانستند که منظور از مفسر کیست تاچندی گذشت و مقاله مزبور چند مرتبه در هند بزبان های هندی و فارسی منتشر شد ودفتر زمانه‌هم اوراق مردم آن عصررا مانند بسیاری از حوادث‌واتفاقات بدست فراموشی داد و آیندگان هم ندانستند که مفسری که مورد انتقاد سید قرار گرفت کیست ؟ !

درهمه جاصحبت ازتفسیرمفسر بود تااینکه سید محمد علی‌داعی‌الاسلام لاریجانی مؤلف کتاب «فرهنگ نظام» (۱) مقاله‌ای دریکی ازشماره‌های مجله ایرانشهر چاپ برلین نوشت که مقاله تفسیر مفسر از سید جمال‌الدین ومراد سرسید احمدخان مؤسس دانشگاه علیگره است .

ولی درحقیقت باید گفت که هردو آنان ازمردم فداکار درراه عظمت اسلام بودند و نتیجه آن جان‌فشانی‌ها به‌نفع جهان اسلام تمام شد و تاریخ معاصر، این دوسید بزرگواررا ازبزرگترین خدمت‌گذاران جهان بشریت و عالم اسلام میداند .

جلد اول ودوم ازتفسیر قرآن مجید تألیف سید احمدخان بقلم آقای سید محمد فخر داعی گیلانی بزبان ساده و روان فارسی ترجمه و منتشرشد وبقیه مجلدات دیگرهم بیاری خدا چاپ ومنتشر میگردد .

هنگامیکه مندرجات تفسیر مزبور را بدقت بخوانیم خواهیم دانست که مؤلف دانشمند آن همان رویه تفسیری فرقه معتزله‌را که درصدر اسلام بودند بسبك نوینی بامقتضیات و اوضاع واحوال عصر جدید در تفسیر آیات قرآن مجید بکاربرده وروح تجدد وآزادفکری را از کتاب آسمانی استنباط نموده که بعدها سایر مفسران بزرك اسلامی در ترکیه و مصر ازآن پیروی نمودند .

سید احمد خان چون میدید که تفسیری ازقرآن‌مجید که مردم‌را بیدار وبرای زندگانی نوینی وادار سازد بزبان اردو نیست وهمه مسلمانان قاره پهناور هند درخواب‌غفلت غنوده وباهر اصلاح وتجددی که رنك تازه‌ای‌داشت مخالفت می ورزیدند ناچارشد که در هندوستان دوکار اساسی انجام دهد

۱ـ تنها مزیت فرهنك نظام این‌است که برخی از لغت‌های متداول را که فرهنك نویسان در کتاب های خود ننوشته‌اند در فرهنك مزبور وارد شده است .

یکی تاسیس دانشگاه و دیگری تألیف تفسیر قرآن کریم، تامردم، آشنا بفرهنگ نوشده ومعتقدات اسلامی خود را بنا باوضاع زمانه تطبیق نمایند چه قرآن کتاب آسمانی چهارصد ملیون مسلمان و قانون اساسی اسلام بشمار میرود وهمیشه زنده وجاودان خواهد بود .

«ای گرامی تر زچشمان ، خوب‌تر ازجان من »
« اولین الهـام بخش و آخرین پیمـان من »
« مکتب پیر من امـا پیر عـالی شأن من »
« طبع من، تاریخ من، ایمان من ، قرآن‌من »

از معجزه های کتاب مجید این است که با هرعصر و زمانه سازگار است و بهر اندازه‌ای که فکر بشری پیشرفت کند ومردم هوشیارتر و داناتر شوند بهمان اندازه ازقرآن مجید بیشتر استفاده خواهند نمود وقرآن کریم بزرگترین برنامه برای اصلاح جمعیت بشری است .

ازاین‌جهت مفسران بزرك اسلامی درهرعصر وزمانی بنابه مقتضیات محیط و فرهنك خودشان که شاید بتوان گفت کـه از اصول اسلامی بیرون نرفته‌اند تفسیری تآلیف نمودند که سرسید احمدخان یکی ازآنان‌است.

سید جمال‌الدین در تمام نوشته‌ها و خطابه‌های سیاسی و اجتماعی و فلسفی‌خود آیات قرآن کریم را چاشنی گفتار خود مینمود وعقیده داشت که مطالعهٔ قرآن و دقت در کلمات آسمانی تفسیری است روشن که برای جهان زندگانی‌سودمنداست و بعضی آیات قرآن مفسر بعض دیگر ازآیات‌هستند .

برای آشنائی بنظر انتقادی سید جمال‌الدین درباره تفسیر سیداحمد خان مقالهٔ وی عیناً نقل میشود .

شرح حقیقت تفسیر قرآن که بتفسیر نیچری شهرت دارد و یاشرح حقیقت « مفسری که بامام فرقه نیچریان شهرت دارد » . (۱)

« تفسیر مفسر »

من‌لم یرالاشیاء بعین البصیرة یضل وهوملوم (۲) انسان انسان‌است بـه تربیت و هیچیك از ملل اگرچـه وحشی باشند بـاز از تربیت خالی نیستند اگـر کسی آدمی را در هنگـام تولد بـانظر اعتبـار بنگرد خواهد دانست که زیست‌او بدون تربیت ازمحالات است و اگر فرض کنیم که

۱ــ این مقاله ابتداء در مجموعه مقالات سید در کلکته و سپس در شماره ۹ سال دوم مجله ایرانشهر چاپ برلین‌چاپ شد .

۲ــ یعنی آنکه اشیاء را بچشم بصیرت نبیند گمراه میشود و سزاوار نکوهش است .

بدون تربیت هم زندگانی وی ممکن است بدون شك بودن او درین احوال زشت ونازیباتر اززندگانی جانوران است و تربیت عبارت است از جنك و ستیز و مقاومت باطبیعت و درمان‌آن ، چه آن تربیت درنباتات باشد وچه درجانوران‌وچه درآدمی، واگر تربیت نیك باشد طبیعت را ازنقص به کمال واز خست بشرف‌میرساند وهرگاه نیك نباشد بدیهی‌است حالت اصلی‌طبیعت را تغییرداده سبب تنزل وانحطاط آن خواهد شد واین‌امر بارباب‌کشاورزی ومربیان کودکان وسرپرست شهرستان‌ها ورئیسان ادیان بخوبی روشن‌است وخلاصه حسن تربیت درین‌عوالم جماد ونبات و حیوان سبب همهٔ کمال وهمهٔ خوبیهااست و سوء تربیت سبب همهٔ نقص‌ها وهمهٔ زشتی‌ها است و چون این مطلب فهمیده شد باید دانست که هرگاه ملتی ازملل به‌تربیت نیکو پرورش شوند تمام طبقات واصناف‌آن برحسب قانون تناسب طبیعی بیکبارگی همه باهم نشوونما یابند وبسوی خوش‌بختی و ترقی میروند و هرصنفی و طبقه‌ای درآن‌ملت برحسب پایه‌ومرتبهٔ خویش برای کسب کمال‌هائی که اورا درخور است کوشش میکند وآن کمالات را دریافت میکند و همیشه آن صنف‌های ملل برحسب مراتب‌خود بایکدیگر درتوازن وتعادل خواهند بود یعنی‌چنانچه به‌سبب حسن تربیت شهریاران بزرك درآن ملت یافت خواهندشد همچنان حکیمان هنرمند و دانشمندان بزرك و هنرمندان وکشاورزان و بازرگانان ثروتمند ودیگرارباب حرفه نیز بوجود خواهندآمد وهرگاه‌آن‌قوم‌بسبب‌حسن تربیت بدرجه‌ای برسند که شهریاران آنان‌ازسایرپادشاهان‌سایرملل‌ممتازگردند یقین داشته باشید که تمام طبقات‌آنان‌نیز ازتمام طبقات ملل‌دیگرممتازوبرتر خواهند بود چونکه کمال ترقی هرصنفی مربوط است به ترقی‌سائر اصناف .

این است قانون کلی‌و ناموس طبیعت وسنت الهی ، و چون فساد در تربیت آن قوم راه یابد بقدر راه های فساد ناتوانی از برای تمام طبقات‌آن بنابرمراتب خودشان روی خواهد آورد یعنی اگر در سلطنت ایشان سستی حاصل شود باید دانست که این‌سستی طبقه حکیمان ودانشمندان وهنرمندان وکشاورزان و بازرگانان و سائر ارباب حرفه‌های آن ملت همگی را فرا گرفته‌است زیراکه کمال همهٔ اینها معلول‌تربیت نیك‌است وچون درپرورش نیکو که علت است ناتوانی وسستی وفساد حاصل‌است ناچار درمعلولات‌آن هم ناتوانی وسستی بدست خواهدآمد و اینگونه ملتی که درحسن تربیت‌آن فساد راه یافته‌است گاه میشود که سبب زیادتی فساد تربیت وبجهت تباهی عادات واخلاق اصنـاف و طبقات آن‌که سبب پایه و پایدارینـد خصوصا در طبقات شریفه کم کم نابود شده وافرادآن ملت پس ازخلع لباس‌اول‌وتبدیل

اسم، جزء ملت دیگری میـگردند و به پیرایهٔ نوینی بروز میکنند . مانند کلدانیان وفنیقیان وقبطیان . وگاه میشود که توجه ازلی آن‌ملت‌رادریافته و در هنگام راه‌های فساد اصحاب خردمندان عالی و خداوندان نفوس پاك چندی درآن بروز مینمایند .

وآنها سبب زندگانی نوینی شده‌آن فسادی راکه سبب ازبین رفتن ونابودی بود ازبین می‌برند ونفوس وفردها راازبیماری‌های منتشره ازسوء پرورش نجات میدهند و آن پرورش نیکو را بزیبائی وبهجت نخستین خود برمی‌گردانند و عمری را دوباره بملت خود میبخشند وعزت وشرف وترقی اصناف آن را بازتجدید میکنند از این جهت است هرملتی که روی بانحطاط می‌نهد وناتوانی برطبقات وصنف‌های‌آن فراگیرد همیشه افرادآن ملت‌برای توجه به‌عنایت ازلی منتظراین می‌باشند که شاید مجددی‌دانا وحکیمی‌صاحب تدبیر درایشان یافت شده وبسبب تدبیر حکیمانه وکوشش‌های زیبا واستوار خویش خردها و نفوس ایشان را روشن و پاك سازد وفساد تربیت را ازبین ببرد تاآنکه به‌برکت تدبیر آن حکیم بازبحالت نخستین خود بازگشت کنند شکی نیست که درین روزها ازهرسو پریشان حالی، وبیچارگی وناتوانی بر تمام طبقات و اصناف مسلمانان احاطه نموده است و بنابر این هریك از مسلمانان شرق وغرب وجنوب و شمال گوش‌فراداشته ومنتظر وچشم براهند که‌از کدام قطعه از زمین واز کدام‌بقعه حکیمی ومجددی ظهور خواهد نمود تاآنکه اصلاح عقل‌ها ونفوس مسلمانان را نماید وفسادها را ازبین برده و دوباره ایشان را بدان تربیت نیکوی‌الهی پرورش کند شاید بسبب‌آن‌تربیت نیك باز بحالت مسرت بخش خود بازگشت کنند .

و من یقین میدانم که حق مطلق این دیانت راستین و شریعت حقیقی را ازبین نخواهد برد وبیش ازدیگران منتظر آنم که به حکمیت حکیمی و تدبیر خیری عقل‌ها و نفوس مسلمانان بزود ترین وقتی روشن و پایه گذاری گردد از این‌جهت همیشه خواهشمند آنم که مقالات و رساله هائی که درین روزها از قلم مسلمانان منتشر میشود مطالعه و برخیالات نویسندگان آنها احاطه نمایم شاید دراین مطالعات خود بافکارعالی حکیمی پی‌برم که موجب حسن تربیت وصلاح و رستگاری مسلمانان باشد تا آنکه بـاندازه توانائی‌خویش کمك افکار عالی او بشوم و دراصلاح ملت خود یار و انباز

آن گردم .

و درین عالم بحث و تفتیش ازافکار مسلمانان شنیدم که شخصی از ایشان درحالت کبرسن و تجربه های بسیار کشورهای فرنگستان را گردش نموده و پس از کوشش بسیار برای اصلاح مسلمانان تفسیری بر قرآن نوشته است .

بخود گفتم اینك همان که میخواستی وچنانچه عادت شنوندگان امور تازه ونو است خیال خود را در جولان آورده تصورهای گوناگون درحق آن مفسر و آن تفسیر نمودم . وگمان کردم که این مفسر پس از این همه تفسیرهای بسیاری که محدثین وفقهاء ومتکلمین وحکماوصوفیه وادباء ونحوبین وزنادقه چون ابن راوندی ومانند او نوشته‌اند البته دادسخن‌را داده و کشف حقیقت را نموده و به نکتهٔ مقصود رسیده باشد چونکه برافکار شرقیان و غربیان هردو پی‌برده است واندیشه نمودم که ابن‌مفسر ازبرای اصلاح ملت خویش حقیقت وماهیت دین را چنانکه حکمت اقتضا میکند در مقدمهٔ تفسیر خود بیان نموده ولزوم دین‌را درعالم انسانی به‌برهان‌های عقلی‌اثبات کرده وقاعده کلی خودپسندی ازبرای فرق در میانه دین حق‌ودین باطل در نهاد، است وپنداشتم که این مفسر بدون شك تأثیر هریك ازادیان باستانی‌وامروز را درمدنیت و هیئت اجتماعی وآثار هریك ازآنهارا در نفوس و خردهای افراد انسانی روشن نموده است وعلت اختلاف ادیان‌را دربسیاری از احکام وسبب اختصاص هرزمانی را بدینی ورسولی بروش حکمت بیان کرده است وچون این تفسیررا چنانچه ادعا میکنند ازبرای اصلاح ملت نوشته‌است یقین کردم که آن سیاست الهی و اخلاق قرآنی که موجب برتری وبرومندی امت عربی است‌در تمام مزایای عالم انسانی‌همه آنها را در مقدمه کتاب خودبطرز نوینی وروش تازه‌ای بروفق حکمت شرح‌وبسط داده است وآن حکمی را که سبب اتفاق کلمه عرب وتبدیل افکار وروشنائی عقلها و پاکی نفس‌های ایشان شده بود باآنکه درنهایت بدبختی ووحشی گری و سخت‌دلی بودند یك‌یك استنباط کرده ودرسطور مقدمه درج کرده است .

چون تفسیر بنظرم گذشت دیدم که در سیاست الهی سخنی نگفته و هیچ گونه دراخلاق قرآن بیانی ننموده است وهیچیك ازآن حکم جلیله‌را که

سبب روشنائی عقول عرب وپاك كردن نفوس ایشان گردید یاد آوری ننموده است بلکه آن آیاتی که بستگی بسیاست الهی دارد واخلاق فاضله وعادات نیکو و میانه روی در آمیزش خانوادگی و مدنیت و سبب روشنائی خردها می باشد همه‌را بدون تفسیر گذاشته است فقط درابتدای تفسیرخود چند سخن درمعنی سوره وآیه وحروف مقطعهٔ اوائل سور رانده است وپس از آن‌همت خودرا براین گماشته است که هرآیه‌ای که درآن ذکری از ملك یاجن و یاروح‌الامین ویا وحی و یا جنت ونار ویا معجزه‌ای از معجزه‌های پیامبران علیهم‌السلام است میرود آن آیه را از ظاهر خود برآورده و بتأویلات خنك زندیق‌های قرن‌های گذشته مسلمانان تأویل نماید .
تفاوت این‌جا است کـه زندیق‌های قرن‌های گذشته مسلمانان علماء بودند و این مفسر بیچاره بسیار عوام است بنابر این نمی‌تواند گفتار ایشان را بخوبی فراگیرد فطرت رامحل بحث قرار داده وبدون برهان عقلی وطبیعی سخنانی مبهم وکلماتی‌مهمله درمعنی آن بیان کرده است گویا ندانسته‌است آدمی نیازمندبتربیت‌وتمام‌فضیلت‌هاورسوم‌اومکتسب‌است‌ونزدیکترین‌انسان‌ها به فطرت آن انسانی‌است که ازمدنیت وازفضلیت‌ها وآداب مکتسبه دورترباشد وهرگاه انسان‌ها ادب‌های شرعی وعقلی‌راکه درنهایت سختی وزحمت کسب نموده رشته اختیار را بدست طبیعت و فطرت خودها بدهند بدون شك از جانوران پست ترخواهند شد وعجب تراین است که این مفسررتبه پاك الهی نبوت راپائین آورده بپایه مصلح مذهبی فرو آورده است و پیامبران‌علیهم‌-السلام را مانند واشنگتن و ناپلیون و کاری بـالای و کلادستون گمان کرده است .

چون این تفسیر را بدین‌گونه دیدم حیرت مرا فراگرفت و درفکر شدم که این مفسر ازاین‌گونه تفسیر چه هدفی دارد .

ومرادا این مفسر چنانچه خود میگوید اگر اصلاح قوم خویش باشد پس چرا کوشش میکند، دراینکه اعتقاد مسلمانان راازدیانت اسلام‌بیرون‌ببرد بخصوص درین هنگامیکه سایر ادیان از برای فروبردن این دین دهن‌هـا گشوده‌اند آیا نمی فهمند که مسلمـانان بااین ناتوانـی و پریشانی چون به معجزه‌ها اعتقادنکنند وپیغمبررا مانند کلادستون بدانند البته بزودی‌ازحزب ناتوان مغلوب برآمده خودهـا را بقالب قوی خواهند پیوست زیرا آنکه

درین‌هنگام هیچ برخوردی وترسی وبیمی باقی نیماند ومقتضی تبدیل دین ازطرف‌دیگر موجود است چونکه هم‌شکل وهم‌مشرب غالب‌شدن همه نفوس را پسند است .

پس ازاین افکار وخیالات‌نخست چنین‌بخاطرم آمد که این‌مفسر گمان کرده است که سبب انحطاط مسلمانان و موجب پریشان‌حالی ایشان همین اعتقادات است واگر این اعتقادات ازایشان برود بازعظمت وشرف نخستین خودرا دریافت خواهند نمود بنابراین کوشش در ازبین‌بردن این اعتقادات میکند و ازاین جهت معذور باشد .

باز دقت نموده بخودگفتم که یهودیان ببرکت همین اعتقادات از خواری بندگی فراعنه رسته دماغ جباران فلسطین‌را بخاك مالیدند وخودرا باوج سلطنت ومدنیت رسانیدند .

آیا این‌مفسر این‌هارا نشنیده است که عربها ازمیمنت همین‌اعتقادات ازاراضی سنگلاخ جزیرةالعرب برآمده درسلطنت ومدنیت ودانش وهنر و کشاورزی وبازرگانی‌سید وسرور همه‌عالم شدند. همین‌عربهارا درخطبه‌ها بآواز بلند استاد خود می‌نامند آیا این خبر بگوش این مفسر نرسیده است البته رسیده است وپس‌ازملاحظه تأثیرات بزرك این‌اعتقادات حقیقی‌ومعتقدین آنها نظر برمعتقدین بعقائد باطله نموده دیدم که هندوها در آن وقتی در قوانین مدنیت وعلوم ومعارف و اصناف هنرها ترقی کرده بودند که بهزار « اوتار » و « بهوت » و « دیوتا » و « راکس » و « هنومان » اعتقاد داشتند .

این مفسر نادان باین‌گونه اخبار بی اطلاع است ؟ مصریان در آن هنگامی اساس مدنیت ودانش و هنرهارا نهادند واستاد یونانیان شدند که به بت‌ها وگاو ها وسك ها وگربه ها ایمان داشتند این مفسر بدون شك این را میداند وکلدانیان در آن زمان پایه های رصد خانه ها را میگذاشتند و آلات رصدی میساختند و بنای‌کاخ های عالی مینمودند و در علم‌کشاورزی کتابها تصنیف میکردند که بستاره ها میگرویدند بر مفسر پوشیده نباشد ـ و فنیقیین در آن عصر بازار تجارت زمینی ودریائی وهنرهارا رواج داده بودند واراضی اسپانیا و یونان‌را مستعمرات کرده بودند که بچه‌های خودرا بجهت قربانی بت‌ها تقدیم مینمودند ـ این



بها ٤٠ ريال

امر برمفسر آشکار است - یونانیان درآن قرن سلطان‌جهان بودند ودرآن زمان حکیمان بزرك وفیلسوفان گرام ازایشان بظهور میرسیدند که بصد ها آلهه و هزاران خرافات دل بسته بودند - مفسررا این معلوم باشد - فارس درآن‌وقت از نواحی کاشغر تا استانبول حکم میکرد و در مدنیت وحید عصر شمرده میشد که صدها خزعبلات درلوح دلش ثبت بود مفسر البته این‌را یاد داشته باشد .

همین نصرانیهای متأخر در همان هنگامیکه اذعان داشتند به تثلیث وصلیب وقیامت ومطهرواعتراف ، سلطنت‌های خودرا قوت دادند وقدم در دایرهٔ علوم وهنرها نهادند وباوج مدنیت رسیدند واکنون هم بیشتر ایشان باهمه علوم ومعارف ره سپرهمین شیوه می باشند ومفسراین‌را بخوبی‌میداند.

و چون این امور را تصور نمودم دانستم‌که مفسر را هرگز این چنین خیالی نیست که اعتقاد بدین عقائد حقه سبب انحطاط مسلمانان گردیده است زیراآنکه اعتقادات‌را چه حق باشد چه باطل هیچ گونه‌منافات وتضادی بامدنیت وترقیات مادی نیست مگر اعتقاد بحرمت کسب دانش و روزی وسلوك درمسلك های مدنیت پاك ، وباور نمیکنم که‌دردنیا دینی‌باشد که از این امور باز دارد و این مطلب را آنچه پیش گذشت بخوبی روشن نمود بلکه میتوانم بگویم که بی‌اعتقادی بجزازخلل وفساد درمدنیت واز بین بردن امنیت اجتماعی هیچ نتیجه دیگری نداده است واگر بی‌اعتقادی موجب ترقیات تمدن باشدمی بایست که عرب های زمان جاهلیت درتمدن گوی سبقت ربوده‌باشندچونکه بیشترایشان‌ره سپرطریقه دهر بودندازاین‌جهت‌همیشه بآواز بلند میگفتند :

« ارحام تدفع وارضع تبلع و ماینهکنا الا الدهر» ونیز همیشه این سخن‌را بزبان می آوردند :

«من یحی العظام وهی رمیم» وحال آنکه ایشان در نهایت نادانی چون جانوران وحشی بسر می برند .

پس‌ازاین‌همه‌خیال‌ها وتصورهای گوناگون‌مرابخوبی معلوم شد که نه این‌مفسرمصلح‌است‌ونه‌تفسیر آن برای‌اصلاحات‌وتربیت‌مسلمانان‌نوشته شده‌است. بلکه این تفسیر از برای ملت اسلامی درین حال حاضر مانند همان

بیماری های زشت هلاکت کننده است که در حال پیری وناتوانی بر طبیعت انسان عارض میشود . ومراد ازآن جرح وتعدیل سابق روشن شد که هدف این مفسر ازاین کوشش در ازبین بردن اعتقادات مسلمانان خدمت دیگران وتوطئهٔ راه های ورود درکیش ایشان‌است‌لاحول‌ولا قوةالا بالله.

این چند سطر بر سبیل عجله نوشته شد و بعد ها بحول خداوند درباره این تفسیر و هدف های مفسر مفصلا سخن خواهیم گفت«پایان»

گلدزیهر مستشرق مشهور درکتاب بسیار نفیس « مذاهب اسلامی درتفسیر قرآن» در باره شیوه سید جمال‌الدین وشاگردانش از نظر تفسیر قرآن مجید فصل‌بسیار دلکشی نوشته است که خلاصه ترجمه‌آن این است :

« سیر نهضت مصر شعارش دینی بود و درخواست اصلاحات را با اندیشه‌های مذهبی مینمودند و ازتأثیر بیگانگان جدا بودند واصرار داشتند که منکرات را از بین ببرند نه آن اندازه بشدت دور ریزند که منافات با تمدن داشته باشد ونه‌متناسب بازمانه نباشد بلکه‌آنچه راکه بااسلام‌سازگار نیست و معارض با روح قرآن وسنت است دور ریزند و هرچه راکه مورد اعتماد باشد انجام دهند و بابدعت هائی که مستند بحدیث هائی است که واضعان حدیث بدعت‌گذاشته‌اند کنارگذارند و تجربه هائی راکه بوسیله سنجش حدیث که مطابق باروش علمی اسلامی‌است فراگیرند و این سنجش بیشتر توانائی وشایستگی میخواهد تااوضاع واحوال مذهب‌را پیشرفت دهد تا پیشوای جنبش اسلامی تصمیم‌گیرد که فسادی که بمیراث رسیده است از جهان اسلامی پاك سازد و آنان ازراه دیگر موقعیت فرد مسلمان شرقی را با چهرهٔ مستقلی نگاهداشتند وکسانیکه از اروپائیان تقلید کورکورانه می کنند خودرا خوار وکوچك پنداشتند وبرادران اسلامی‌را ازنتیجه‌های سوء آن برحذر ساختند بلکه آنان‌را میکشاندند وتأکید مینمودند که چهرهٔعربی برای اسلام بدست‌آورند ومیخواستند که تمام خصوصیت‌های شرقی‌وفرهنگی را بااندیشه‌های دینی خود نگاهداری کنند وازاین‌جهت نمیتوانیم آن‌را یك مذهب میانه‌رو دینی بنامیم بلکه این مذهب که سخت پابرجاست تمام عادت های زشت‌را بدور می‌انداخت بلکه بعبارت درست‌تر باید آن‌را بنام مذهب وهابی فرهنگی نامید . وممکن است که نخستین محرك این جنبش‌هارا سید جمال‌الدین افغانی بدانیم . چه در آن وقت سبب سیرمشهور وحدت اسلامی

بود که با نشاط و شور فوق‌العاده‌ای برای انتظام دینی پیشرو وراهنما و نماینده بود . و برای بیان سیر تجدید اسلامی سرتاپا آماده و مهیا بود و ممکن است برای اطلاع آن بیکی از کتابهای بسیار شیرینی که ادواردبراون بایك اسلوب گیرائی که بنام انقلاب ایران نوشته است نگاه کنید . باحوادث گوناگون و کوششهای بسیاری که دربن‌راه سابقه‌ای نبود سید جمال‌الدین اقدام کرد .

نخستین نشاط و شور سید در۱۸۷۳-۱۸۷٤ درقاهره بود که او را ملاقات نموده و از محضرش بهره‌مند شدم و پس از د سال که ازآن تاریخ گذشت درپاریس اورا دیدم .

هدفش این بود که اسلام را ازنفوذ بیگانگان آزاد سازد و راه آن را ازراه سیاست میدانست . بسیاری ازمردم ازکارهای فکری سید در باره دیانت توجهی نداشتند تا آنکه شیوه اصلاحات دینی را برای دائره‌ای از شاگردان رنگارنگ خود که بوی‌عقیده داشتند بیان میکرد وبیان اصلاحات بوسیله شاگرد و همکارش محمد عبده که یك‌مرتبه با هم تبعید شدند انتشار میداد تا بمردم میرسید . و مؤلف پس از آن بشرح احوال شیخ محمد عبده پرداخته و نوشته است که شایسته است که این شاگرد سید جمال‌الدین را مؤسس حقیقی تجدید اسلامی در مصر بشمار آوریم چه او فرصت پیدا کرد که روش دینی خودرا تاسیس کند . ومذهب‌را نشرداد وبا سخنرانی‌هائی که درجامع الازهر ایراد کرد با اوضاع زمانه درجنك شد و فرصت پیداشد که دانشمندان وشاگردان خودرا بهرسو روانه سازد ومبادله علمی و فرهنگی را فراهم ساخت تارشته مسائل دینی وزندگانی اسلامی را برقرار نماید و بیشتر سخنرانی‌های عبده درازهر تفسیر قرآن بایك اسلوب سلیس وشیرین بود وتکیه وی در تفسیر قرآن روشن کردن افکارمسلمانان و بیداری جهان اسلامی بود .

مجله « المنار » بمدیریت رشید رضا شاگرد محمد عبده در حقیقت مجموعه علمی برای مدرسه استاد عبده بشمار میرفت ورشید رضا پس از وفات استادش کتابی درشرح زندگانی وآثار سید جمال‌الدین افغانی حکیم شرق ومحمد عبده تالیف نموده ودر دومجلد بزرك بچاپ رسانید درس‌های تفسیر قرآن محمد عبده ابتداء درمجله المنار تدریجاً بچاپ رسید وسپس‌در

دوازده مجلد جداگانه چاپ شد .

نص‌هائی که محمد عبده با آن موافق بود واشاره بدان موارد نموده بود رشید رضا خصوصیات تفسیری آن را کامل کرده و رشته‌های آن بهمان شیوه‌ای که استاد میخواست آن‌هارا بهم پیوند داد .

تفسیر مزبور درجهان اسلامی باشور وذوق وحسن قبول پذیرفته شد و انتشاریافت تا ناچار شد که آن‌را دوباره بچاپ رساید وتقریباً او چهره درخشان دینی که سید جمال‌الدین ومحمدعبده آن‌را دعوت‌میکردند نشان‌داد وافکاری را محمد عبده درتفسیر خود ومدرسه قرآن واردساخت و آشکار کرد که هدفش در تفسیر قرآن « روش روحی و عمرانی قرآن حکیم را که سرچشمه خوش بختی در دنیا و تمدن در تمام زمان ها است روشن می سازد » (۱)

حکیم اسلام و بیدار کننده شرق اسلامی سیدجمال‌الدین میگفت که قرآن مجید هنوز بکر است و هیچکس آن را تفسیر ننموده بدین معنی که آنان الفاظ عربی قرآن را از لحاظ لغت وصرف ونحو وفصاحت وبلاغت و احکام فقهی معنی نموده‌اند ولی فلسفه عقلی وادبی وسیاست اسلامی‌وقواعد اجتماعی واصول عمرانی ودرجات روحی ووسایل خوش‌بختی دوجهانی دنیا وآخرت را بیان نداشته‌اند واین دانش وفرهنك‌را شاگرد بزرگوارش‌شیخ محمد عبده از استاد فراگرفت و در دروسی بنام تفسیر قرآن مجید درس گفت که بعدها در چند مجلد بزرك وکوچك مکرر بچاپ رسید و سایر دانشمندان بزرك اسلامی درروش تفسیر قرآن ازاو پیروی نمودند .

۱ـ مذاهب‌التفسیر الاسلامی چاپ مصر ۱۳۷۴ .

۱۶- قرآن و نهج البلاغه

نهج البلاغه یکی از کتابهائی است که سید جمال الدین به محمد عبده دانشمند و نویسنده معروف عرب شناساند و شیخ مقدمهٔ مختصری بر آن نوشت و بچاپ رسانید.

نهج البلاغه گلچین ازسخنان بزرك پیشوای شیعیان و شیرمردان حق علی بن ابیطالب است که اززمین به ملکوت آسمان بارمغان رفت و درحقیقت کتاب مزبور کلیاتی است در تفسیر و فهم کلمات قرآن و سراینده‌اش را در زمان زندگانی او کلام‌الله ناطق میگفتند.

مثلاخطبه نخستین که در آغاز آفرینش آدم وصفت آدم و آفرینش او ودر وجوب حج آمده‌است همه شرح و بیان اوصافی است که برای پروردگار درقرآن کریم خلاصه بیان شده‌است وعلت اینکه شهرت دارد که هرگاه امیرمؤمنان علی ع و خطبه‌های نهج البلاغه او نبود ما نمیدانستیم که خداوند را بچه اوصافی بخوانیم ازاین است که این خطبه شریفه مشتق از اوصاف وصفاتی است که درقرآن کریم برای حق تعالی آمده است و مشکلات آیاتی که در اوصاف وصفات پروردگار پراکنده آمده است درین خطبه کریم بیان وشرح داده شده‌است ومشکلات را حل نموده است و در آیه کریمه مربوط به حج « وعلی الناس حج البیت » تفسیر شده است.

ودرخطبه دوم از کتاب نهج البلاغه که پس از بازگشت ازجنك صفین ایراد نموده‌اند بیان توحید و نبوت و شکر نعمت و پیروی شیطان و تفاوت خوب و بد مردم که همه مطلب هائی است که درقرآن مجید ذکر شده دراین‌جا بیان شده است.

درخطبه شقشقیه اوضاع و احوال برخی از مردم و تکلیف انسان در برابر مردمان بد ومقاومت دربرابر سختی‌ها ومصیبت ها آمده‌است که بازاگر درست دقت شود بیان برخی از آیات قرآن درآن روشن و آشکار میشود و هرگاه بخواهیم حق را بیان نمائیم این است که امیر مؤمنان علی (ع) حقایقی راکه در قرآن کریم متفرقاً ذکر شده و آیه آیه نازل شده و گاهی برای نمودن کمال اعجاز قرآن مجید یك داستان یایك آیه تکرار شده و این تکرار بخوبی نمودار است که خداوند متکلم دانا خواسته است به بندگان خود بفهماند که یك داستان و یایك قصه یامطلب را ممکن است بصورت های مختلف ادا کنند واز هرصورتی که آن قصه وداستان ادا شده است نتیجه وفایده جداگانه‌ای دریافت دارد ودرهر

کجا که آن قصه و مطلب آمده است فایده‌ها ونتیجه های مخصوصی از یاد آوری آن افزوده شده است که بانتیجه های جاهای دیگر اختلاف دارد .

واگر کتاب نهج‌البلاغه معجز نیست ولی نمیتوان شك وتردیدی داشت در این که بالا ترین و قدیم ترین و مفید ترین و معتمد ترین و موثق ترین چشمه ایست که حقایق و مطالب و مضمون های آیات کریمه قرآن را گرد آورده است گاهی مجمل وبرخی در صورت های قصه وحکایت وقایع وحوادث آن‌را بمردم نمودار ساخته است .

واگر حق را بگوئیم علی (ع) قرآن ناطق و مقصود ما از اینکه قرآن‌ناطق است این‌نیست که امام اول‌شیعیان متن ونصوص قرآن کریم‌است بلکه مقصود این است که علی (ع) نزدیکترین کسی است به مهبط وحی که مملواست از معانی وحقایق ومقاصد ومطالب قرآن کریم چه همه سخنان او از قرآن است وهمه رفتار وکردارش با دستورات قرآن منطبق میشود او زبان وبیان قرآن است وکردارش کردار کسی است که بصراط مستقیم قرآن هدایت شده وراه قرآن‌را می‌پیماید .

درست است که سخنان علی (ع) آیهٔ قرآن نیست ولی معنای آیه قرآن است بسی جای شگفتی است که مردم مسلمان همه پی تفسیر میگردند و از نخستین تفسیر قرآن واولین کتابی که همه حقایق ومطالب قرآن کریم‌را فراهم آورده است وبی آنکه تحدی کند ودعوی اعجاز نماید آن مطلب های دقیق را بیان نموده است و نگارنده ناچیز این سطور اطمینان میدهد که نمی‌توان‌سطری ازمطلب کتاب بسیارنفیس نهج‌البلاغه را پیدانمود که‌مشتق‌از قرآن‌مجید نباشدومن بنده یکی از کارهای‌علمی بسیارمهمی که‌سالیان‌درازی‌است دردست دارد وپس‌ازپایان آن‌بدون شك بسیارمهم ومفید خواهد بود وبرای اجتماعات اسلامی بخصوص برای کسانیکه باقرآن مجیدسرو کاردارندسودمند خواهد بود مطلب های نهج‌البلاغه را با آیاتی که ازآن آیات علی(ع) الهام گرفته ومضمون های آن آیات را بصورتی دیگر و بعبارتی جداگانه برای‌تفهیم مردم بیان نموده است آن‌آیات را باعبارت‌های خطب نهج‌البلاغه

تطبیق نموده و یقین است پس از پایان این اثر نفیس بسیاری از مشکلات قرآن کریم بااین تألیف نوین گشوده خواهد شد و بسیاری از معضلات کتاب نهج‌البلاغه ازبین‌خواهد رفت آری نهج‌البلاغه سخنان امیر مؤمنان علی (ع) است که تفسیر قرآن مجید بصورت نهج‌البلاغه ایراد شده‌است «۱»

نعمت وپیروی شیطان و تفاوت خوب وبد مردم که همه مطلب هائی است که در قرآن مجید ذکر شده دراین جا بیان شده است .

در خطبه شقشقیه اوضاع و احوال برخی از مردها وتکالیف انسان دربرابر مردمان بد ومقاومت در برابر سختی‌ها ومصیبت‌ها آمده است که باز اگر درست دقت شود بیان برخی از آیات قرآن در آن روشن و آشکار میشود

---

۱ ـ از فصل روش سید جمال‌الدین وسید احمد خان درتفسیرقرآن تا این جا نقل از کتاب طبقات مفسرین تالیف نگارنده « نسخه خطی » می باشد

۱۷- زندگی نباتات و تنازع و بقاء

هر گاه درباره رشد و نمو نباتات و زندگی آنها دقیقاً مطالعه کنیم می بینیم نیروی آنها بیشتر آشکار میگردد ، برای درك این موضوع اگر بخواهیم مقداری از نباتات‌را در یك قطعه‌ای از زمین کشت نموده ولی‌خوراك کافی بآنها نرسانیم بچگونگی و تغییراتی که در رشد و نموشان بوجودمیآید بخوبی پی خواهیم برد و از نظر تنازع و بقا دبری نخواهد گذشت قسمتی از آنها خشك ومعدوم گردیده قسمت دیگری شروع برشد و نمو میگذارند ، شکی نیست نباتات برای ادامه حیات و تغذیه نبرد می کنند و در این نبرد قسمتی که‌دارای نیروی بیشتری‌باشد و بتواند تغذیه کافی نماید پرورش‌می‌یابد ولی آنهائی که توانائی و قدرت تغذیه نداشته باشند در نتیجه ضعف رو بنا بودی میگذارند ، چنانچه در وضع نباتات دقت بیشتری بعمل آوریم بقدرت دفاعی وواکنش آنها برای مقاومت دربرابر تأثیرات خارجی واهمیت خواص‌هریك پی‌می‌بریم‌مثلادر بعضی‌از نباتات قدرتی‌وجود دارد که بشکل‌عجیبی حشرات را طعمه خویش‌ساخته وازآن ها تغذیه می‌نمایند .

در عالم حیوان که انسان نیز باحفظ امتیازاتی در ردیف آنان قرار دارد مسئله تنازع وبقاوجنك قوی‌باضعیف بارز تر وروشن‌تر بچشم میخورد وسلول‌هانیز بنوبهٔ خوددائماً در مبارزه حیاتی‌هستند ودر تمام حالات‌زندگی نیز همواره قوی به ضعیف غلبه‌داشته است وهمین قوه وقدرت‌را باید نشانه زندگانی وبقا دانست وناتوانی وضعف‌را نیستی وفنا شمرد .

مسلماً هرجاکه قدرت و نیرو باشد در کنارش ناتوانی و فنا خواهد بودواین قدرت وقوه ظاهر نمیگردد مگر اثرات آن‌را روی ضعیف‌مشاهده نمائیم‌ومحوونابودی‌موجود ضعیف‌رادربقا وقوی‌جستجو کنیم ، البته‌هرقدرتی راکه در طبیعت می‌بینیم در مقابل قوی‌تر ازخود ناتوان بوده ومحکوم بفنا است ودرتمام شئون زندگانی‌این حالت برای موجودات‌نسبی میباشند .

نباتاتی یافت میشوند که بر اثر ناتوانی وسستی و عدم قابلیت رشد

خشك وخاکستر می‌گردند و نباتات دیگری هم یافت میشوند که بااستفاده از نیروهای دیگران وتهیه تغذیه کافی بحیات خود دوام می‌بخشند وپرورش می‌یابند .

وبا آنکه می‌بینیم قوی همواره نسبت بضعیف ظلم وستم روامیدارد ونابودی و فنای آنرا ضرورتی برای ادامه زندگی وبقاء خویش می شمارد باز هم در طبیعت یا در میان طبقات مظهر احترام وتعجب‌است .

هرگاه بباغ یاباغچه‌ای‌وارد شدید ودر اطراف برك وگلهای‌خشك وپوسیده مشاهده نمودید در عین حالی که از زیبائی و طراوت گل ها لذت می برید و بانهایت تعجب باو خیره میشوید ابداً توجهی بـه برك وگلهای فاسدنمی کنیدتاعلت آنرا دریابید وبچگونگی حالاتی که درنتیجه غلبه یکی بردیگری بوجود آمده وباعث طراوت وپرورش گل یااضمحلال و پژ مردن وفاسدگردیدن قسمتی ازشاخ وبرگ‌های آن شده‌است پی ببرید ، بالاخره نتیجه بحث ما در باره حیوان این است که حیوان بانسان نـمو میدهد . در ملل هضم شده‌دقت کنید که برای خوردنش‌چگونه اورا مهیاکرده وبلعیده‌اند چه تنازعی است که در شئون او و در سیر او وکشانیدش بسوی محو و فنا اینهمه تأثرات نهفته‌است .

این چه راز شگفت انگیزی است صاحب خانه‌ای مهمانی‌را باگشاده روئی ومحبت‌وباآغوش باز میپذیرد ومهمان کم‌کم‌صاحب خانه‌را تحت تأثیر قوه خود قرار میدهد وناتوانش میسازد و درکلیه شئون زندگانی او رسماً مداخله می‌نماید وسپس در صدد بر میآید تا حالات روحی وادبی و اخلاق و خصائل اورا بنا بتمایلات‌خود تغییر دهدوآنرا مجبوراً وادار بانجام‌کارهائی نماید که بهیچوجه میل و علاقه و رضایتی بآن ندارد وباطبیعت وزندگانی‌او سازگار نیست .

خلاصه باین ترتیب مهمان صاحب خانه‌را بنده خود می کند که برای هر موجود زنده و آزادی بمنزله مرك خونینی است و نفس پاکی از بین میرود .

هرگاه ملل ضعیف‌را در برابر اقویا به بینیم در می‌یابیم که در حال

محو وفنا میباشند برایشان رمقی باقی نمانده وآثار نیاکان خود را هم در جامعه ازدست داده اند .

درحقیقت عزتشان بخواری وفقر تبدیل گردیده و بزرگی و عظمت آنها بنابودی کشیده شده وهرجائی بار آمده اند ، از این حالت متأسف و متأثر میشویم که گلهای با طـراوت آنها خشك شده و ازبین رفته است در صورتیکه بایستی در چنین ایامی باطراوت وزیبائی جلوه کنند !

دریغا که ملت‌های شرق‌را اسیر وگرفتار کرده و از مرتبه حیوانی بعـالم نباتی که مجهز باسلحه خـار است کشانیده‌اند تادشمنان خود را دور سازند وبرای حفظ عظمت ازدست طمع کاران درامان بمانند .

دلیل تصرف کشورهای شرق ازطرف بیگانگان و وجود ثروتهای سرشار وموقعیت های خوب طبیعی آن است زیرا باتصرف کشور های شرق تمام ثروتشان‌را بکشورخودمی برند وهمین تجاوزات را غربیان به‌بهانه‌های زننده وزشتی مرتکب میگردند وبباطل‌ادعای قدرت وتوانائی می‌نمایند .

درحالی که شرقیان باید باصراحت ارزش و اهمیت ثروت و کالای خویش راگوشزد کرده وتأثیرآنرا برای‌ادامه حیات خود لازم تر وضروری تر بشمارندواین نکته‌را به‌بیگانگان بفهمانند ثروت وکالائی که درسرزمین ما بدست آمده باید بدست مامصرف گردد .

زیرا آنها برای خود ما بیشتر از بیگانگان لازم است . بدبختانه اظهار ضعف وناتوانی می کنند وبین حقایق توجه ندارند . البته این سخن در مراکش درست است که اسپانیا تصرف مراکش را در نظر خود امری لازم میدانست ودرصدر اسلام‌نیز همین حق‌را مراکشی هاداشتند که اسپانیا را تصرف نمودندوبوسیله سردارانی مانندابن نصیر وابن طارق آنجارا فتح کردند وگرامی ترین و ارجمند ترین مردان عرب بودند .

امیدواریم‌دوباره بتوانیم‌به پیروی ازاحکام کتاب الهی عظمت کشور خودرا حفظ نمائیم تادیگر ازبین نرفته وقدرت باصحاب حق ومسلمانان بر گذار شودچنانکه فرمود :

«وکان حقاً علینا نصرالمؤمنین»

۱۸- تعصبات ملی ومذهبی

سید میگفت استقراء بر احوال و اوضاع افراد هر ملتی واطلاع از چگونگی آن در خور وقت وتأمل است ، و باید گفت که تعصبات و حماسه ملی در بسیاری از افراد موجود است و شخص متعصب بفرزندان کشورش مباهات میکندوهر کسی کوچکترین اهانتی بملت نماید سخت غضبناك گردیده وبدون اینکه موجب وسببی لازم باشددرصدد انتقامجوئی برمیآید وحاضراست اورا بکشد .

تعصب ملی ازوجدانیات طبیعی شده است اما معنای آن دربسیاری از موارد باطل میشودیعنی وقتی کودکی قبل از رسیدن برشد کافی بمیان ملت دیگری انتقال داده شود ودرآنجا پرورش یابدوبحد کمال وعقل برسد واز محل تولدش خاطره‌ای نداشته ودرحقیقت درباره وطنش خالی الذهن باشد زادگان خودرا باسایر کشورها مساوی میداند وگاهی نیز حس علاقمندی و تمایل شدیدی نسبت بسرزمینی که در آنجا پرورش یافته و بزرك شده پیدا میکند وطبیعت هم تغییر نمی‌پذیرد .

آری سید جمال الدین قدرتی برای ادای دقایق و حدود معانی و ابراز آن بـه بهترین روش و بهترین ترکیب عبـارات و الفـاظ داشت وهمچنین در حل معضلات و مشکلات نیروئی خارق العاده بکار می‌برد و هر کسی که درباره مشکلی باو مراجعه میکرد یااشکالی باو وارد میآوردسید باقدرت بیان و کلمات کوتاه و بلیغ نکات ابهام آمیز را بخوبی روشن و با استدلال کافی موضوعاترا بثبوت میرسانید و نقطه تاریکی در ذهن طرف باقی نمیگذاشت .

در یکی از روزها دسته‌ای از فضلا در ساعات مختلف بخانـه سید آمدندو گویامابین خودنیزقرارگذاشته واتفاق‌نظرداشتندتا درباره مشکلات ملت مسیحیت واسلام ازایشان توضیحاتی بخواهند چونکه هردوفرقه‌مخالف اصول دینی خود هستند . نصرانیان دارای نیروی جنگی بوده وواجدنیروی غالب اند ولی مسلمانان برعکس آنان رفتار می کنند

بطوریکه اگر کسی درباره این دوملت مطالعه وتحقیق نمایدخواهد دید هر کدام بدستور مذهب دیگری رفتار می کنند مثلا نصرانیان آنچه را که درقرآن نوشته پیروی می‌نمایند و مسلمانان آنچه راکه در انجیل نوشته شده بکار می‌بندند . سید بآخرین کسی که درآن روز نزداو آمد وآنچه‌را که دیگران گفته‌بودند تکرار نمود گفت، آیا با سایرین قرار گذاشته بودید که درباره این موضوع معین بحث بشود یااتفاقاً پیش آمد چنین بوده‌است آن مرد درپاسخ سید گفت چنین قراری نبود و بظاهر اظهار تعجب کرد،سید گفت آنچه‌راکه اطلاع پیداکردم وشمارا از آن آگاه میسازم و آنچه‌راکه درحل آن متحیر بودم فاش میکنم ولازم است بگویم ویازده سال پیش نیز در اینخصوص مقاله‌ای نوشته‌ام که خلاصه‌اش این است :

خداوند آدمی‌را دانا وصنعت‌گر آفریده وراه را از هرسو برای او بازگذاشت وهدایتش نمود که ابداع‌واختراع کند وتوانائی داد تابدست‌خود روزی تهیه کند پایه واساس وجود آدمی را درتمام مراحل برآن قرار داد که در باره سختی وآسایش وتوحش و تمدن و اختراع و سردی و گرمی بیندیشد وبادست خود بیافد وخانه بسازد وآنچه راکه لازمه زندگی وجزء احتیاجات است فراهم آورد وازچنین نتایجی که زائیده عقل وفکر انسانی میباشد واز مظاهر توانائی بشر سرچشمه می گیرد برخوردارگردد وآنچه که از نظر آسایش و نعمت فراهم میسازد نشانـه کار و محصول افکارش باشد وبداند اگر ساعتی از زمان‌را درغفلت بگذراند واز کار و کوشش‌باز بماند وخویشتن‌رابدست طبیعت‌بسپاردبسوی فنا کشیده شده یکمرتبه‌بهلاکت خواهد رسید وچنین کسی‌احتیاج باستادی دارد تابااطمینان اورا هدایت کند که بتواند لوازم و حوائج ضروری زندگی خویش را بدست آورده وآنچه‌را آموخته بکار بندد و در تمام شئون حیاتی بهنر خود متکی باشد و این انسان است که در تهیه خوراك وپوشاك وخانه و مسکن خود تصمیم می گیرد ومخیر میباشد .

حالات ظاهری آدمی را کنار بگذاربدوروشی‌را دنبال کنید، تابتوانید درحالات نفسانی وادراك وعقل و اخلاق وملکات وفعل وانفعالات روحی او تعمق نموده وازچگونگی آن واقف‌گردید .

آنوقت است که خواهید دید که یك (عالم صنعتی) است ، وبشجاعت وترس وبی‌تابی‌وصبرو کرم وحسادت وشهامت وقساوت وعفت وحرص وکلیه خصائل‌وکمالات‌نفسانی‌وتربیت اخلاقی وروحی او برخورد می کنید وآنچه‌را که از نظر افکار وعقاید ونهج خرد وتمایل بمذاهب یاانگیزه هائی که‌سبب کشانیدن آدمی بسوی تکامل واکتشافات وپی بردن باسرار الهی وخواص طبیعی است درنهاد اوبودیعت گذاشته شده وقابل تردید نیست آغازهر کاری‌و هرچیزی از فعالیت های دماغی سرچشمه میگیرد و این خود ودایعی است که ازپدران ومادران‌وخویشاوندان ما وبراثر معاشرت وآمیزشها بجای مانده واصولا آب وهوای وطن ونوع مزاج وشکل وباغ وترکیبات بدنی و سایر پرده‌های طبیعت اثری در اعراض نفسانی و صفات روحی ندارد مگر آنکه استعداد وقابلیتی دراثر آنها بوجود آید یادر نتیجه تربیت پیداشود .

چه آنکه تربیت در احوال معاشران وافکار دانشمندان در افراد تأثیر بسزائی دارد ،گویا در طبیعت اوچیزی بودیعت گذاشته نشده تااینهمه تأثیرات را درك نماید .

آری افکار مترقی ومعقولات پیدا میشود وصفات روبه کمال میرودو همت‌ها عالی میشودوباچنین امتیازاتی‌نسبت بگذشتگان برتری پیدامیکند درحقیقت میوه‌آن چیزی است که خود کشت کرده ونتیجه کار اوست ومصنوع خودش میباشد .

چنانکه گفتیم عالم (عالم صنعت گری) است ومعانی آنرا نیز عقلا و ساده لوهان بخوبی می‌فهمند ، آیا باآنکه‌یاد آوری گردید که کارهای‌بدنی از ملکات واراده روحی بروز میکند ،روح دربدن قدرت و نیروئی دارد ؟ گویا دیگر محتاج بیاد آوری نباشیم زیرا قبل از آنکه وارد بحث بشویم و حقایقی را در باره دین که منکری ندارد متذکر گردیم اذهان متوجه نخواهد بود .

دین دستور الهی است که برای راهنمائی وتعلیم بشر وضع گردیدو دعوت میکند تامبشرین ومنذرین آنرا باعقول خود اشاعه دهند وخداوند هم اختصاص بکسی ندارد و تعالیم ودرس و تلقین در دلهای تمام ملل باعقیده

استواری آمیخته وبهمین ترتیب ازملکات وعادات پیروی می کنند ودر کارهای بزرك و کوچك نیز تمرین می نمایند ودیانت هم برافکار تسلط دارد ودر هر حالی تصمیم واراده‌ها مطیع او هستند .

دین پادشاه روح و راهنمای تدبیر بدنی است ، گویا آدمی در نشو ونمای خود مانند لوح صیقل داده ایست ونخستین چیزی هم که لوح راخط کشی کرد دین بود وسایر کارها بدعوت وراهنمائی او میباشد . پس ازدین چیزهای دیگری که درروح آدمی نفوذ وتاثیر دارد نادراست و تاآنجا که اگر کسی ازدین خارج گردد صفات وخصوصیات قبلی دراو باقی بوده و تحت تاثیرآن قرار دارد مانند جراحتی که پس از التیام ومعالجه آثار و علائم آن دربدن باقی خواهد بود .

اکنون موضوع بحث ما ملت مسیحی و ملت اسلامی است که صحبت درباره آنها دامنه درازی دارد و در اینجا خلاصه‌ای ازآنرا نقل می کنیم که خود مجملی ازتفصیل است .

دین مسیح برپایه واساس صلح وصلح دوستی قراردارد وآدمی را از پرستش قدرتها و فکر قصاص و کینه‌ورزی و علاقمندی بمال دنیا و زینت و تجمل‌های جهان برحذر می کند ، اطاعت ازپادشاهی راکه برآنان حکومت دارد لازم می‌شمارند ولی ازجنك وستیزهای نژادی وشخصی یادبنی بکلی کناره جوئی می نمایند چنانکه انجیل میگوید که اگر کسی سیلی بچهره راست شما زد بگذارید طرف چپ را هم بزنند ودراخبار مسیحیان آورده‌اند شهریارانی که حکومت بر اجساد دارند فانی میشوند و ولایت حقیقی برای روح است که آنهم ازخداوند تبارك وتعالی میباشد .

هر کسی آشنا باساس دیانت مسیحی باشد بحقایق گفتار ما اذعان دارد ومیداند که آنچه گفته‌ایم راست است ودین قدرت بزرگی برای‌هدایت افکاربوده وهرخیال اثری دراراده دارد وبدن دراثر اراده دین در حرکت می باشد .

جای بسی تعجب است کسانیکه خودرا پیروان دیانت مسیح میدانند و بعقاید آن پای‌بند هستند آنقدر بآسایش دنیا وزر وزیور دلبستگی دارند که دراین کار ازیکدیگر سبقت میجویند و بهیچوجه حدودی هم برای آن قائل نیستند مثلا درکشور گشائی واختراع آلات و ادوات کشنده وتهیه بمب‌های

مهلك وتوسعه قدرت نظامی اصرار میورزند وبااعزام لشگریان بمیدانهای جنك سعی و کوششی در تکمیل و توسعه فنون جنگی دارند و این تدارکات لشکری وجنگی‌را یکی ازمهمترین ومشکلترین علوم میشمارند.

اصول دین مسیحی پیروانش‌را ازتوجه باملاك خود بازداشته ووادار میکند تابمال دیگران هم نظری نداشته باشند و ملل هم نباید یکدیگر را بکشند تاآنچه دردست دارند وبوجود آورده‌اند محفوظ بماند .

دیانت اسلامی نیز اساسش روی درخواست غلبه و تحصیل اقتدار و شوکت وعزت قراردارد تاهر کسی مخالف شریعت اسلامی است کنار برود وبغیر ازقدرت محلی قدرت دیگری نتواندبوجودآید ، هر کسی باصول‌دیانت اسلامی توجه نماید ویك سوره قرآن مجید را قرائت کند حکم می‌نماید که اسلام باید اولین‌ملتی باشد که ازنظر فنون جنگی واختراعات وعلوم طبیعی وریاضی وشیمی برتمام ملل‌جهان برتری داشته وپیشرفت‌کامل‌نماید بطوریکه در آیهٔ میـگوید « واعدوا لهم مااستطعتم من‌قوه » میتوان یقین نمـود که هر مسلمانی دوست دارد باندازهٔ طاقت بشری در راه غلبه‌کوشش نمـاید و امکانی‌هم نباید برای‌دیگران باشد تادرداخله کشورهای اسلامی‌دخالت کنند.

اسلام گرو کشی‌را حرام میداند مگر دراسب‌دوانی و تیراندازی از اینجهت معلوم میشود شارع اسلام برای فنون لشکری وتمرین نظامی‌اهمیت بسیاری‌قائل‌بوده‌ودراین‌باره‌اهتمام‌زیادی داشته‌است ، بااین کیفیت‌ازمسلمانان امروزی وحشت دارند که چرا براثر مسامحه وسهل‌انگاری درتحصیل فنون نظـامی وتدارك سلاحهای کشنده واختراعات جنگی توجهی بکارنبرده‌اند !! درصورتیکه سایر ملل‌همان اخلاق‌را تعقیب وهمان دستورات‌را بدست آورده وبکاربستند وبردانایان برتری یافتند وبااستفاده ازچنین دستوراتی که‌مربوط بدیانت اسلامی بوده توانستند فنون نظامی را فـراگرفته و بساختن ادوات جنگی آشنا بشوند .

آری بسیاری ازمسلمانان بدست مخالفین خودگرفتار و تحت انقیـاد بیگانگان درآمدند و ازهستی و زندگی ساقط و محروم‌گردیدند و احکام دینی خودرا بفراموشی سپردند .

اگر کسی دیانت نصرانی و اسلامی را باهم مقایسه کند مغزش آتش میگیرد که چگونه نصرانی ها توانسته‌اند در اختراعات و ابداعات جنگی و

فنون نظامی ازمسلمانان پیشی بگیرند !! وآنهائی که بنا بدستوردین باید حافظ صلح و آرامش بوده ازجنك وغلبه بر کنار باشند چگونه اینهمه ادوات جنگی ونظامی بری‌وبحری وهوائی بوجود آوردند !! چرا حکیم خردمند درحیرت وتعجب نباشد وآشنائی و بصیرت پیدانکند وحقیقت آنها را نداند آیا قرون از رجال خالی بود ؟! شاید روزگار مهلت نداد که کاملا بدیانت اسلامی ونصرانی بی‌ببرند وبحقایق‌آن رسوخ کنند ولی آیا دیرزمانی ملل عقاید دینی خودرا ازدست داده‌اند ؟ آیا نصرانیان دردیانت خود به‌پیروی ازموسی اکتفا نموده سیره یوشع‌بن نون‌را پیش گرفتند ؟ آیا آیات انجیل چه ازروی نادانی وچه دانائی درمنابر مسلمانان ایراد شد یاآنکه معلمین‌و و ناشرین ایده‌آل شریعت دروس خود را بآنان نیاموخته و تعلیم نمیدهند ؟

آیا دستور خداوند دومذهب‌را بهم تبدیل نمود؟ آیا درمجرای‌طبیعی تحولی پیدا شده وآیااجسادی که روح‌داشتند وقدرت دینی برآنان‌حکومت میکرد ازبین رفتند یاآنکه نفوس سربعصیان برداشتند وازپیروی قدرت دینی که مهمترین وموثرترین عامل بود سرباززدند ؟ آیا اختلافی درعلل و معلول پیدا شده و نسب و اسباب ازیکدیگر منقطع گردیده وچگونه ممکن است که عقل راهنمای آدمی باشد وحل معماها را ننماید ؟ آیا این‌علت‌هارا میتوان ناشی ازاختلاف نژاد وخون دانست ؟ چه بسیاری از فرزندان این دوملت بیك اصل میروند و به پست‌ترین نسب ها پیوند میشوند آیا منسوب باختلاف اقطار هستند ؟

بسیاری ازاین دوقبیله ازنظر طبایع ووضع شهرها بیکدیگر شباهت دارند و در مجاورهم زندگی می کنند آیا مسلمانان در آغاز جوانی دیانت اسلام کارهائی نکردند که همه‌را خیره فتوحات و اقدامات خود نموده در نتیجه عقل آنها دچار وحشت شده باشد ؟

آیا آنان مانند فارس و عرب و ترك نبودند که وارد کشورها شده وبرمسند بزرگواری تکیه نمودند ؟

آری مسلمانان در جنك هـای صلیبی ادوات جنگی بسیاری نظیر ادوات جنگی کنونی داشتند که نصرانیان ازمشاهده آن بجزع افتاده و در باره شناسائی چگونگی آنها بکلی عاجز وناتوان‌گردیده بودند ؟

یك مورخ انگلیسی در کتاب « تاریخ ایران» خود میگوید سلطان

محمود غزنوی با بت‌پرستان بوسیله اسلحه می جنگند و آن ادوات مهمترین عامل شکست هندوها در سال ۴۰۰ هجری بود. واقعاً جای تأثر و تأسف است زیرا روزکار به ملت مسیحی مساعدت نمود تا آنچه را که دین نصرانی فاقد آن بود برایشان فراهم آورد و آنهارا پیشقدم سازد و صدماتی بر مسلمانان وارد آمد تا از آنچه را که بحکم فریضه دینی باید باشد محروم گردد. باری این اختلافات سببی دارد ولی چون شرحش بطول می انجامد خلاصه از آن در اینجا نقل میشود :

هنگامیکه دین مسیحی انتشار پیدا کرد ودر اروپا عمومی شد واز آنجمله رومانی‌ها بآن گرویدند نظر باینکه رومانی ها دارای عقاید وافکار وملکاتی بودند و ادبیات وعاداتی داشتند واز ادیان سابق متأثر بودند واز طرفی تأثیر علوم وشرایع وعادات اولیه در آنان باقی بود وبا قبول دیانت مسیحی که با اخلاق و عاداتشان وفق میداد و با رغبت خاطر آنرا پذیرفته بودند نه‌آنکه بازور و قدرت بآنان تحمیل شده باشد از اینجهت با فرهنك آنان آمیخته گردید و آنچه راکه از گذشتکان بمیراث برده بودند دیانت مسیح آنهارا سلب نکرد زیرا باوصف چنین اوضاع و احوالی کتاب انجیل مردم‌را دعوت به‌صلح وصفا مینمود که تا آنزمـان درمیان جامعه صلح‌وسلامت مفهومی نداشت وفقط این معنی درنزد روحانیون ذخیره گردید ، پس از آن که بزرگان رومانی یعنی آنهائی که درمنصب تشریع قرار گرفتند و روش جنك صلیبی را اختیار کردند جامعه را بدعوت دین درآوردند و آثار سلف باعقاید دینی درمیان مردم رسوخ پیدا کرد و به روش اصول‌دین آشنا شدند عقاید مسیحی دراروپا متزلزل گردید وکم کم با پیدایش مذاهب و ادیان مختلف نزاعی درگرفت وآنچه‌راکه اجدادشان بودیعت نهاده بودند بصورت های مختلف تجلی نمود وبسیاری از آنان برای‌شرکت در جنگهای صلیبی بسوی‌شرق‌رهسپارشدندودرنتیجه‌ازشرق‌آموختندواقتباس کردندوبرای غرب ارمغان بردند و از همان زمان توانستند مهارت و استادی خود را در فنون نظامی و اختراع ادوات جنگی نشان داده و برای دفاع آماده شوند ودر کلیه شئون شایستگی و مهارت خود را بمنصه ظهور برسانند اما مسلمانان بعد ازآنکه ازنظر دینی پرورش یافته و نشوونما پیدا کردند و در هرجنگی بهره‌ای بردند وتجربیاتی اندوختند وباکسب افتخارات جنگی و سایر فنون

وعلوم تقدم پیدا نمودند ملت‌های دیگری در لباس دین ظاهر شدند وبدعت تازه‌آوردند واصول‌دین‌را با آن آمیختند وبشکلی تغییرش دادند که بهیچوجه در سابق بآن صورت نبود ویکی ازمسائلی‌را که عرضه نمودند قواعد جبر بود که اذهان را تاریك و شیرازه جامعه را پاره ساخت و طوری بانفوس امتزاج پیدا کرد که ازآنزمان دیگر نتوانستند کاری انجام دهند و درقرن سوم وچهارم هجری زنادقه دردین دخالت‌ها وتصرفاتی نمودند وآنچه‌را که سوفسطائیان درباره مظاهر وجود وعدم آن انکار میکردند در اسلام وارد ساختند و اوهام وخرافاتی آوردند که ابداً وجود خارجی نداشت و حقایق مسلمی منکر آن اندیشه‌های خام بود زیرا احادیث دروغی جعل و بصاحب شریعت منسوب کردند ودر کتاب‌ها ثبت‌نمودند وبااینگونه تصرفات‌وتأویلات دینی افکار وروحیات‌را مسموم وفاسدکرده همت واراده‌هارا تضعیف‌نمودند. گرچه تحقیقات مردم حق پرست راست را ازدروغ عیان داشت امامتاسفانه نتایج اینگونه تحقیقات درجامعه تأثیری ننمود خصوصا بعد از آنکه از نظر تعلیمات وتربیت وطرز راهنمائی دراصول دینی نواقصی پیداشد ودر اساس درستی که حضرت رسول واصحابش آوردند فتوی بوجودآمد ودروس دینی درجهت صحیح بکار برده نشد و منحصر بحوزه‌ها و دستجات معینی گردید، شایداینها سبب‌توقف ودرنگ مسلمانان باشد که باید امروز توجه‌مخصوصی بآن مبذول داشت وازخداوند سلامتی وحفظ ملت اسلامی‌را مسئلت‌مینمائیم.

البته بایدگفت که همین عوارض پردهٔ تاریك و ضخیمی برروی دین انداخت وقلوب مسلمانان را ازدین کدر ساخت ودرراه معتقدات‌صحیح‌شکاف وفاصله‌ای ایجاد نمود ومیان حق‌و باطل جنگی درگرفت وقدرت مزاجی که دافع مرض بود بصورت معارضی درآمد، چه‌آنکه دین اثرحقانیت خود را درنفوس بجا میگذارد ودر دل‌هائی که از ابرهای ظلمت پوشیده شده است جایگزین میگردد و روزی پرتو روشنائی آن گرمی و حرارتی می‌بخشد و دوران غفلت وبی‌خبری سپری میشود وتاقرآن مجید درجامعه بشریت‌موجود است(قرآن کتابی‌است که ازخداوندبزرگ‌نازل‌شده‌است) ومردم‌رابسوی‌حق طلبی وراستی وحمایت ازحوزه‌های اسلامی ودفاع ازکشور رهبری مینماید وآنهارا برای غلبه بر ستمکاران و احراز عظمت دینی خود آماده میسازد اختصاص بطریقه‌ای ندارد و شکی نیست که مسلمانان باید دو باره نهضتی

بوجود آورده ومانند دوران اولیه صدر اسلام شکوه وجلال خودرا بدست بیاورند و از زمانه بخواهند و در راه کسب علوم وفنون بکوشند تا بتوانند حقوق خودرا حفظ ودچار مذلت و گرفتاری نشوند .

یونان (ساکنان ایالت موره) پیش از آنکه دولت عثمانی نهضت کند به ٦۰ ملیون نفر حکومت میکرد و یونان تا کنون بیشتر از ۲ ملیون نشده‌اند. جمعیت صربستان چه اندازه است وبعد ازاستقلال ازدوملیون و نیم نفر بیشتر بودند ؟! کوه سیاه کدام است وآیا جمعیتش از کوی (بك‌اوغلو) واقع دراسلامبول بیشتر میباشد ؟ آیا قدرت ونیرویش بیشتر ازدولت‌عثمانی است ؟ همین‌قسم در بلغارستان و رومان ، اینها دلایل محسوس و مثالهای حساسی است که بدون شك میتوان پذیرفت !!

مستعمرات وقتی قدرت واقتدار پیدا کرد در حکم لباس عاریه است که نمیتوان آنرا در هنگـام مطالبه حقوق با آن خصوصیـات مستعمراتی نگاهداری کرد ، آیا مصریان هنوز درشك‌وتردید هستند ؟ جمعیت مصر در حدود ده ملیون‌نفر میباشند و ازنوادگان جنگجویان وفاتحین گرامی قبائل بزرك عرب هستند آیا باز هم آنها کورکورانه کشانیده میشوند ؟ گرچه راه‌ها سخت و ناهموار و راهنما گمراه میشود و نمیدانند بسوی کدام هدف مردم را سوق دهد ودراین‌راه نیز دره‌های هولناکی درمقابلش قرار دارد و فوق‌العاده مهلك و دهشتناك میباشد ولی باید برده اوهامی راکه سبب شبهه گردیده وباعث ایجاد اینهمه دشواری‌ها گردیده است دید و راه رشد جامعه‌رانشان داد و وسوسه های‌آنها راکه نا امیدی و یاس‌آور آلوده‌شان نموده باید ازبین برد و درد را شفا ودرمان نمود تاگمان نبرندکـه زمانه تدارکی برای ایام فوت شده مینماید ، چه اکنون بیهوشی به نهـایت خود رسیده است !!

بیشتر مردم توجهی دارندکه احتیاجی به صمیمیت درکاز ها نیست و دائره بزرك وحدت بکلی کوچك شده وتصور آن‌نیز موجب‌سستی وانحطاط اراده‌ها گردیده است وهرگاه آن دایره بزرك روابطرا در نظر بیاورند که چگونه درتحت تأثیر حوادث وفشار قرارگرفت و چگونگی‌آن جلوچشم مردم مجسم است پس باید برای رسیدن بمقـاصد ملی مخصوصی توجه‌کافی نمود ودر راه آن گام‌هائی برداشت .

در احادیث نبوی و آیات قرآنی امتیازات واحترامات و کرامت برای کسانی است که تقوی دارند وپیرو شریعت محمدی میباشند و«ان اکرمکم عندالله اتقیکم» ازاین جهت آمده که دربسیاری اززمانها بامورمسلمانان رسیدگی میشد وشرافت درنژاد و ملیت وفامیل نیست و نه ارثی از پدران و نه طلب چیزی ازحسب ونسب ، بلکه حکم فقط مخصوص بکسانی است که تحت لوای شریعت محمدی بوده توجهی بحفظ آن دارند . هرگاه کشوری دربین مسلمانان تقسیم گردیده طبق احکام الهی موظف باجرای وظائف دینی هستند و از خودفروشی برحذر بوده باید هدایت شوند واگر کسی بخواهد درصدد برآید که مقام وجاه و آسایشی از نظر برتری جوئی بردیگران برای خود قائل بشود محکوم است زیرا اینگونه امتیازات جامعه را متأثر وباتوسل به تعصبات ملی تولید نفاق واختلافات میگردد و درنتیجه قدرت از آنها سلب میشود .

این راهی است که مسلمانان از آغاز دین اسلام تاکنون پیموده‌اند وتوجهی بروابط ملی وتعصب نژادی نداشته وجز بجامعه‌دینی خود بچیزدیگری ننگریده‌اند بهمین علت است که عرب از ترك نفرت ندارد و ایرانی زیربار حکومت عرب میرودوهندی ریاست افغانی را قبول میکنند وهیچیك ازیکدیگر اظهارنفرت نمینمایند . البته اینها درصورتی است که حکومت ها براساس و روش اصول دینی متکی باشند ، ومسلمانان نیز درتغییر وتبدیل طرزحکومت و انتقال آن ازسلسله‌ای به سلسله دیگر نگرانی ندارد و اگر اتفاقی افتاد وحکومتی در رفتار خود خشونت بخرج داد و دستوراتی خارج از صلاحیت صادر نمود قلبها گرفته میشود و محبت ها زایل میگردد آنگاه روزگار هموطنانش برتر ازبیگانه خواهد بود .

مسلمانان نسبت بهمه ادیان سریع‌التأثر تر هستند ووقتی به بینند قطعه‌ای ازکشور اسلامی و ازجامعه دینی تجزیه شده است دیگر توجهی به نژاد و ملیت و فامیل آن قطعه ندارند بلکه فقط از لحاظ هم بستگی دینی متوجه آنها هستند .

اگر حاکم کوچکی از هرملتی در میان مسلمانان حکومت کند و از اوامر الهی پیروی نموده وباین‌مسائل توجه مخصوص مبذول دارد وازجامعه انجام وظیفه بخواهد وبامحکومین بفروتنی رفتار کند وبظواهر جاه وجلال

دلبستگی پیدا ننماید میتواند ازلحاظ قدرت وموقعیت پادشاهی بزرك باشد وعظمت خودرا درکشور آبادی که مردمش متدین هستند حفظ کند .

مسلما درچنین وضع وشرایطی احتیاج باعمال زوروقدرت وفشار یا صرف مخارج برای تدارك نظامی وسایر مظاهر دول بزرك ومداخله یاوران طرفدار تمدن وباهوا خواهان آزادی ندارد وازتمام آنهانیز بی نیازمیگردد اینها درصورتی تحقق پیدامیکند که روش وسیره خلفای راشدین راسرمشق قراربدهند واصول دیانت اسلامی را کاملا بمورد اجراء بگذارد و با اجرای دستورات اسلامی قدرت وتجدد وآسایش ومنفعت فراهم آورد . بازهم تکرار میکنم که دیانت اسلامی مانند سایر ادیان یك جهتی نیست بلکه مصالح بندگان خدارا دردنیا و آخرت تضمین میکند که باصطلاح شرعی (سعادت دوجهانی) تعبیرشده است درمیان ملل مختلف و نژادهای گوناگون مساوات همواره جز احکام منظور میگردد ولی برای بعضی از مسلمانان صبر خیلی ناگوار است وحوصله آنرا ندارند که جور وستم حکام را بکشند وبه بینند در کارها از اصول عدالت شرعی خارج شده اند و همین امر باعث میگردد بقدرت بیگانگان پناه برده کوششی بعمل آورند و بکارهای خویش مغرور نشوند وهمینکه منحرف شدند پشیمان میگردند ومانند کسی که بدرد غیرقابل علاجی گرفتار شده باشد و جز خودکشی راه چاره ای نداشته باشد مهمترین چیزی که باعث تجزیه کشورهای اسلامی وپراکندگی مسلمانان شده ضعف و سستی حکام است که از اصول محکم و متین دیانت اسلامی وروش نیاکان پاك نهاد منحرف میشوند چه انحراف ازاصول ثابت وروش نیاکان و ایجاد تحول بقدرت وبزرگواری جامعه لطمه وارد آورده وزیان میرساند وهرگاه همه ازقواعد اسلام پیروی نمایند وخودراموظف برعایت آن بدانند وروش اولیه صدر اسلام را تعقیب کنند طولی نخواهد کشید و زمانی نخواهد گذشت که خداوند نیروی مقتدری در کشور به آنان می بخشد و آنهارا با پیشوایان دینی ملحق میسازد وسعادت دوجهانی نصیبشان خواهد گردید .

کلمات قصار و امثال حکیمانه(۱)

۱ـ هر گاه سید میخواست سوگند یاد کند میگفت : « بعزت و سر عدالت »
۲ـ واز سخنان سید یکی این است که اوهام حقایق را از بین نمی برد.
۳ـ جبن انسانی را بی نیاز نمیکند شجاعت مردم را بینوا نمی سازد .
٤ـ یکی ازعلل خواری بی نوائی است .
٥ـ بزرگواری در عزت نفس است :
٦ـ دانا بموقعیت فضیلت وصدق توجه نداشته واز انجام وظائف سر پیچی کند ومنتظر باشد ازدیگران پیروی وتقلید کند همتش زایل میگردد .
۷ـ بسیاری ازیاران بجهتی یابرحسب دعوتی جمع شده باشند ولی ندانند برای چه دعوت گردیده و اجتماع نموده‌اند ناتوان کوچك و اندک خواهند بود ولی اندك که بدانند دعوت برای چیست موقعیت بزرگواری دارند .
۸ـ سفاهت است که عمر و پیری را دلیل برتری فضیلت بر دیگران بدانیم ، چه بسا عمر باتجربیاتی توأم باشد وچه بسا قدمت اشخاص هم فاقد فضیلت میباشد.
۹ـ انجام کارهای بزرگ افتخار بگفتار را باطل میکند .
۱۰ـ بزرگترین عیب هاست که حسود فضل طرف راپوشیده دارد .
۱۱ـ فضیلت مانند رذیلت گاهی تولید نامی میکند .
۱۲ـ توهم بدارا بودن کمال سبب خیانت در کارها میشود .
۱۳ـ عاقل بعجز خود اعتراف میکند وسپس درکارها بکوشش میپردازد .
١٤ـ اعتماد بنفس وتوکل داشتن ازبزرگترین عوامل موفقیت است.
١٥ـ در آدمی هیچ عضوی بدون هدف ومقصود حرکت نمیکند .
١٦ـ نادانی آدم بیشتر ازدانانی اوست .
۱۷ـ عمر انسان کوتاه تر از آن است که بآنچه دوست دارد نائل شود .
۱۸ـ نظام عبارت از انتظام پراکندگی هاست که جهت منفعتی بوجود میآید .
۱۹ـ اگر مردم برای حقیقتی نزاع نکنند باطل آشکار نمیشود .
۲۰ـ قدرت بت موهومی است. باایمانی بقدرت و قوه نیست مگر شبح ضعیفی

---

۱ ـ چون هرجمله یامثل بحث کلی داشت نخواستیم بقطر کتاب افزوده شود ازتشریح آن خود داری کردیم

۲۱ــ کوچکترین مردم طالب مرگ دیگران است تا زنده شود و بزرگترین مردم مایل است بمیرد تازنده شود ولو برای یك نفرباشد .

۲۲ــ وقار علم باعبا وعمامه نیست .

۲۳ــ پستی آسان‌تراز بلندی است.

۲٤ــ آنکس که بدون ارتکاب جرمی ازپادشاه بترسد درحکم پست ترین مردم است .

۲٥ــ خواری وعلم درست دوضدندکه باهم جمع نمیشوند .

۲٦ــ آدمی میتواندکار شیران را انجام دهد ولی شیران نمیتوانندکار انسان را انجام دهند .

۲۷ــ بی‌چیزی دشمن فضیلت است وثروت یارفضیلت .

۲۸ــ برای حق خوب نیست که قدرت یار آن نباشد .

۲۹ــ شایسته نیست که باطل غلبه پیدا کند .

۳۰ــ مقدمات طولانی دلیل بر بدی نتیجه است . حقیقت بزرگواری وعزت نفس عدم توکل بمردم است .

۳۱ ــ مهاجرت بهتر ازآن است که شخص بدون علت بنشیند و بدیگران محتاج بشود .

۳۲ــ بر آدمی گوارا نیست که تواضع کند مگر آنکه بداند لااقل طرف به‌بعضی ازعلوم‌آشناست .

۳۳ــ پیشوائی خطرات افکار رابروز میدهد .

۳٤ــ افراط زياددرفروتنی‌دلیل برادعاست.

۳٥ــ چه‌بسا گفتارکم دلیل بر کمال نیست .

۳٦ــ هرمختصری بلاغت ندارد .

۳۷ــ صاحب حق قوی است گرچه ظاهراً ضعیف باشد .

۳۸ــ شخص باطل کننده ضعیف است گرچه ظاهراً قوی باشد .

۳۹ــ صاحب‌قلم محتاج به‌عصا نیست . خاموشی یعنی‌محرومیت‌ازحق.

٤۰ــ دری که بازباشد وداخل نشوند سزاوار راندن است .

٤۱ــ صاحب حاجت هرگاه برای حاجت خود سخن نگوید بهتر از گنگی است .

٤۲ــ کمتر اتفاق‌میافتد که بدون توجه ومطالبه حقی بدست‌آید .

هیبت وترس نمیتوانند در برابر لذت تحصیل حق رابری کنند .

٤۳ـ آدم کسی است که خود را نگاه دارد و حق دیگران را از حق خود تشخیص بدهد . حیوان برانسانی که‌خیری نداشته‌باشد برتری دارد .

٤٤ـ بعضی از مردم از ترس مرگ تن بمرگ میدهند و از ترس خواری لباس خواری‌بتن میکنند . ملت بافرادست وبزرگوای دوری جستن از نفع ذاتی وطالب بودن منافع عمومی است .

٤٥ـ هیچکس‌دردوستی‌ملت نمرد بلکه بالعکس‌زنده وجاویدان‌ماند.

٤٦ـ کسی که زندگانی را دوست دارد درراه زندگانی ملت خودرا فدامی کند .

٤۷ـ ملت بدون اخلاق و اخلاق بدوق عقیده و عقیده بدون فهم میسر نیست .

٤۸ـ بهترین مقیاس ملل اخلاق آنهاست . بزرگواری جامعه بسته بشایستگی رهبران آن است .

٤۹ـبهترین‌اخلاق وبزرگترین‌دلائل انکارخودفروشی کار کردن‌است.

۵۰ـ هزار گفته برابر یك کردار نیست .

۵۱ـ دوستداران حکمت بسیارند ولی کمتر بآن عمل‌می کنند .

۵۲ـ برعلماء گران میآید وقتی که‌طفیلی‌ها ومدعیان زیاد بشوند.

۵۳ـ بزرگترین‌دلیل بربلندی‌همت مخالفت باآراء باطل‌عمومی‌است.

۵٤ـ صحیح نیست کـه علماء و خرد مندان در محیط خود اکثریت داشته باشند .

۵۵ـ دوحکیم خردمند درمیان ملتی که مجموع آن ملت ملیون نفر باشند بهتر ازهزار نفر عاقل نماومدعی حکمت است . جهل استحکام پیدا نمیکند مگر تفرقه‌کلمه پیدا شود .

۵٦ـ ادعای زیادبدون صلاح و اصلاح فساد ایجادپراکندگی‌میکند.

۵۷ـ بی حسب و نسب بـا اندك مالی خود را از دیگران بزرگتر دانستن صحیح نیست . بزرگواری کمکی است که درانتسابش‌تجلی‌میکند.

۵۸ـعلم نسب صحیحی استو وارث نبوت نیز بشمارمیرود .

۵۹ـ راحتی دررضایت و سختی درطمع است . انسانی که‌دربارهٔخود اسراف کند زیانش بیشتراز اسراف درثروت خود میباشد .

٦٠ ـ وقتی که طبیعت در تکوین مرد وزن مساواتی قائل نشد با گفتار تساوی قائل بودن عبث است .

٦١ـ بی‌حجابی خوب است در صورتیکه نتیجه اش فسق نباشد .قوت زن در ناتوانی اوست .

٦٢ـ وباء غرض پراکنده‌تر از بیماری وباء است .

٦٤ـ ازعادل ناتوان اثرخیری بروز نمیکند همچنانکه از ظالم‌قوی خوبی تراوش نمیکند .

٦٥ـ شریرترین دردهای شرقیان اختلاف آنان در امر اتحاد استو اتحاد دارند که همواره متفق نشوند .

٦٦ـ استقلال آرزوئی است که باید تحقق‌پذیرد و باید برای برافراشتن درفش استقلال کشور خون‌قهرمانان‌وشهیدان راه وطن را ایثار کرد وآماده جانبازی وتحمل هلاکت وسختی‌ها بود .

٦٧ـ هرگاه‌بوسایل‌ترقی‌توسل‌نجویندبه پستی‌وسقوط کشیده‌میشوند.

٦٨ـ اگرنادانان بزرك شوند اوضاع بدتر میشود .

٦٩ـ هرگاه‌خردمندان‌میدان‌راخالی کنند نادانان پیشی‌می گیرند.

٧٠ـ علم ثروت دانای بی‌چیزاست

٧١ـ ثروتمندان‌بواسطه نادانی فاقد ثروتند .

٧٢ـ شیرشکار خودرا هنگام عبور ازبین نمی‌برد .

٧٣ـ زن‌بواسطه‌ناتوانی خودبچیزهائی مایل میشودکه مردباتوانائی خود بآن دست نمی‌یابد .

٧٤ـآزادی گرفتنی است نه بخشیدنی .

٧٥ـ استقلال باگفتارفراهم نمی شود .

٧٦ـ هوا خواه مرك در راه سعادت وطن با قهرمانی‌بشهادت میرسد یازندگانی شرافتمندانه‌ای بدست میآورد .

٧٧ـ آنکس که معتقد باشد زندگانی‌در این دنیا فانی است ازهردو جهان محروم میشود .

٧٨ـ هرگاه دنیا بمردیك مرتبه احتیاج داشته باشد بزن دو مرتبه نیازمند است .

۷۹- سجع باتکلف مورد نفرت ذوق است واگر طبیعی باشد تأثیر خوبی دارد .

۸۰- همشکل‌شدن مشکل ترین مشکلات است .

۸۱- اگرالفت ومحبت زایل‌گردید عمل بپایان نمیرسد و اگر اتحاد بوجود آید سستی فراهم نمیشود .

۸۲- انسانی که درزندگانی ازپیداکردن دوست محروم باشد مانند غریقی است که درواپسین دقایق ازنجات خود مأیوس گردد .

۸۳ -آنکس که درتجربه از استقامت وپافشاری ضرر به‌بیند سزاوار تر از دیگران است که‌عبرت میگیرند.

۸٤ - اجزاء پراکنده براثرفشاربیکدیگر پیوند میشوند .

۸۵- بحران‌ایجادهمت میکند .

۸٦- فرار عاقل از نادان بهتر از غلبه برآن است .

۸۷- فروشنده در وگوهر وفروشنده ذغال هردو فروشنده هستند و فقط به نسبت فروش خود باهم اختلاف دارند .

۸۸- نادان زنده بمنزله مرده وعالم مرده زنده است

۸۹- چگونه میتوان ناتوان ترین حیواناتی‌راکه بذکر خدا مشغولند ازانسانی که منکر خداست ترجیح نداد (۱) .

۹۰- کسیکه کرم‌ناتوانی‌اورا میخوردچگونه‌میتواند منکر خداباشد .

۹۱- هرگاه انسان ازاجرام آسمانی موعظه وپند نگیرد از یکمشت استخوانهای پوسیده ای که در خاك نهفته است پند خواهد گرفت .

---

۱ - گویند مرد فیلسوفی بدیدار سید آمد وصحبت را بعقاید فلاسفه کشانید وگفت کتابهای‌زیادی ازفلاسفه خوانده وباین نتیجه رسیده که‌خدائی نیست‌وتنها حیوان‌بخدا معتقداست پس ازآنکه یاوه‌های بسیاری گفت سیداز فرط‌ناراحتی‌بسکوت گذرانیدوروبحاضرین کردوگفت بیائیدباهم‌بباغچه برویم درآن باغچه‌انواع پرندگان ومرغان‌بودندکه دربین آنهاخروس‌ابلقی‌بزرك‌و زیبائی‌دیده میشدکه‌بطورمتوالی‌ازفریادش‌کلمه . الله . الله . بگوش‌میرسید و بطور آشکاراکلمه حق‌را ادامیکرد وخدارا صدا میزدسید وقتی آن‌صحنه‌را بحضار نشان داد آن مردشرمنده شد وخدا حافظی کرد و باغ‌را ترك‌گفت.

۹۲- اسراف در ثواب نشانه ورع و پاکی است .

۹۳- پرهیزکار خدا را ستایش میکند نه بطمع بهشت یا از ترس و وحشت جهنم بلکه از آنجهت که خداوندرا سزاوار وشایسته ومستحق عبارت وتقدیر میداند .

۹٤ - گهواره دیکتاتوری فرعونی مصر بسیاست گاوی کشیده شد .

۹۵- کوچکترین صناعت نحویان مفید تر است از آنکه نحات در نحو فرو رفته وتحقیق کنند .

۹٦- جایگاه فقه سابقاً درسروسینه بود وبعد تنزل کرد وبجبه ولباده تبدیل شد . هر توخالی پرصداست .

۹۷- عمامه مانند برج وجبه مانند خرج .

۹۸- جمود فکری بعضی از عمامه بسرها ضررش باسلام و مسلمانان زیاد تر است . مقصود از نحو وسیله ایست و نحاة آنرا موضوع و هـدف قرار دادند

۹۹- آنکس که اصلاح خـود عاجز باشد چگونه میتواند مصلح دیگران باشد .

۱۰۰- مظلوم اگر بوعده ظالم اعتماد کند ازهر سلاح جنگی برایش مرك آور تر است .

۱۰۱- برای ملتی که یکساعت در جهاد برای مطالبه حق قیام کند و نامش در تاریخ ثبت گردد بهتر از آن است که تاروز قیامت بذلت زندگانی نماید.

۱۰۲- اگر ملتی جز باحرف شکایت دیگری از ستمکاران نداشته باشد از چهار پایان گمراه تر میباشد .

۱۰۳- ملتی که بحاکم خود محرمانه سرزنش وعلناً ستایش کند سزاوار زندگی نیست .

۱۰٤- ایمان واطمینان عبارت از ستایش نسبت به پیشوایان دینی نیست.

۱۹۵- کتابخانه مقبره علوم است . علم زنده ودرسینه مردم زنده است.

۱۰٦- بدترین روزگار وقتی است کـه نادان یاوه بیافد و دانا خاموش بنشیند .

۱۰۷- کسانیکه مظلوم رایاری نمی کنند شریك ظالم هستند .

۱۰۸- مظلوم زنده است گرچه بظاهر مرده باشد وظالم مرده است

اگرچه زنده باشد .

۱۰۹ ـ آنهائی که رشته امور جامعه را در دست میگیرند بی نیاز از آئینه و کتاب صحیح تاریخ نیستند همان قسم که آئینه شخص را نشان میدهد تاریخ هم اززندگانی گذشتگان حکایت میکند .

۱۱۰ـ بسیاری ازپدران سیمیرند تافرزندانشان زنده شوند واندکی از زندگی فرزندان خودعمر نمیکنند وعجله‌ای‌برای مردن نشان میدهد.

۱۱۱ـ اگرابهت واحترام حاکم بر کرسی فرمانروائی ازراه‌عدالت وفضائل نباشد بمسخرگی شبیه‌تراست تاحکومت.

۱۱۲ـ وقتی به بسیاری از بزرگان شرق برخورد کنید خواهید دید که همه آنها در فشار بندگی هستند و تنها باالقاب و عناوین خود را حفظ نموده .و آسمان و زمین زندان را برایشان بصورت بهشت بـرین در آورده است .

۱۱۳ـ هرگاه کسی زن را بخاطر فضیلتش شریك زندگانی خود نماید بهترین شریك وگواراترین زندگیرا داراست واگربرای شهوترانی انتخاب نمود شریك مرك وهلاکت شده‌است .

۱۱۴ـ هیزم‌کش‌برای تجارت‌مفیدتراز حمـال طلابرای‌احتکاراست .

۱۱۵ـ عیب بزرگتران بزرك است . ترسوئی زشت ترین اخلاق بزرگان است.

۱۱۶ـ حجاب حقایق شهر یاران باندازه حجاب زنهااست .

۱۱۷ـ خردمند کسی‌است که‌آنچه ازخوبی‌ها برای خود میخواهد در باره دیگران هم روابدارد .

۱۱۸ـ نزدیکترین موارد سنجش عدل‌قیاس بنفس است.

۱۱۹ـ دیانت مانع ازآن است که آدمی درپرده بچیزی راضی‌شود.

۱۲۰ـ کسانیکه در برخورد بامردم نیرنك و خدعه کنند روحشـان ناپاك‌است .

۱۲۱ ـ جوانی‌پلی‌است از دیوانگی که خردمندان هم‌ناگزیراز عبور آن هستند .

۱۲۲ـ حاذق ترین اطباء باهمه طبابت خود وفات میکنند وحکیمان درتشخیص مسـائل وقضایائی مانند بهشت ودوزخ عاجزمیگردند و از خوبیها

بهره برده واز زشتی بدی میبینند .

۱۲۳ ـ خوشبختی دردنیا از نظر بشر گم‌شده‌ایست اگر کسی آنرا پیدا کرد کمتر میتواند بدنبال آن برود و گمان نمیبرد که سعادت دراین‌موجودات جهان فانی بدست آید .

۱۲٤ـ بسا میشود که قناعت سبب خوشبختی میگردد حدود مشخص‌و شکل معینی ندارد بنابراین انسان درهمه احوال مسرف‌است وبدین جهت‌در زندگی مردم افراطی اعتدالی دیده نمیشود .

۱۲٥ـ انسان ازهمه چیز ناراضی است وکفران نعمت میکند وبهرچه هوی وهوس است دل‌میبندد وآنراعبادت‌مینماید.

۱۲٦ـ شکی نیست بزرگترین تجلیات‌حکیمانه محافظت ازفضائل‌هیئت متوسط میباشد وبین آنها ناقص بنظرمیرسد.

۱۱۷ـ تشکیل احزاب سیاسی بهترین درمان‌است‌ولی غالباً درشرق بدترین دردهاست درشرق احزاب‌تشکیل‌میگردندومرام وهدفهای‌عالیرا برای خود در نظر میگیرند ومردم هم کمك هائی بحزب نموده باعلاقمندی وارد حزب میشوند ولی درآخرکار همه دشمن میگردند یك قاضی در بهشت ودو قاضی درجهنم هستند.

۱۲۸ ـ هرگاه حاکم درقضاوت خود انصاف نداشته‌باشد سزاوارتر است تابرمگسان حکومت نمایدنه برآدم ها .

۱۲۹ـ قاضی که ظلم کند چگونه روا باشد که مظلوم متألم نشود .

۱۳۰ ـ انصاف قاضی بیش از انصاف متقاضی لازم است . شمشیر برهنه‌ای که انسان راپاره میکند اگردرهنگام صلح وسیله تهدیدبجنك باشد دلیل ترس در هنگام کشتار است .

۱۳۱ـ اگر فرمانده صبوری باثبات قدم درپیشاپیش‌لشگریان بسوی مرك بشتابد فکر فراردرآنها بوجود نمیآید وفرمانده ازلحاظ‌کار فرمانده است نه از نظر اوامر وگفتار .

۱۳۲ـ امیرباکردار نیك خود بهتر ازامیر باثروت‌است .

۱۳۳ـ ادیب درشرق هنگامی زندگی مرده است وپس ازمرك‌زنده میشود .

۱۳٤- ادیان درزندگانی بی‌نواترین فقرا هستند ولی پس ازمرگ در یادبودها وجشن‌ها ازاغنیا بشمار میروند .

۱۳٥ - غرب باعلم وعمل نهضتی بوجودآورد وشرق باجهل وسستی از بین رفت.

۱۳٦-تقلید بچیزمفیدی که منفعتش ثابت شده باشد بهتر ازعادت بقیدی است که مضراتش بثبوت رسیده باشد .

۱۳۷ - میوه خرد بدست نمیآید مگر آنکه از قیودات بیهوده رهائی یابد .

۱۳۸- کسیکه کور کورانه بگوید دیانت آدمیرا بسوی مشکلات میکشاند ومضراتش بیشترازمنافع آن است دروغگواست .

۱۳۹- زیان چشم‌باز بیشتر از کوری‌است .

۱٤۰- چه بسا کورانی که نابغه‌شدند ومورد حسادت چشم داران قرار گرفتند وچه بسا گنگ هائی که بااشارات خودفصیح‌ترین‌مطالب را بیان‌میکنند وکلمات را میبلعند .

۱٤۱- هیئت های اجتماع که برمردم حکومت‌دارند یاندارند مرکب ازافرادی هستند که‌لازم است رعایت هم جنسی‌وشکلی خودرا بنمایند وگرنه آمیزش آنها منجر بفساد میشود .

۱٤۲- حنظل بارشیرین ندهد.

۱٤۳-آنکس که ظاهراً دربین مردم کج سلیقه است زبانش کمتر از کسی‌است که متظاهر بتوانائی واستقامت مینماید .

۱٤٤- کسیکه گمان میکندمیتواند مردم رافریب بدهد خودش‌ازاول گول خورده است کور گمان نمیکند که همه مردم بدون چشم و نابینا هستند .

۱٤٥- اگر زراعت و تجارت نباشد اسراف اغنیا و افراط کاریهای بزرگان از کجا میشود .

۱٤٦- موقعیت کشاورزان وهنرمندان درتمدن بشری مفیدتر از مقام بزرگان‌است .

۱٤۷- دانش مغز وپوستی دارد آنکس که‌آشنا به‌پوست‌شددردریای غرور غرق میشود

۱٤۸- مغرور تنها ازخود راضی‌است واز آنچه میگوید وانجام‌میدهد

رضایت دارد

۱۴۹ـ مبتدی درعلوم اولیه گمان میکند که تبحری پیدا کرد وبانتهای دانش رسید.

۱۵۰ـ راسخ محقق معتقد است که هنوز در آغاز علوم میباشد.

۱۵۱ـ کسی که مال بدست آورد درهمه جا نمایش میدهد و کسی که علم بدست آورد بهمه میآموزد.

۱۵۲ـ ادب واحترام درخور علماء ومتعلمین است که سخن مخالف را قطع نکنند.

۱۵۳ـ اگر آدمی باخود حساب کند وهمان قسم هم بادیگران حساب کند خطایش کمتر و نزدیکتر بکمال است .

۱۵۴ـ ازشگفتی های طبیعت انسانی آن است که هنگامی که بچیزی رضایت داد هرزشتی را نیك پندارد ومشکل راآسان داند واگرغضبناك شد برعکس خوب را بد وآسان را مشکل تصور نماید

۱۵۵ـ هرگاه آدمی ساعات خشمناکی راباساعات رضایت پیوند وربط دهد آدم متوسطی است وبه فضیلت میرسد .

۱۵۶ ـ مقید شدن بغل و زنجیر بدتر از مقید شدن بافکار پر از اوهام است.

۱۵۷ـ خرد وعالم هنر وابداع شریف ترین مخلوق است.

۱۵۸ـ تنهاوهم وجبن اورااز کار بازمیدارد وجبن چیزی است که نیست را موجود تصور مینماید ونزدیك را دور میپندارد.

۱۵۹ـ تمام عناصر موجود دراین جهان درمقابل عقل مطلق انسانی خاضع هستند .

۱۶۰ـ هرچه که امروز درطب وصنعت محال میدانند درآینده ممکن میگردد.

۱۶۱ـ شرکت شرك است اگر دیگری را شکار نکنند همدیگر را شکار مینمایند

۱۶۲ـ وقتی حقیقت ثابت شد براوهام غلبه میکند.

۱۶۳ ـ مصلح وپیشوا فرار نمیکند واز آزار لئیمان متزلزل نمیگردد زندان ستمکاران برای مصلح (ریاضت) است وتبعیدش (سیاحت) و کشتارش (شهادت) که آنهم ازبالاترین مراتب بشمار میرود.

۱٦٤- میانجیگر درنزاع های زنانه زندگانی را تلخ میکند .

۱٦۵- عادل ترین قضاة دردنیاعاجز است که بتواند رضایت دومتخاصم راکه بخاطرمردی یاچیزی نزاع دارند فراهم سازد .

۱٦٦ خردمند ترین پدران فرزندان خود را بعد از ازدواج درخانه خود نگاه نمیدارند وبجایش بدیدار فرزندان خود میروند .

۱۲۷- مادر کوشش دارد بعدازازدواج فرزند خودرا خوشبخت سازد چه شوهرش را دردوزخ تصور کند.

۱٦۸- کمترمردی است که آسایش وخوشیرادرغیراززن بداندوهمچنین نادراست کسی بدبختی خودرا اززنان بداند .

۱٦۹- نزدیك ترین راه دراین است که گفته شود در باره زنان و آنچه راکه در مورد اولاد گفته اند وجود آنان درد و درد آنان هم زحمت است.

۱۷۰- شرقیان از کجروی گر یهای حکام منحرف میشوند وبااستقامت فرماندهان خود پابرجامیگردند .

۱۷۱- درست نیست که گفته شود بتناسب آنچه هستید حکومت دارید بلکه حق این است گفته شود مانند حکومتی که دارید میباشید .

۱۷۲- نشرافکار زشت مسری است به شخص مستقیم نیزسرایت میکند .

۱۷۳- تعریف کردن حدود عفت ونهایت و آغازآن مشکل است چه مرد عفیف ممکن است ازهزار دینار صرفنظرنماید ولی از کجا معلوم است که از ملیون دینار بگذرد.

۱۷٤ - نخستین صفتی که رفیق انسانی میشود طمع است که نمیتوان برای آن حدی قائل شد وتنها قناعت سبب آسودگی میشود .

۱۷۵- اگر بشودگفت که بآنچه راکه دارد کافی میداند وآنچه راکه ندارد طمع نمیورزد ولی کسی چنین عملی نمیکند .

۱۷٦- عرب دربیابانها ودشتهامیدان وسیعی دارد ولی درتمدن شهرها بافشار وتنگدستی وزحمت میگذراند.

۱۷۷- ازقیاس استفاده کن ومردم را کناربگذاردانشمندان حق ندارند که سماعی وقیاسیرا ازیکدیگرمنع نمایند . اگرقرارشود باسماعی منحرف شوند چراجایز نباشد باقیاس کج شوند.

۱۷۸ - گاهی دانش در جوانان است ولی تجربه تنها در پیر -

مردان است

۱۷۹- باعدل ومساوات ملایمت ومدارا و باثروت وخود فروشی نفرت ودشمنی حکمفرما میگردد .

۱۸۰- در گذشتگان مجتهد کم نبود و بعدها هم زیاد نشد (۱)

۱۸۱- بیشتر دواها و بیماریها نزدا کثرمردم نعمت بشمار نمیرود بالاخره برتری ازهر نعمتی عافیت است .(۲)

۱- علمای سلف وائمه هریك بدستور حضرت رسول ص که میفرمود ازراه تحقیق ونظر درجماعات ونقل روایت صحیح از ثقاة رواة مردم رابیدار کنند ولی معممین و مشایخ نادان امروزی را میبینیم که حملاتی میکنند و حرام را حلال وحلال را حرام میپندارند بدون آنکه دلیلی بر آن داشته باشند وغافلند ازاینکه حضرت رسول تحریم را در آیه (یاایها النبی لم تحرم ما احل الله) میداند .

دریکی ازروزها پیر مرد معممی دیده شد که باقیافه وهیکل مخصوصی یك فرنگی مآب را درنزدیك جامع سلیمانیه دراسلامبول بباد مسخره گرفته و میگوید آیا این پیراهن حرام و کفر نیست ؟ چه اینها از کارخانه کفار میباشد .

جمال الدین گفت بیش از این طاقت نیاوردم ونزد شیخ نادان شتافتم و گفتم ای شیخ این عمامه وجبه تووجبه وعمامه من هم ازکار فرنگستان است. اول عمامه خود را بردار وجبه ات را بدورافکن پس از آن بدیگران پرواز. امثال این گونه آخوندان نادان بسیارند . لاحول ولاقوة الا بالله

۲- سید میگفت در مقدمه امراض نفسانی مرض جمع اموال است چه فراهم کننده اموال زحمت زیاد میکشد وخودرا بخطر ومهلکه هائی میاندازد وبرای جمع آوری ثروت پست ترین وسیله هارا بکار میبندد تا گنجی فراهم نماید وچه بسا به بیماریهائی گرفتار میشود که توانائی خوردن غذای لذیذرا ندارد و یابدرد سر شدیدی مبتلا میگردد که ناچار بچیز های ساده اکتفا میکند .

دردها درفراهم آوردن مال و گنجینه ثروت میکوشند بگمان آنکه به نعمت بزرگی دست یافته اند درحالیکه ثروت ومال باعث نابودی صاحب مال میشود.

همین گفته درفرزندهم صدق میکند یعنی پدرومادر در تربیت فرزند راحت وآسایش خودرا ازدست میدهد و هرمشکل و زحمتیرا بخاطر آنان تحمل مینماید واگر برهنه اند آنرامیپوشانند ویا گرسنه اند سیرشان میسازند اگر بیدارند خوابش مینمایند ووقتی بزرك شدند سخت است که بدانند پدر و مادری را همراه دارند وچرا عمرشان طولانی شده است .آنچه دردل دارند خداهم درباره آنان همان را روا میدارد .

۱۹ - درباره قضا وقدر

سید درباره قضا وقدر چنین میگوید :

بعضی ازعقاید فردی از افکار فرد سرچشمه میگیرد ولی در کردار خارجی اثر آن ازخوب وبد تشخیص داده میشود یا درنفس اثر خودرا باقی میگذارد . بعضی از اصول خیر باقواعدی از کمال که برنفس عارض میشود نتیجه تعلیم وتربیت یاتبلیغ شریعت است، گاهی شنونده باشتباه می افتد و حقیقت ومجازرا درك نمیکنند .

از اینجا عقایـد باطله وصفات پست ظاهر میشود و تشخیص آن از عقاید صحیح و حقایق منطبق باواقع به تشخیص عقل میباشد و دراین حالت تغییرات نفس واختلاف اثرات ناشی از عقاید فاسد وبدبینی وبدنفسی و خبث طینت و تربیت غلط حاصل میگردد وگروهی از مردم بدون توجـه بعلم و عقیده تصورمیکنند پیدایش این معتقدات مولود اصول خیراست .

ازاین‌رو بکردار خویش‌مغرور گردیده وروی همین قاعده وانحراف درفهم وتبادل رأی نسبت باصول وادیان مولود بدعت هائی است که در دین وارد ساختند ولی حقیقت‌این است که اینگونه انحرافات تابع بدعت و منشاء بروز فساد وقبایح کردار میباشد تاآنجائیکه مفتضح ورسوائی برایشان ببار میآورد و در نتیجه براهی گام مینهند که عاقبت آن جـز فلاکت و نیستی نخواهد بود .

گروهی ازمردم هم بادیدن اینگونه کردارهای زشت وافکار و عقاید، فاسد ادیان وعقاید حقه‌را مورد طعن ولعن قرار میدهند وبتظاهرات واعمال ننگین افرادی راکه منتسب بدین هستند استناد می کنند .

یکی ازاینگونه اصول وعقاید ، عقیده بقضا وقدر است که دستخوش تمایلات واقع گردیده مفاهیم مختلفی پیدا کرده درصورتیکه قضا و قدر در دیانت اسلام از اصول حقه ومسلم وغیر قابل انکار است و بسیاری از مردم در اشتباه افتاده اند وحتی ملل غرب هم بخطا رفته‌اند وگمان کرده اند که قضا وقدر مولود نفوس اجتماع است واراده وقدرت وحکمت خدا را در آن دخالت نداده اند این دسته از مردم دارای فکری ضعیف و افکاری سخیف

هستند و بعنوان آنکه مقدرات چنین حکم میکند تنبلی وتن پروری را پیشه نموده بمرور زمان دچار فقر وفاقه گردیده‌اند .

چنانچه درجنك ومبارزات سیاسی سایر امم شکست خورده وبر اثر شکست بافساد اخلاق رو برو شده اند ودروغ ونفاق وخیانت و حقد و حسد وبغض و کینه آنهارا به پریشانی وزبونی وانحطاط اخلاقی کشانید .

بقدری مسلمین از درك سعادت و حقیقت قضا و قدر محروم مانده و بزندگانی نکبت باری که حاصل آن جز خوردن و خوابیدن وآشامیدن و گوشه‌گیری است خوگرفته اند که حتی نفع وضرر خودرا تشخیص نمیدهند واز نظر زندگی معنوی وفضیلت روحانی نفس سردی هم از آنان برنمیاید وباندازه‌ای انحطاط اخلاقی وضعف جسمی وروحی پیدا کردند که اگر بیکی از برادران اسلامی آنان ضرر جانی یامالی وارد آید قدرت جلوگیری و جبران آن ضررررا ندارند .

این دایره‌را بزرك‌تر کنید واز افراد و اجتماع هرجامعه‌ای که آنچه بسرشان آمد وتن برضا دادند ومستعد قبول هر حادثه شدند نه تنها درهر مرتبه به فطرت وتوقف باقی ماندند بلکه آ قدر در سراچـه طبیعت و تن پروری ودرویشی ماندند تاملیت اجتماعی آنها متلاشی شد ودسته دسته در لهو ولعب‌وتبعیت ازهوای‌نفس وشهوترانی گذرانیدند غافل ازآنکه یکسلسله فرائض ووظائف فردی واجتماعی برعهده آنها هست که باید یکایك آنرا بمورد اجرا بگذارند و هیچکس نمیتواند تن از زیر بار وظیفه خالـی کند این‌مردم عمر عزیزخودرا دربطالت واموال گرانمایه خودرا در راه شهوات واسراف وتبذیر صرف می‌نمایند ونفقاتی وموقوفاتی که باید هریك ازآنها صرف کارهای اساسی و عمران و اصلاحاتی کـه جامعه را تضمین نماید مشتهیات نفسانی کردند تـا بجائی رسیدکـه ملت را مخذول و منفور نموده وبکلی ازتشخیص مصالح خویش بی بهره مانده اند حتی بین دوامیر یا دوفرمانفرما اختلاف وتناقضی بوجود آمد که سرنوشت جامعه را به‌بدبختی وخواری کشانید ودرهمین هنگام بودکه بیگانگان ازفرصت استفاده نموده وباسستی وضعفی که درکلیه مظاهر زندگی آنان مشاهده کردند بجنك آنان بر خاستند.

افراد وجمعیت‌ها از جبن وترس خویش روحیه خودرا باختند وقدرت

تماس بادشمن‌را نداشتند ودر خانه‌ها نشستند ودر بروی خود بستند تادشمن توانست باعزت وشوکت بر آنان چیره گردید قدرت و اقتدار همسایگان هم مولود اجرای احکام و اطاعت از شریعت آنها بوده که باقدرت و فضیلت و شهامت و شجاعت آنها را برانگیخت تا تفوق خود را بر ملت های منحط ثابت کردند .

آنها دیدند که دراین ملت‌وجمعیت‌ها چه کوچك وبزرك قدرت‌مبارزه وجود ندارد تاپنهان یا آشکارا برای حفظ ملیت وشئون دینی خود قیام کنند وهمتی بخرج داده فداکاری نمایندوحقیقت‌را مجاز نشان دهند لذا زورمندان بیگانه بر آنها تسلط یافتند .

این صفات در مسلمانان درطول زمان پیدا شد وگمان میکردندکه منشاء این همه تحولات وحوادث درباره اعتقاد بقضا و قدر گردیده است تا تمام مهمات اموررا بر اساس قدرت الهیه بر گذار و خود را فاقد هرگونه وظیفه‌ای بدانند البته این عقیده بهیچوجه درست نبوده ونیست وعزت وقدرت از او بوجود نمی‌آید از اینرو نمی توانند در راه حق و دفاع از حقیقت و جلوگیری از تجاوز و تعدی قدمی بردارند وچون لیاقت تقویت پیشوایان و پشرفت نهضت پیشوایان خود نداشتند نفوس آنها و طبیعتشان رو بزوال و فنا نهادوبعضی از این دسته مردم نیز با برخی دیگر به ستیزه و جنك بر خاستند ودرخدمت اجانب قرار گرفتند.

بدلیل آنکه فرنگی‌ها فرقی مابین‌اعتقاد بقضا وقدر بااعتقادبمذهب جبری وقائلین باینکه انسان در تمام کارها مجبور محض است نمیگذاردند وگمان میکردند مسلمانان بااعتقاد بقضا وقدر ریشه وجودشان در هوامعلق ودستخوش تندباد حوادث خواهد بود !!

چگونه میشود ملتی اراده واستقلال رأی خودرا از دست بدهد و در گفتار وکردار وحرکت‌وسکون اختیاری نداشته باشد وتمام این قوارابجبر وحرکت ربط دهد .

شکی نیست تعطیل قوا و غرائز طبیعی میوه مطلوبی بدست نمیدهد واین قوائی که درانسان بودیعت سپرده شده و دارای اینهمه مدرکات‌میباشد برای کشانیدن انسان بسوی‌کار وعمل وکسب وکار وجنبش است تابه نتیجه مثبت برسد و میوه شیرین دهد وگرنه این تحولات از عالم وجود بـه

نیستی میگراید .

ملت غرب گمان میکردند این طرز تفکرها ناشی‌ازمذهب اسلام‌است درصورتیکه ملل شرق بر اثر ضعف عقل دچار چنین سر نوشتی گردیده ؛ من بیمی ندارم که این عقایددروغ و باطل واین گمان خطا وغلط را که‌افترا به خدا وپیغمبر ومسلمانان است . تکذیب کنم .

ممکن نیست که مسلمانی پیدا شود این نظریه را قبول نماید و در اینموقع از زمان خواه سنی یاشیعه یازیدی . اسمعیلی ـ وهابی ـخارجی مذهب جبر را مذهب درستی دانسته و عقیده داشته باشد و آدمی را مسلوب الاختیار بداند ؟!

تمام طوایف مسلمان معتقدند که جزا برای کارهای اختیاری است و ازاین جهت بکسب نامیده میشود و مناظر ثواب و عقاب پیش همهٔ فرق و بحساب آنان امری اختیاری‌است نه اجباری بنا براین خودرا در برابر اوامر الهی ونواهی آسمانی مطیع میدانند، ودعوت بهر خیری نشانه اختیارمیباشد نه اجبار وتکلیف شرعی که‌مبتنی برحکم عدالت است خود نوعی از اختیار محسوب میگردد .

آری مابین مسلمانان‌طایفه‌ای هستند کـه به جبری نامیده میشوند و براین عقیده اند که‌آدمی در تمام‌کارهای خود ناچاربوده و اختیاری ندارد و این فرقه گمان کردند فرقی بین‌حرکت شخصی از قبیل خوردن وآشامیدن و بین حرکت سردی بگرمی نیست ، سایرفرق این طایفه‌را که بانزاع وسفسطه وفساد عقیده پیدا شده اند مورد شماتت قرار داده ومبارزات کلامی و بحث نموده آنهارا ازنظرعقیده مغلوب ومضمحل ساخته‌اند ودراواخر قرن چهارم هجری بود که دیگر اثری از اصول جبری باقی نماند و باید دانست اعتقاد بقضا وقدر غیر از اعتقاد بجبر است که این دسته روی توهم بآن گرویده اند اعتقاد بقضا دلیل قاطعی برای رشد عقلی بشمار میرود و تأیید میکند کـه فطرت واندیشه پاك بحقایق این نکته که هر حادثی مقرون بزمان و مبتنی بیك سلسله علل واسباب‌استوهر چه که گذشته‌درزیر فرمان نظام کل‌محکوم تأثیر کائنات بوده وبتقدیر عزیز علیم تعبیر شده واراده انسان حلقه‌های این سلسله وجود است .

اراده‌ای هم نیست مگر اثری از آثار ادراك وادراك هم انفعال نفس میباشد که بآن عارض میگردد چه حواس و شعور در فطرت انسان بودیعت نهاده شده احتیاجات آدمی از ظواهر کائنات برفکر واراده راه پیدامیکند وهیچ ابلهی نمیتواند این حقیقت را انکار کند تاچه رسد که مرد خردمندی باشد . مبدأ این اسباب که درظاهر دیده‌میشود بدست مدبر کون اعظم‌است که تمام موجودات را از نیستی بهستی آورد و برطبق حکمت و مصلحت خود آنهارا حادث وتابع اراده حرکات افلاك قرار داد و این حقیقت را در دایره کوچك عالم وجود یعنی انسان بجریان انداخت وبنام جزا وپاداش در حرکت های اختیاری قرار داد .

هرگاه فرض کنیم نابخردی گمراه اعتراف بوجود صانع کرد ولی تأثیر گردش طبیعت وحوادث زمان و مکان را در اراده بشر دخالت نداد آیا میتواند انسان را از قدرت نفس وازسنت سنیه عالم وجود خارج نماید.

این امرحقیقتی است که طلاب حقایق وسالکان راه حق و واصلان علماء و بعضی از حکیمان فرنك هم بدان اعتراف نموده اند و در اینجا مورد بحث ما نیست تاسخن بدرازا بکشد .

در تاریخ عمومی علمی بالا تر از روایات است که علماء درآن بحث نموده وسیر ترقی وانحطاط ملل را مورد توجه قرار داده وعلل صعود ویا هبوط وطبایع وبروز حوادث بزرك و خواص سوانح و انقلابات را از تغییر وتبدیل عادات واخلاق وافکار وخصایص احساسات باطنی ووجدانی وآنچه‌را که تابع تحول‌امم بوده‌یادولت‌هارا بوجود آورده ونابودشان ساخته‌معلول یکسلسله اسباب و علت‌ها میدانند که درعالم وجود داشته واین فنون را در ردیف فنون ادبی قرار داده‌اند ، فایده بحث این فن روی اصل اعتقاد بقضا وقدر بوده و قوای بشررا قبضه قدرت مدبر کاینات میداند و آن قدرت که حوادث را بوجود آورده با اعتراف بشر در قدرت خود مستقل میباشد (۱)

---

۱ - چون بشر بموجب نص آیه‌قرآن «وجعلنا فی‌الارض....» خلیفه‌ونایب ونماینده اتم واکمل پروردگار است وتمام قوا وصفات جلال وجمال حق در این اعجوبه خلقت که مقام خلافت الهی‌را یافته بودیعت سپرده و باید در عالم طبیعت دنیا بعرصه بروز برسد بدین جهت همان اختیار وقدرت را مستقلا به بشر عنایت فرموده است .

تا در تحولات اجتماعی مجد و عظمت خود را از دست ندهد اعتقاد بقضا وقدر اگر از توهم عقیده زشت جبرخارج شد وقدم بعرصه شجاعت وشهامت عمل گذاشت آنوقت برتوسن مراد فرمانروائی دست خواهد یافت و عقاید فاسد وقلوب سیاه وقلمهای خشك وتوهمات باطل و تلخی مرور زمان را در خود تحلیل خواهد نمود همین اعتقاد است که طبایع ملت را بر ثبات اعمال مستقر میدارد ومکاره محتمله وارده را ارزشی نمیدهد . بلکه لباس فاخری ازجود وسخاوت وشهامت وشجاعت می‌پوشد وقیام میکند و تمام افراد را دعوت بعزت وبزرگواری کرده وارواح را از تخیلات ورکود وجمود بیرون می‌آورد ودر راه حق بیك سلسله عقاید محکم توجه مینماید و بفرمان حق وتأیید ونصرت پروردگار وبرای تحصیل رزق اقدام بکسب و کاری کند تا آنکه بر مرك تدریجی فائق آید و برای دفاع از حق و کلمه حق و مفهوم حقیقی است و ملت را بجامعه نشان دهد و آنچه خدا واجب فرمود بمردم عرضه دارد تا از زبونی وخواری بیرون آیند وازانفاق مال برای تحصیل عزت وحقیقت نترسند وازبیم فقر دچار وهم نشوند و مبانی مجد و عظمت الهی و ادامه اصول اجتماعی وتحکیم آن بکوشند . مسلمانان باین عقیده ممدوح و پسندیده که آمیخته بفضیلت است معتقد بوده و خدا در آیات خود فرموده « الذین قال لهم الناس ان الناس قدجمعوالکم فاخشوهم فزادهم ایماناً وقالوا حسبنا‌الله ونعم‌الوکیل . فانقلبوا بنعمته من‌الله وفضل لم یمسسهم سوء» با این فرمان خارج شدند و برکشور ها و اقطار جهان حمله نمودند وفتوحات متوالی وسلطه قدرت دینی خود را در تمام دنیا بسط دادند بطوریکه هر کجا وارد می شدند عقول آن مردم متحیر و خرد مندان باندیشه فرو می‌رفتند .

مسلمان دروعده های خود راستگواست زیرا پیامبر دروغگو نبوده وچیز عبثی نفرموده ومردم را براه راست هدایت وراهنمائی فرمود .

آیاتش که ازآسمان بزمین نازل شده تغییری پیدا نکرده وهیچیك از احکام ازبین نرفته .

خدا باطل‌را نفرستاد وبعداً هم نمی‌فرستد . خداوند میفرماید :

«ولقد کتبنافی الزبورمن بعد الذکران الارض یرثها عبادی الصالحون» و « والله العزة والرسوله وللمومنین» وکان حقاً علینا نصر المومنین» و «دین الحق لیظهره علی الدین کله وکفی بالله شهیداً » اینهارا خداوند در آیات محکم خود وعده داد و تبدیلی پیدا نمی کند و قابل تأویل هم نیست مگر آنکه راه‌را گم کنند و کلمات را تحریف نمایند و اینها را بامت مرده وعده داده است و خداوند جز وعده نصرت و عزت و اعلای کلمه وعده‌ای نداد وتاروز قیامت نیز راه را معین فرموده‌است .

برای عظمت زمانی معین نکرد و برای عزت حدی قائل نشد این‌ملتی که خداوند آنهارا ازجمعیت‌اندکی بوجود آورد ومقام بلندی برایشان‌فراهم آورد واقداماتشان‌را درکوه های بلند ثبت کرد وباعظمتی آنان را سربلند نمود بآنان هیبت داد و دلها را برعب انداخت وهر ذیروحی از ظهورشان بهراس افتاد وهرعقلی ازپیدایش آن در شگفتی ماند ومردم از این جهت هدایت شدند وگفتند مردمی که با خدا باشند خداوند هم بآنان خواهدبود.

دسته‌ای بیاری خدا برخاستند وبکتاب خدا هدایت گردیدند وخدا هم یاری نمود .

این ملت مردمی بودند که درآغازکار فاقد ذخائر ومهمات و اسلحه بودند وکشتار آنان معدود بود ولی بالاخره صفوف ملت‌هارا درهم‌شکستند وبدیار آنان شتافتند .

برج‌ها وخندق های مجوسان مانع پیشرفت مسلمانان نشد ، قلعه‌هاو سنگرهای رومیان مانع‌پیشرفت جوانان و دشـواری راهشان نگردیـد و اختلافات آب و هوا تأثیر نکرد ، هیبت ثروت و شکوه و جلال شهریاران و عظمت کاخ ها وتنوع صنعت احکام وقوانین ، نظام شرایع وسنگینی آنها و فنون سیاسی ملل هیچکدام مانع پیشرفت مسلمانان نشد .

بدیار کافران شتافتند وامورشان‌را بی‌اهمیت شمردند ودر نظر کسی نیامد که اینان مردم اندکی هستند .

ارکان دول بزرگ‌را متزلزل ساختند واسامی آنان‌را ازلوحه مجدو عظمت پاك نمودند ودراذهان عمومی هیجانی ایجاد کردند و در آن شورش ملت های کوچك را برای بزانو درآوردن ملت‌های بزرك عامل مهمی بشمار آوردند وباین وسیله عقاید دینی خودرا دردلهاجای دادند وبارعایت اصول واوامر دینی وعادات وشرایع ملل را شیفته خویش ساختند و باهمه ناتوانی بچنان عظمتی نایل گردیدند که هیچ ملتی بپایه آن نرسید ، آری ملتی که با خداوند عهد وپیمان نموده بود موفق شد وپاداش آنرا که تحصیل عظمت‌در دنیا وسعادت آخرت بود بدست آورد .

این ملت امروز تقریباً در حدود چهارصد ملیون ووسعت اراضی آن ازاتلانتیك تا اواسط چین میباشد که خاك آنها خوب وحاصل‌خیز وپرثروت است بااین وصف مشاهده می کنیم که دیار اسلامی خراب واموال مسلمانان راگرفته وازطرفی بیگانگان برآن غلبه پیدا کردند ، درنتیجه از هم متلاشی ودرمیان ملت ها تقسیم شدند وکشور اسلامی در چنین وضعی قطعه قطعه و شهرهایش تجزیه گردید .

دیگر نه چیزی باقی گذاشتند ونه امری اجراء میشود بطوریکه هر روز گرفتاری و آلودگی های بزرگان قوم بیشتر و عرصه زندگی برایشان تنگ ترمیشود وباندازه‌ای دچارناملایمات وپریشانی شده اند که ترسشان از امیدشان بیشتر است ، ملتی که روزگاری باآنهمه عظمت وبزرگی حکومت میکرد اکنون برای ادامه حیات خود جزیه میدهند و بزرگان اسلامی نیز بخاطر حفظ بقاء قدرت خویش بدول بیگانه توسل میجویند این چه مصیبت وکار زشتی است ؟آیا اینها بلائی‌نیست که نازل شده باشد ؟ علل این‌سقوط وانحطاط از چیست ؟!

آیـا میتوان تصور نمودکه وعـده های الهی فراموش شده است (معاذ الله) .

آیا از رحمت الهی مأیوس گردیدند وگمان می برند بما دروغ‌گفته شده است (نعوذ بالله) ؟ آیا تأکیداتی که در باره نصرت مسلمانان شـده تردید وشکی هست ؟ (هرگز) وچنین چیزی هرگز صحیح نخواهد بود.

بلکه برماست که بخود آئیم وخودراسرزنش وملامت کنیم نه دیگران را
چه خداوند بزرگ از نظر حصول بآرزوها وسیر تکامل راه وروشی را بما
نمود که بایداز آن پیروی کرد .

(ولن تجد لسنةالله تبديلا) خداوند بزرك هیچ ملتیرا ازاوج بزرگی
وعظمت به پستی وذلت نمیکشاند ونام آنرا ازلوح وجود پاك نمیکند مگر
آنکه از دستورات الهی سر پیچی نموده واوامر آنراکه بر اساس حکمت
وبلاغت است ندیده بگیرد .

پروردگار بزرك هیچ ملتی را از نعمت آسایش و راحت زندگی و
عزت و قدرت محروم نمیسازد مگر آن ملت چراغ عقل و فکر را بکناری
گذارد ونتواند بادیدگان باز بکارهای ملل سابق نگاه کند واز آنها عبرت
بگیرد که چگونه بااتخاذ روشهای غلط وانحراف بفلاکت وفنا کشیده شدند
ودر نتیجه بی احتیاطی وغفلت ودوری‌جستن ازروشهای عادلانه وعدم‌رعایت
اصول عقل وحکمت دچار چه سرنوشت نکبت‌باری گردیدند .

باری ملتی که در کارها راستی واستقامت نداشته وبجای سلامت‌نفس
وعفت وحقیقت پای بند شهوت وغرض بشود وبرای عظمت کلمه حق و اتحاد
واتفاق وبرادری نتواند وظائف خودرا بانجام برساند و بدنبال لذائذ آنی
رفته وهوسهای باطل وروش‌های غلط را پیروی نماید چنین افکار سخیف و
اراده‌های ضعیف همواره محکوم بوده وآدمی را بسوی مرگ میکشاند و
خداوند آنان را گناهکار میداند و زندگیشان را آئینه عبرت دیگران
قرار میدهد .

خداوند فضائل وثبات وپایداری وعظمت را زینت ملتی نمود که بحق
گرائیدند ونکبت وخواری‌راهم سزاوارملتی‌دانست که قابلیت اجرای‌دستور
الهی را نداشتند . این یك اصل کلی ودستور ثابتی است که بعلت اختلافات
بین ملل وفرقه‌ها تعاونی نیست .

حکمت وروش خداوند در ایجاد خلقت این است که عمرهارا محدود
ورزق و روزی تعیین نماید ، برماست بسوی دلهای خود برگردیم و روش
خودرا بسنجیم واز نظراخلاق ورفتار مدارك امتحانات خودرا بادقت‌مطالعه
کنیم وبوضع آنانی که قبل ازما ایمان آوردند بنگریم .

باید دید فقط توجه بروش گذشتگان پاك نهاد اکتفا میکند؟!
آیا پیش از آنکه ما خود را تغییر بدهیم خداوند تغییرمان خواهد داد؟ هرگز.
بلکه آنچه خداوند وعده داده تحقق می یابد در صورتیکه ما هم دست از تن پروری و کینه توزی برداریم و دراجرای امر الهی نزاع نکنیم وآنچه‌را هم که گذشتگان ما دوست داشته‌اند دوست بداریم ودراین راه تمرد نکنیم.

بسیار عجیب است که باداشتن اینهمه جمعیت باز هم نیازمندیم وعزت وعظمت ما تبدیل بخواری شد وازبزرگی بسوی انحطاط کشیده شدیم وبی نیازی ما بصورت بینوائی وبزرگواری ما بحالت عبودیت درآمد.

دریغا که جمعیت بسیاری که جامعه شرقیان را تشکیل میدهد در دفاع از وطن تلاش نمی کنند وبرای اینکه بزندگی دنیا دلبستگی دارند راضی نیستند زیادی دارائی ومال خودرا بخاطر حفظ عظمت اسلام مصرف نمایند وتصور می نمایند این زندگی برای آنان هزار سال دوام دارد وبهمین علت آنرا دوست دارند واو اینکه خوراکشان خواری و ذلت ولباسشان فقرو مسکنت وجایگاهشان پست وناچیز باشد!!

اتحاد عموم شرقیان بخصوص مسلمانان ازبین رفته ومردم کشور بصورت مردم غارت شده ای درآمده اند.

درشرق ودرغرب چنین وضعی حکمفرماست وممکن است روابط آنها بایکدیگر قطع گردد، نه به‌برادر خودتوجهی دارند ونه بامور همسایه‌علاقه بخرج میدهند نه تنها بدیگران علاقه‌ای ندارند بلکه بشعائردینی‌خودنیز بی اعتنا شدند وبرای آن احترامی قائل نیستند.

از حوزه خود دفاع نمی کنند وگرامی نمیدانند که جان خودرا فدا نمایند و اموال خویش را در راه آن بمصرف برسانند. لباس پرهیزکاران بتن کرده‌اند وبظاهر از خواست خداوند سخن برزبان میآورند اما درباطن بدنبال چیزهای‌دیگر میروند!!

آیا شایسته است که پروردگار را بحرف عبادت کنند نه‌بقلب؟
هرگاه باخوبی‌هاروبرو شوند اطمینان‌پیدا می کنندو هرگاه به‌فتنه‌ای گرفتار شدند بخویشتن بازمیگردند و درنتیجه‌در دنیا وآخرت زیان می بینند

پس از خداوند میخواهیم که مارا حمایت و براه راست هدایت نماید « فهو حسبنا ونعم الوکیل » پدران ما وارواح نیاکان ما از فرزندان ناخلف خود گله دارند و بزبان حال میگویند : بفتوحات ما افتخار می کنید ولی از کشور خود دست کشیدید وگذشتید و در این راه چه خطرات و مهالك را تحمل نمودید ؟!

خجالت نکشیدید واندوهگین نشدید و جنبشی و نهضتی برپا نکردید وسخنی هم نگفتید ؟!

بردباری واستقامت مارا می ستائید وشجاعت مارا که همواره باتوکل بخدا وبه پیروی ازروش حضرت رسول (ص) بوده است افتخار خودمی شمارید درصورتیکه شما در پیشگاه ارواح سرافکنده و شرمسار هستید و از نـظر اخلاق وصفات هیچگاه با ما نزدیك نیستید واز خدا دور شدید و ایمانتان کم شده وکمترپیرو عقاید رسول الله (ص) بوده اید ، افتخار می کنید که ماباصول دین ویقین پای بند بوده ایم وخود را ملزم باجرای احکام خدا دانسته و با رعایت آن روابط ملل اسلامی را برپایه محکمی استوار ساخته ایم.

آری ، ما چنین بودیم ولی بشما چه مربوط است وبرای شما جامعه ای در بین نیست.

مگر تنها باداشتن عقیده دینی آنهم بدون عمل ، دینی باقی می ماند؟ آشنائی ها مابین شما از بین رفته وبصورت زننده ای از همدیگر دور گشتید ، دانشمندان شما که باید پای بند بحفظ عقاید بوده و از نظر پیوند روابط و مناسبات جامعه وهدایت وراهنمائی مردم کوشش مجدانه نمایند زندگی خشك وبی روحی دارند، عالم ترك از عالم حجاز خبر ندارد وعالم هند ازشناسائی و شئون دانشمندان افغانی بی خبر ست .

همین قسم هم سایر علماء و دانشمندان ما در میان افراد جامعه قرار ندارند مگر برای انجام مقاصد معینی یاروی غرض !

در هیئت اجتمـاع شما وحدتی نیست بلکه نسبتی هم باهم ندارنـد و هر کسی خودرا می بیند ودیگران را ندیده می پندارد ، گویا اجزاء منفصل ویا عضو جدا شده ای هستند .

افتخار میکنند که ما واجد صفات عالی ودارای عقل ، آزادی فکر ،

ووقار وفرو تنی وبلند همتی و صبر وبرد باری و شجاعت بوده و همواره بخاطر تحصیل عظمت راستگوئی و امانت وسلامت فکر و عفو و مروت و حمیت وعدالت ومهربانی را پیشه خود ساخته‌ایم واز بخل و حسد نیز دوری جسته وخداوند متعال نیز برما منت گذاشت که چنین بودیم وچنان کردیم.

ای نوادگان ما چرا بسیاری از شما بنادانی وحسد وتکبر و لجاجت ومسخرگی ونیرنك وخیانت ودروغگوئی ونفاق مبتلا وگرفتار شدید.

آیا بااین صفات زشت دوست دارید که غالب بشوید وتعجب می کنید چگونه املاك شمارا گرفتند و خوار شدید ودر اینصورت چگونه میخواهید بما ضمیمه گردید درحالی که اخلاق و رفتار وروش شما باما تفاوت دارد و از هرجهت نیز مخالف عقیده ماست ، اینها نمونه‌ای از احساسات ارواح میباشد که از مناجات اجداد ونیاکان ما سرچشمه میگیرد وبواقعیت وصواب نزدیك بوده وحق وحقیقتی‌را دربر دارد.

ما چه دلیلی داریم خلف پدران خود باشیم ؟!

آیا میتوان باور کرد که هرگاه ما وارث اخلاق وفضائل عالی‌وپیرو آثار آنها می‌شدیم بروش وسیره گذشتگان بی‌اعتنا باشیم ؟!

واگر روش آنها را ادامه میدادیم و باخلاق آنها رفتار میکردیم ممکن بود باین‌آسانی‌میراث مارا ازبین‌ببرند وکشورمان بتصرف‌بیگانگان در آید ؟! در چنین وضعی میتوانیم ادعاکنیم که وارث گذشتگان خویش باشیم ؟

دعوای حقوق نوادگان درباره میراث اجداد درمحکمه جهان‌محتاج بدلایل وشواهدی‌است تا حکم آن صادر گردد وباید پیش‌ازهمه ثابت شود که مابزیور فضائل سلف آراسته هستیم وخود را نیز از هرجهت ملزم برعایت پیروی ازاخلاق وروش ودستورات نیاکان خویش میدانیم وگفتار و کردار آنان را سرمشق خود قرار داده‌ایم.

امیدواریم که باادای‌دلائل وشواهد موفق‌بشویم. دیگر اینهمه‌خواری که مارا گرفتار نموده بس‌است . بعد ازاین سخنان سید جمال الدین‌اندکی خاموش شد وگفت ، یکی ازشگفتی‌هائی که مارا نیز دچار شگفتی مینماید این است می‌بینیم مسلمانان باید بحکم شریعت اسلامی و دستورات صریحی

که از جانب خدا نازل گردیده موظف بحفظ و نگهداری کشور خود هستند وتفاوتی بین دور و نزدیك قائل بشوند و از نظر اختلافات نژادی و ملی هم هر گونه امتیازی‌را لغو نمایند وهمه‌مسلمانان مأمور اجرای چنین دستوراتی بوده وانجام آنها اختصاص بدسته معین ومشخصی ندارد .

گناهکار ترین مردم هم کسانی هستند که دست‌ازحمایت کشورخویش برداشته وزیر قدرت بیگانگان قرار بگیرند ومرتکب چنین گناه بزرگی بشوند ، باید در راه حفظ وحراست کشور جان نثار کنند وهستی و دارائی خود را برای رفع مشکلات اسلامی صرف نمایند ، وبهیچوجه درباره کسانی که در هرحال درصدد غلبه هستند مدارا ننمایند وکشوررا بخود اختصاص دهند . وبدانندکه در هرشرایطی برطبق دستورات شریعت اسلامی‌سروری وتفوق مسلمانان برمخالفان تأکید شده است .

هرگاه مسلمانان نتوانند تسلط و قدرت خود را حفظ و نگاهداری نمایند واجب میگردداز آن سامان مهاجرت اختیار کنند .

هریك از مسلمانان هاتف غیبی را احساس می کنندکه در دو طرف آنان قرار گرفته ودر باره انجام احکام اسلامی بآنان ندا میدهد واین‌هاتف غیبی همان الهامات دینی است .

بااینوصف‌می بینیم که اهل ایمان دراین روزها گرفتار نادانی وغفلت هستند وآنچه راکه برادران ما بدان دچار شدند متأثر نمیشوند و باآنکه می‌بینند در سراسر کشورهای اسلامی انقلابات وشورش های خونینی بوقوع پیوسته است ابداً متوجه درد های جامعه نیستند و درگرداب غفلت و نادانی دست وپا میزنند .

آری این ماجرای تیره بدبختی ها وحرکات سوء ادامه دارد و باید علل انحطاط را فهمید وبجریان آن واقف گردید واگرهمه عوامل‌رامتذکر بشویم بدرازامیکشد . وباختصار اشاره نمودیم .

شکی نیست که افکار خردمندانه و عقاید دینی و سایر معلومات و مدرکات ووجدانیات سبب‌بروز کردار انسانی است ، وهرگاه کاری که‌ادامه پیدا کند ودرذهن آدمی‌نقش بندد وتقویت‌گردد به ملکه واخلاق تعبیرمیشود وآثار ملکات وفضائل انسانی بروز میکند .

آری آدمی بفکر وعقیده بسته است که از آئینه عقل ونظر و مدرکات حواس سرچشمه میگیرد وتأثیر وانعکاس آن میباشد ، درك هرواقعیتی‌از فکر حادث میشود وهرفکر درذهن تداعی پیدا میکند وهر تداعی آدمی رابکوشش وامیدارد وآنگاه از عمل بفکر برمیگردد .

این حالات دور تسلسل دارد وتازمانیکه روح درتن است چنین فعل وانفعالاتی در فکر صورت می گیرد وهررشته‌ای ازآنها پایه دیگری‌خواهد بود «آخر فکر اول کار است»

در برادری و سایر نسبت‌های قرابت صورتی در عقل آدمی می‌ماند و اثری در اعتصابات ندارد مگر در موقع ضرورت و مقتضیاتی که بمنظور تأمین منافع خویشان ومردم پیش آید وباعث عصبانیت گردد واز زیان جلو گیری نماید ، بعد از مدتی که فاتح گردیـد نسبت خویشاوندی در دل جای می گیرد وبقیه ایام تعاونی بوجود میآید وکمك فامیلی روح‌را شادمان‌مینماید واز مصیبت و زیان نسبت بهم متأثر میشوند وکم کم این احساسات بصورت وجدانیات تجلی می یابد، مانند احساس تشنگی وگرسنگی دربعضی‌ها مشاهدات بیك امرطبیعی تعبیرمیشودوهرگاه موضوع حسب و نسب وبعدازثبوت قرابت فامیلی فراموش شوددیگرازضروریات زندگانی نیست مگرآنکه مـجددارو ابطی بر قرار گردد وتأکیدی در این باره بعمل آید یاآنکه صاحب نسب وحسب قدرت ومظاهری درغیر فامیل خود پیداکند یا ضرورت ایجاب نماید آنگاه آثار حسب و نسب هم از بین میرود وفقط در ذهن باقی می ماند ، یا درتاریخ و داستانها بیادگار خواهد ماند .

این است روابط نسبی که محکم‌ترین روابطدر قراردادهاودستورات وسایر معتقدات اجتماعی است ودر اجتماع انسانی تأثیر بسیاری دارد .

هرگاه در نتیجه ضرورت اینگونه روابط ها موجباتی برای جریحه دار شدن عواطف فراهم آید ویا در ذهن راه پیدا کند که‌روح آدمی‌را نیز مهیا سازد دیگر اثری ندارد و فقط در صورت عملی آماده میگردد و در هنگام یاد آوری بخاطر خواهد آمد .

بعدازآنکه این‌اصول رادانستیم وباتدبیردقت کردیم علت گوشه گیری

و بیحالی وسستی مسلمانان را خواهیم دانست و باآنکه از نظر حفظ دین استوار هستند بعلت همین خصائل است که نسبت به برادران مسلمان خود کمك نمی کنند.

در صورتیکه باید مسلمانان درعقاید دینی خود ثابت تر ازدیگران باشند چه آنکه بیشتر درجامعه مسلمانان بدون رعایت اصول دین وعدم پیروی ازعقیده دینی که بمنظور جلب منافع اجتماعی وجلوگیری از زیانها کمال اهمیت را دارد و لازمه آشنائی نیز حس و شعور است و بدبختانه فاقد آن میباشند بادامه این روش کارها برعکس شد وچیزی باقی نماند.

مگر قطع روابط و مناسبات در میان مردم وبروز جور و ستم و خرابی که آنهم شامل حال مسلمانان و دانشمندان اسلامی است ، نفرت و دوری در بین دانشمندان و شهرباران وامیران در همه جا حکمفرما شده و تعجب آور نیست که چرا ترك باافغانیها ویاباسایر مسلمانان ارتباطی ندارد در میان عموم مسلمانان روابط قطع گردیده بطوریکه میتوان گفت کهمردم دو شهر یادو طایفه هم باهمدیگر ارتباطی ندارند.

مگر در میان ملتهائی که نسبت بدیانت یکدیگر احساساتی نشان میدهند وپای بند معتقدات خویش بوده وگاهی همین علائق معنوی آنها را بهممربوط میسازد وباینترتیب کشورها وشهرها متفق میشوند و باهمدیگر آشنائی پیدا میکنند ،گاهی هم اینگونه بـرخوردها در موسم حج اتفاق میافتد وآدمیرا غمگین وافسرده میسازد.

ملت اسلام ملت بزرك ونیرومند ویاکی بود افسوس که عوارضی بر آن وارد آمد واجزاء آنرا پاشیده ساخت در نتیجه هر جزئی از آنراجدا دانستندو کم کم آثار انحلال وپاشیدگی درآن ظاهر گشت وملت اسلامیرا بسوی اضمحلال کشانید.

این ضعف وشکست در روابط اسلامی بر اثر ناموزونی مقام علم باخلافت پدید آمد واز زمان سلسله عباسیان یعنی بعد از مأمون وباخلافت او آغازگردید بدون آنکه توجهی بمقام و شرافت علمی نموده و بدین و اجتهاد وفروع آن آشنائی داشته باشند.

چنانچه خلفای راشدین آنرا بکار بردند. بالاخره بر اثر بروز این

حوادث یعنی آغاز قرن سوم هجری فرقه ها بوجود آمد و چنان شکاف و انشعابی در مسلمانان پیداشد که هیچیك از ادیان آنهمه پراکندگی رابخود ندید ، دردنباله آن نسبت بوحدت خلافت اختلافاتی پدید آمد وخلافت‌عباسی در بغداد وخلافت فاطمی در مصر ومغرب وامویان دراندلس تشکیل گردید، ملت اسلام بحال تفرقه افتاد وخلافت از وظیفه شهریاری کوچکتر شد ودر جامعه ابهت آن بکلی ازبین رفت ، طالبان مقام سلطنت و شهریاری همه گونه وسایل فرمانروائی را با قدرت وشوکت فـراهم ساختند و بهیچوجه توجه بشکوه مقام خلافت ننمودند تا روز بـروز اختلافاتشان رو بافزایش گذاشت وروابط ومناسباتشان بایکدیگر قطع گردید .

تاآنکه چنگیزیان وتیموریان ظهور نمودند ودر کشورهـای اسلامی دست بقتل وغارت زدند ومسلمانان را خوار کردند واتحاد اسلامی را برهم زدند و روابط شهریاران را نیز با دانشمندان پاره ساختند و هر کس بکار خود مشغول بود واز دیگران صرف نظر کرد .

گروه مسلمانان‌بجمعیت‌اندکی تبدیل گردید و مردم بصورت‌فرقه‌های مختلف‌درآمدند وهر فرقه‌ای ادعای‌شهریاری‌داشت یامذهب جدیدی‌آوردند ولی عقایدی که آدمی را بوحدت ویگانگی نزدیك میکرد رو به نـاتوانی نهاد وآنچه‌را که ازصورذهنی‌ودرعالم خیال در خاطره‌ها باقی مانده‌آثاری از تأسف وتأثر است که در طول سال های متمادی ودر اثر مصائب با آن مواجه میشوند وحسرت میخورند واین اندوه فقط برای مرده‌ها خوب است که نمی‌توانند جنبشی برپا کرده دفع آشوب وخطر نمایند .

بردانشمندان است برای حق وراثت که شارع اسلام مزیتی برای‌آن قائل گردیده قیام کنند وبرای جبران شکست‌ها و محرومیت و ایجاد روابط دینی و رفع هرگونـه اختلافات مذهبی نهضتی بوجود آورنـد و بر حسب دستورات‌دینی‌در راه‌اتفاق‌بکوشند وجلسات‌اتحادیه‌خودرا درمساجد ومدارس تشکیل‌دهندتاهرمسجد ومدرسه‌ای مرکزهمفکری ویگانگی‌بشود وهریك از اتحادیه‌ها بصورت حلقه های‌زنجیری‌بهم به پیوندندتاهرگاه یکی‌ازآنهاتکانی خورد همه‌آنها بحرکت بیایند ، باید دانشمندان وخطباء و پیشوایان اسلامی

مراکزی بمنظور سخن رانی و راهنمائی آنان در راه رفع اختلافات و بر قراری اتحادویگانگی درتمام کشورهای جهان تهیه کنند ودرکارهای عمومی ودرکلیه شئون اجتماعی بسوی قرآن واحادیث آسمانی بروند وهمه در یك جا گرد آیند و در یك نقطه از زمین مقدس جمع بشوند و شریفترین جاها (بیت‌الله حرام)را برای کسب عظمت خود وحفظ دین اسلام انتخاب کنند واز گزند بدخواهان درامان باشند و حوائج ملت‌را در هنگام بروز حوادث و دخالت بیگانگان‌انجام داده ودرنشر دانش وفرهنك وروشن نمودن اذهان عمومی اهتمام کنند و دیانت را از آلودگی بدعت های خطرناك محفوظ بدارند و کار ها را بر حسب مراتب شخصیت علمی معین و مقرر دارند و هرگاه بدبختی بروز نمود و جامعه با اشاعه آن مورد تهدید قرار گرفت فوراً در صدد جلوگیری برآیند و برای آنهائی که بصیرت و آشنائی بیشتری درامور دین دارند وبقدرت دین وعظمت واقتدار اسلام واقفندترسی دربرطرف کردن حوادث نیست و بعدگفت خیلی متأثرم از اینکه دانشمندان وخردمندان مسلمان متوجه این حقایق که برای وصول بمقصود نزدیکترین راههاست نیستندوامیدوارم که صاحبان عزت وحمیت وشهریاران ودانشمندان مسلمان را متوجه سازند و آنان را یاری نمایند تا همه اتحاد و اتفاق پیدا کنند .

برای اجرای این مقصود چه اشکالی دارد که مبلغین بنقاط دور و دراز فرستاده شوند وبرای مدتی‌دریك نقطه سکونت اختیار نموده درباره احوال جامعه تحقیق و مطالعه بعمل آورند تاأجر دنیا و آخرت نصیب همه بشود و از زیانی که متوجه اسلام است جلوگیری گردد و با اقدام بچنین اعمالی فرائض خودرا بجای آورده تا وقتی باقی و آرزوئی در سر دارند بتوانند در راه مقاصد ملی خدمتی نموده وسعادتی‌برای جامعه اسلامی‌فراهم آورند .

۲۰ - عدالت اجتماعی در اسلام

سید میگفت شکی نیست که عدالت از اشرف صفات و بزرگترین فضائل انسانی است که حفظ حقوق اجتماع وتحکیم پایه‌های کشور براساس آن قراردارد ، هرگاه در جامعه‌ای عدالت حکمفرما گردد بین جور وستم و خرابی و روش هیئت اجتماع تعادلی بوجود میآید .

اگر بخواهیم صفحات تاریخی راکه در دسترس ماست ورق بزیم و بجستجو پردازیم « گرچه اوراق متفرقه تاریخی باشد » خواهیم دید که رومیان وآشوریان و معاصران آنان یعنی مصریان وبعداز آنان تاتارها و دیگران وشهریان قوم همواره درجهانگشائی خود یکی از این دوحالت را داشتند، یاباگردآوردن غنائم‌ازراه جنك وخونریزی کشورگشائی‌میکردند ومانند تندباد روزگار گذاشتند وگذشتند وپس‌از مرگشان بازماندگانشان فرماندهان خاندان آنان برای ادامه جهانگشائی وحفظ اقتدار خویش بجنك می‌پرداختند، یاآنکه سرداران فاتحی که دوستدارحکمت و عدالت بودند و حکیمان ووزیران باتدبیری در اداره امور کشور شرکت داشتند بنای کشور را برپایه عدالت قرار داده و مدتها حکومتشان پایدار ماند ولی همینکه قواعد عدل وداد روبه تزلزل نهاد و از پیروی آن روش دست برداشتند تغییراتی درمضامین عدالت دادند ومزایای آنرا ازبین بردند که درنتیجه اثر نامطلوبی بجای میگذاشت و کشور را رفته رفته بسوی انقراض کشانید و اساسش ازهم پاشیده گردید و جوروستم زیاد شد وکاخ عدالت فروریخت ، اگر بدوران فرمانروائی شهریاران نظر بیفکنیم وباعمال گذشته آنها دقیق بشویم و به بینیم چه‌آثار خوبی از خود بیادگار گذاشته‌اند خواهیم دید که برای شهریاران دادگستر کلمه عدالت مفهوم ذاتی داشت وبهمین جهت‌هم اثرش پایدار ومردم نیزبدان علاقمند بودند وهمواره نام آنانرا به‌بزرگی و عظمت برزبان میراندند ، داستان انوشیروان کسری و انحراف ایوانش بهترین نشانه عدالت خواهی بود وکسی هم مانع چنین‌افکاری نبود و تنها دوستی بعدالت بودکه فطرتاً علاقه‌اش را نسبت بآن برمی‌انگیخت وبهترین وبلیغ‌ترین مثال‌را دراین باره فاروق عمر زده است که بعمروبن‌عاص‌نوشت -

« آیا کسری ازما عادل‌تر است» این‌نامه خلیفه ثانی در هنگامی نوشته شد که عمروعاص دیواری را ازشخص یهودی بزور وفشار وبدون‌جلب‌رضایتش برای بنای مسجد گرفت وخراب کرد واین داستان‌هم معروف‌شد .

اینها بهترین مثال‌ونمونه عدالت‌خواهی وستمکاری است زیرا بعضی ازشهریاران تظاهر بعدل‌وداد میکردند ودرنتیجه عدالت ازبین میرفت وبانام شهریاران بفراموشی سپرده میشد وآثار پسندیده‌ای ازآنان بجای نمی‌ماند که این خود دلیل افراط درکارها وسستی وزبونی اراده است .

چنانچه یکی از شهریاران ساسانی چنین‌کاری انجام داد و میگویند هنگامی که خسرو پرویز بدهٔ‌ای وارد شد و دختر زیبائی را دید که جمالش فتنه جانش گردید وآرزوداشت که آنرا درقلب‌خود جای‌دهد، عشق‌سرشاری بوی پیدا نمود ودستور داد خراج آن ده را بخاطر آن دختر به‌بخشند وبر دهاتیان جور و ستم روا مدارند و بمردم آنسامان نعمت سرشاری ارزانی دارند . هرگاه بهای خانه پیرزنی راکه انوشیروان کسری ایوان مدائن را بخاطر آن منحرف ساخت با اموال و خراجی راکه خسروپرویز بخاطر آن دخترك پریرو بخشید یانثار کرد مقایسه کنیم وبسنجیم خواهیم دید به نسبت خردلی است در برابر خروارها ! ...

چه‌آنکه کار خسروپرویز فقط در نزد مردم آن‌ده بسیار خوش‌آیند بود وآنرا عدالت وبخشش و کرامت می‌پنداشتند ولی از آنجا که بخشش و عدالت ظاهری‌وی تنها بخاطرعشق وبرای دختری بود پس‌نمیتوان نام آنرا عدالت اجتماعی گذاشت واین تظاهر ثمره خوبی ببار نیاورد ونمونه زیبائی هم نبود وخسروپرویز یادگار خوبی ازخویش بجای نگذاشت وبهمین دلیل خاطره آن‌بخشش‌ها باخود او ازیاد برفت وهدف ومقصودش‌هم ازاعمالش که جنبه عدالت‌خواهی نداشت نیست ونابود گردید، اماکار کسری‌انوشیروان گرچه کارساده وبی‌آلایشی بود ولی نتایج بسیار بزرگی دارد زیرا راضی نشد پیرزن بینوائی را بخاطر زیبائی کاخ مدائن برنجاند و آزرده سازد و ترجیح داد ایوان مدائن با همان عیوب و نقص باقی بماند ، عدالت کسری انوشیروان ثمره خوبی داد که یکی‌از عادل‌ترین خلفای راشدی وبزرگترین خلفای اسلامی را باآن تهدید نمود ، البته اینگونه عدالت‌ها همیشه پایدار می‌ماند وبرای بشر بهترین وآموزنده‌ترین درس زندگی و نمودارترین

عبرت و یادگار خواهد بود .

مورخان فرهنگی و دیگران عدالت فاتحان اسلامی را در بارهٔ زنان و کودکان و پیرمردان و پیرزنان توجه بسیاری دارند و وصیت‌های ابوبکر و و عمر و امیرالمومنین علی علیه‌السلام و سیرت خلفای امویان و عباسیان و فرماندهان لشکررا بزبانهای خود ترجمه و نشر نمودند تاجامعه غرب بروش واصول اخلاقی پیشوایان اسلامی آشنائی پیدا کرد و ازعدالت خواهی و مهربانی‌های آنان بااسرای جنگی و طرز اجرای عدالتشان آگاه گردید ، نه‌غرضی درکارها بود ونه غروری بلکه عدالت را لازم وواجب میدانستندو مردم را به شریعت محمدی دعوت مینمودند وهمان آثار نیك بهترین نمونه یادگاراست که درجهان پایدارمانده واز آن نتیجه معکوس و غیر منتظره‌ای پدید نیامد .

این مباحث را فرنگیان در تاریخ خود به تفصیل نوشته‌اند ، مثلا فتوحاتی راکه شهریاران آل‌عثمان نمودند ازراه غرور وشدت بود و رحم ومروت آنان نیز عرضی وازنظر ظاهرسازی بود ، ازاین‌رو وقتی بیگانگان وارد عثمانی شدند بافروتنی وجلب عواطف شهریاران عثمانی درمحاکمات برای بیگانگان مترجم تهیه میکردند و این گذشت شهریاران عثمانی کوچکترین توجهی بود که بقول خود نسبت به بیگانگان مبذول میداشتند وهنگامیکه قدرت وزور ونیروی دولت عثمانی ازبین‌رفت وآثار ناتوانی‌در کشورنمودارگردیدآن رحم وعدالت ظاهری که درباره بیگانگان معمول و باصطلاح بصورت ترحم وبخشش درآمده بود بعنوان امتیاز حکومت‌ظاهر گشت وقضیه برعکس شد ونتیجه غیرمنتظره‌ای داد رحمت زحمت ببارآورد وبیگانه درکشور اسلامی حرمت واحترامی بدست آورد وبدون گفتگو برای انجام هرکاری آزاد شدند .

در صورتیکه اگر عدالت اجتماعی‌را رعایت و دستورات اسلامی را اجرا میکردند وجاه طلبی‌وغرور وخودخواهی‌را بدور می انداختند ووسایل آسایش ومساوات را برای تمام افراد جامعه فراهم میآوردند و همه افراد ملت وبیگانگان‌را درمقابل عدالت اسلامی برابر میدانستند دیگر احتیاجی نداشت که به‌بیگانگان امتیازاتی‌داده شود که‌فقط برای‌حفظ تفوق کنسول‌ها وحق قضاوت‌آنها باشد وبراثر چنین امتیازاتی حقوق مردم را پایمال کنند!

یکی از موجزترین و رساترین وصیت های عمر بفرماندهان لشگر وصایائی بود که به سعدبن مالك بن وهب که برای جنك بسوی عراق میرفت داده و گفت :

مغرور نشوید که من دائی حضرت رسول (ص) وهم‌نشین پیامبرهستم چه خداوند زشتی‌را بزشتی پاك نمی‌فرماید ولی خوبی‌ها زشتی‌را پاك‌میکند مابین مردم و خداهم هیچ نسبت و قرابتی نیست مگر اطاعت بخداوند زیرا خدای‌بزرك پروردگار همه است وباید اورا عبادت نمود و برتری وتفوق‌هم باسلامت و اطاعت میباشد . چگونه حضرت رسول دستورات الهی را اجرا کردشما هم اجرا کنید وبرشمالازم‌است که‌درکارها صابر باشید .

هنگامی که عتبةبن غزوان بسوی بصره میرفت عمرباو وصیت کرد :

ای عتبه ! من ترابرای کشور هند که قطعه ای ازقطعات دشمن است میگمارم وازخداوند میخواهم که دراین‌سفر یارومددکار توباشد تادر هنگام فرمانروائی‌خود پرهیزکار باشی، برتو است که با نفس خود ستیزه نمائی و از کبر وغرور برحذرباشی که برادرت را بتو بدبین میسازد .

بارسول‌خدا هم‌نشین بودم ولی هنگام خواری ومذلت گرامیش داشتم و هنگام ناتوانی به توانائیش کمك کـردم تا آنکه امیر مقتدر و رهبر و فرماندهی بزرك گشت .

حال‌میگویم دراجرای اوامراسلام کوشش‌نما تااوامرت را قبول کنند زنهارکه نعمت مقام و جاه ترا مغرور و سرمست نسازد و در نتیجه خوار و زیردست نشوی، سعی کن قدر نعمت را بشناسی تا از معصیت دور شوی باید بدانی که در غیر اینصورت تدریجا فریب خورده کم کم بجهنم دره خواهی رفت پناه می‌برم بخدا !!

مردم بسوی‌خدا روی میآورند ومی‌شتابند تادنیای‌آنان آباد و آسوده باشد زیرا آنرا میخواهند اما پس‌ازآن خدارا ترك‌گفته وفراموش میکنند وبدنیا دل، می‌بندندونمیخواهند آنرا ترك نمایند .

از کشتارگاه ستمکاران به‌پرهیز .

آری عمر قوانینی تهیه‌کرد که احکام آن بهترین نتایج اجتماعی و سیاست‌را دربر داشت وهمه مردم با وجود اختلاف مشرب آن را انجام می دادند عدالت حکام را در (چهار کلمه) خلاصه کرده بود و همه مورد توجه

قرار میدادند و فاروق آن کلمات را به مغیرة بن شعبه در زمانی که بسمت والی انتخابش کرده بود گفت «پرهیزکاران را تأمین بده و اشرار را بترسان» ایجاز فرمان عزل امیر و برگزاری بامیری دیگر که بزرگترین گناهی را مرتکب شده معزول گردید و لازم بود برای ارتکاب آن تعقیب شود از یك سطر تجاوز ننمود و اینك آن نوشته‌ای که عمر به‌مغیرة بن شعبه فرستاده است .

(اما بعد . خبر بزرگی بمن رسید اباموسی را بسمت امارت فرستادم حکومت دردست تواست بزودی باو بسپار) همین قسم درطی کلمات کوتاه و قصاری که از عدالت مطلق سرچشمه میگرفت و از آغاز تاپایانش بهترین درس اخلاق بود وسبب بالابردن میزان فهم وشعور بشمار میرفت رفتار می نمود اینك آنچه‌را بعمرو بن عاص گفته این است :

خداوند مردم‌را آزاد آفریده چرا آنان‌را بنده می کنید ؟

این جملات هم ازخطابه‌های او است:

(ای‌مردم ! عمالی برای شما نفرستادم که بشما سیلی بزنند و اموال شمارا تصرف نمایند بلکه آنان‌را فرستادم که باشما کار کنند و راهنمای شما باشند هرگاه غیر از این رفتار نمایند بگوئید سوگند بآن کسی جانم در دست اوست اورا ازشما جدا میسازم ، مبادا مسلمانان رابزنید تاخوارشوند ونه آنان را ستایش کنید که فتنه برانگیزانند ، حقوق آنانان‌را ضایع نکنید تاکافر بشوند و در جنگل آنها را فرود نیاورید که آنجارا پایمال نمایند ، چه پس از ورود عرب بجنگل از آب سرد و هوای گوارا و سایه درختان بهره‌مند میشوند ودرنتیجه زندگی آرام وآسوده پیدا می کنند و عزت نفس وبزرگواری خودرا ازدست میدهند وآن افکاربلند ازسرشان خارج میشود وحرارت وغرور سربازی‌ازآنان محومیگردد اینهارا من برای‌آنان‌میخواهم)

مسلمانان ازنصایح واندرزهای او پیروی مینمودند و افکار روشن و حقیقت گفتار داشتند وبرای بیداری مردم مسلمان وبالابردن حسن تدبیرشان کوشش میکردند .

بایند وحکمت وحسن‌بیان اعجاز داشتند تادولت وملت‌اسلام باعظمت وسرفرازی ونشاط پایدار ماند تاآنکه دورهٔ قهقرا و انحطاط فرا رسید و

زبان وحسن بیان وبلاغت و فصاحت آنان سلب گردید و با الفاظ رکیك و انتخاب معانی زشت دچار گرفتاری شدند که بکلی ازفهم مطالب عاجز و بی بهره ماندند .

احتیاجی بایراد مثال نداریم زیرا معاصرین‌ما مبتلا به‌بیماری(زبان) هستند ، روزی که برای نماز جمعه بمسجد جامع بصره وارد شدم بی نهایت شرمنده ومتأثر گردیدم وانتظار نداشتم خطیبی را به‌بینم که یك کلمه عربی ازروی نوشته های خود ایراد کنند ، وقتی دانستم کتاب سیبویه را بصریان و کوفیان غرق کردند به سیبویه ترحم آوردم ولی آنان خودشان هم با کتاب بقعر دریا رفتند اینها از حیث تشریح صفات اعراب‌بود اما از لحاظ معنی باید بخداوند شکایت کرد زیرا منبر خطابه‌ای که حضرت رسول (ص) در مساجد بنانهاد تابمنظور تعلیم مسلمانان بکار برده شود واز نظر بیداری و تحریك مردم باتحاد ویگانگی وتحصیل سعادت دوجهان مورد استفاده قرار گیرد و برروی منابر بصره وکوفه یعنی جایگاه امیرالمومنین علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام وسایر بزرگان صحابه وتابعان او که دربلاغت وبزرگی وجوانمردی و فصاحت بیان ارزش بسیاری داشتند اکنون نادان ترین مردم عرب وعجم برروی آن‌منابر قرارگرفته خطابه می‌خوانند !!

در باره خطابه آنان‌هم جز اینکه بگوئیم (گل لطیفشان از عرق شریفشان باز میشود) ! چیزی دربر ندارد ، البته بسیاری از خطباء کشور روی منبر چنین وضعی را دارا هستند فلاحول ولاقوة الا بالله .

۲۱- سر تقدم و موفقیت دول اسلامی چه بودو علل انحطاطش چیست ؟

تشکیلات هیچ دولت وحکومتی نمیتواند با فراغت استقرار پیدا کند مگر باتکاء به دو قدرت ، یکی قدرت ملی که عموم مردم را باتحاد ووحدت ویگانگی وفتح وغلبه بدشمن دعوت میکند واحساسات وغرور ملی‌را برمی‌انگیزد . قدرت دیگر ایجاد نیروی ایمان است که درادای دین بجای قدرت ملی اتحاد کلمه را بوجود میآورد و یگانگی و تفوق خود را بر مخالفان و دشمنان تحمیل میکند .

هرگاه تاریخ پیش از اسلام را ورق بزنیم خواهیم دید که ملت‌عرب دارای قدرت ملی و بزرگی وعظمت فراوانی بود اما باوجود چنین مشکلی نمیتوانست حکومتی تشکیل داده یاپادشاهی انتخاب نماید ونیروهای اجتماعی را نزد خود متمرکز سازد .

علت این امر پاشیدگی قبائل وتشکیل جمعیت های کوچك و فراهم آوردن يك قدرت ملی بمنظور سرکوبی قبائل دیگر و غلبه بر آنان بودبا این اوضاع واحوال ملت‌های عرب نتوانست از نیروی ملی خود استفاده کند بلکه برعکس درنتیجه متمرکزنبودن قدرت وپراکندگی ، زیانهای بسیاری دیدند وآنقدر در این حالت ، حالتی که صورت خودکشی با اسلحه خویش داشت بسربرد تاناچارگردید توجه خودرا بتمرکزقوای‌ملی‌معطوف بدارد و باتشخیص این‌ضرورت موجبات تحصیل‌قدرت‌وغلبه‌بردیگران‌را فراهم سازد .

در زمانیکه اعراب‌در چنین‌حالتی بسر می بردند آفتاب اسلام‌طلوع نمود وقبایل مختلفی‌را که اسیر هوا وهوس گردیده وهريك باتعصبات‌شدیدی نسبت بیکدیگرحمله میکردند وناسزا میگفتند بدین اسلام فرا خوانده شدند تا هوی و هوس و عداوت و کینه توزیهارا کنارگذاشته در لوای دین اسلام اتحاد کلمه پیدا کنند .

البته باظهور اسلام تعصبات قبایل از بین رفت وبجای غرور و خود خواهی‌هادین اسلام بااستقرارعدالت ومساوات وآزادی عواطف واحساسات پاکی در مردم بوجود آورد و آنها را بعزت نفس و شرافت انسانی آشنا کرد وطولی نکشید اعراب باهوش ذاتی‌وذهن تندی که داشتند در روح‌خود احساس راحتی نموده ودعوت اسلامی‌را ازصمیم قلب قبول و حقانیت آنرا تصدیق وتأیید کردند و باعزم و اراده راسخ نسبت بـه تشیید مبانی اسلام کوشیدند وفوج وفوج بدین اسلام در آمدند .

در نتیجه همان قدرتی‌را که اعراب پیش از اسلام بصورت فردی در آورده واساس آنهاراازهم پاشیده‌بود باردیگر باقبول دین اسلام‌متمرکز گردید ودلهارا بهم نزدیك ساخت ویگانگی ووحدتی برقرار نمود .

پس از آنکه قدرت متشکلی بـوجود آوردند تدریجا بکشورها و شهرهای دیگر توجه پیدا کردند وسایرملل‌را نیز بقبول اسلام دعوت‌نمودند وشهریاران بزرگی‌را مطیع خود ساختند و تاج و تخت کسری را ضعیف و بسیاری از اراضی‌آباد جهان‌را بالشکرکشی فتح نمودند و سراسر سرزمین های متصرفی‌را در پرتو دین اسلام پر ازعدل وداد نمودند ودر مدت کمتر از هشتاد سال‌از کوه پیرنه که فاصله بین‌اسپانیا وفرانسه است تادیوارچین‌را بتصرف اسلام در آوردند .

بهمین‌نحو اسلام‌باعظمت واقتدار درسراسر کشورهای جهان گسترش می‌یافت ودر دوره خلفای راشدین وامویان وعباسیان تاعصر هارون‌الرشید ومأمون باوج کمال رسید ، پس ازآن‌تاچندی متوقف شد واز آن به بعد نیز رو بانحطاط وقهقرا گذاشتندوکار بجائی کشید که دیگر عظمت وجلالی برای دول اسلامی باقی نماند مگر شکل ظاهری آن که با القاب و عبارات بی‌معنی زینت یافته بود و درست قضایا را برعکس جلوه میداد . آیا این انحطاط و سیر قهقرائی بدون سبب وعلت شد ؟!

آیـا بـر اثر کمیت مـردم مسلمان این انحطـاط ، پیش آمـد ؟!
نه ، بلکه در دوره انحطاط ، عده مسلمانان بیشتر از دوره عظمت و عزت اسلام بود وفقط بایدگفت بزرگترین سبب و مهمترین عوامل انقراض

وشکست نهضت اسلامی وعظمت و بزرگواری آن غفلت و ناآگاهی آنان بود که ترك حکمت دینی کردندودستورات اسلامی‌را بکار نه بردند درحالی که در سایه دین اسلام بآرزوهای قلبی خود رسیدند وتفرقه وپراکندگی‌را باتحاد کلمه پیوند دادندواینها بود که‌برای عظمت کشور مهمتر از قدرت ملی محسوب میگردید .

آری هنگامیکه جهل وغفلت در خلفا زیاد شد واز علمی که آنانرا بحقیقت دین وحکمت آشنا میکرد دوری‌جستند پایه واساس قدرتشان بکلی متزلزل گردید وبابروزاینگونه روش‌های ناپسند نه تنها فرماندهان وسران مقتدر نیروهای ملی خود را از دست دادند و قدرتشان متلاشی شد بلکه تعصبات قبایل و قدرت دینی آنـان هـم بـاقی نماند تا جلوی بعضی از تند رویها را بگیرد و از شدت اعمال زشت بکاهد ، باندازه‌ای ضعف و ناتوانی در میان ملل مسلمان زیاد شد که بیگانگان فرصت دادکـه از اختلافات موجود استفاده نمایند وبسیاری از افراد پست ونادرست‌را که‌سمت بندگی‌داشتند بمقامات‌عالی بگمارند وآنهارا درامور مالی‌ومباشرت مداخله دهند وباین ترتیب اموال دولتی را تصرف و صرف هوی و هوس کردند و چون خلفای اسلامی فاقد نیروی ملی و قدرت دینی شده بودند بدبختانه روی ضعف و ناچاری بانحطاط کشیده شدند و محکوم بانقراض وشکست گردیدند!

باید دانست که کسی ظلمی بآنـان روا نداشته بلکه خـود شان بخود ستم روا داشتند ، چنانکه می بینیم در آغاز تشکیلات کشوری صدر اسلام مردم برای حفظ کشور خود دارای غرور ملی بودند و بهیچیك از بیگانگان اجازه دخالت در کارهای حساس دولتی داده نمی‌شد .

برعکس دوره‌قهقراء که طلیعه‌آن بااستخدام بیگانگانی‌آغاز گردید که دارای صفات نادرست بوده وباتملق و دوروئی وچاپلوسی خوگرفته و ازهر حیث دچار مسکنت بودند .

خلاصه آنهائی که‌اخلاقاً وطن پرست بودند وبرای اداره امور کشور وصلاحیت رسیدگی بامورا داشتند ومیتوانستند بالیاقت وشایستگی مراتب

دولتی را به پیمایند از دخالت در کارها ممنوع گردیدند و بر کنار شدند تا آنکه کشورهای اسلامی با دست بیگانگان سقوط کرد چنانکه در تاریخ مثالهای بسیار زنده‌ائی مانند داستان افشین و دیالمه و دیگران بجای مانده است.

ماجرائی که در دورهٔ تأسیس وانحطاط دول اعراب اسلامی اتفاق افتاد عیناً در دورهٔ عثمانی و سایر دول روی داده که بذکر آن اشاره خواهد شد.

۲۲ـ نگاهی باوضاع واحوال هند و مصر و ایران و افغان

سید گفت : جای بسی تعجب است با آنکه کشور های اسلامی بیکدیگر متصل و مربوط گردیده و پیوند یافته از اخبار یکدیگر هیچگونه اطلاعی نداشتند !

افغانی کمتر اهتمامی درباره بدست آوردن اخبار واطلاعات مربوط به برادرش ایرانی نشان میداد و هردوی آنها بطور کلی از اوضاع و احوال هندوستان بی‌اطلاع ماندند وازاین بی‌خبری‌چه زیانها که دیدند درصورتیکه می توانستند فرصت‌را مغتنم شمرده از برقراری روابط وهمبستگی‌هااستفاده کنند وخودرا برای هرگونه پیشرفت وترقیاتی آماده سازند ، باتوجه بهمین اوضاع واحوال بود که وقتی درسال ۱۸٦۰ انقلابی درهندوستان روی داد خبرآن نه‌بایران رسید ونه بافغان، مگر بعد ازآنکه آتش‌انقلاب‌خاموش‌شد. همین‌قسم هم هندی‌ها از سایر برادران مسلمان خویش که در شرق و مغرب جهان پراکنده هستند بی‌اطلاع بودند وازچگونگی آنان ووضع زندگیشان خبری نداشتند ، ترك و مغربی از تونسی و جزائری ومراکشی بی‌خبر بود وفقط میدانستند که در دنیا قطعه‌ای‌را بنام هند میخوانند و درآن چندین مليون مسلمان دارد و هندیان میدانستند که در کره زمین دولتی بنام دولت عثمانی وجود داشت که یك دولت اسلامی بود وهرگاه ازنیرو وقدرت‌آنان خبری بدست میآوردند بی‌اندازه خوشحال می‌شدند که از راه دوستی وجلب عواطف واحساساتشان حکام ستمکار را خورده وباخونشان خمیر تهیه کنند ، بااین ترتیب می بینیم عالم اسلام از جور وستمی که برپیکرش وارد میآمد اطلاع ندارند و هریك به تنهائی ناچار بودند تنها بوضع خود توجه داشته باشند من هرقسمتی از جهان راکه سیاحت نموده ودرکشور های اسلامی گردش کرده‌ام کمتر اطلاع اساسی از هندوستان داشتند و داناترین کسانی هم که بهندوستان آشنائی داشتند این اندازه بود که هندوستان کشوری‌است که درزیر قدرت بریتانیا قرارداشت وهندیان بامسلمان بدرفتاری‌میکردند!!

هندوستان یك گوهر گرانبهائی از قطعه آسیا است که‌از قدیم‌ترین زمانها مورد توجه جهانگیران و شهریاران بزرك مانند اسکندر کبیر بود

که از راه شمال مظفرانه وارد هند گردید و ازراه سرخس که دروازه هند بشمار میرود واز راه محمره (خرمشهر) بصره وبندر عباس و بلوچستان لشکر اسلامی بخاك هندوستان وارد شد مانند همان لشکر که حجاج بن یوسف سند وبخارا وکابل وهندرا متصرف شده بود.

در قرون وسطی سلطان محمود غزنوی آن شهریار بزرك وبلندهمتی که فتوحات وجنگهای هند نموداری از بزرگی اوست هنگامیکه بالشکریانش بقلب هندوستان می‌شتافت ونزدیك بود براثر تشنگی وبی‌آبی همه بهلاکت برسند خادم مخصوصش در نزدیکی آن سامان آبی پیدا کرد و اهتمامی داشت که بپادشاه برساند، سلطان محمود غزنوی پس از آنکه آب‌را گرفت جلوی لشکریانش بروی زمین ریخت وخطاب بآنان گفت:

درصورتیکه لشکر بهلاکت برسند از زندگانی خیری نمی‌بینم واگر لشکر من بسلامت این راه را بپایان برسانند در مرك من فضیلتی است!

لشکریان از این سخنان شهریار بزرك خیلی تشجیع شدند و راه را بدون احساس تشنگی وناراحتی طی نمودند تاآنکه پس از طی مسافت مکان آبی یافته واز دژهای هندوستان گذشتند و ثابت شد که لشکر غزنوی از هر حیث آماده جنك بودند و بالاخره هم توانستند شهرها را باز نموده پیروز گردند ودر نتیجه آنچه غنائم سلطنتی خواستند بدست آوردند و نیازمندی خودرا تأمین کردند.

پس از آن تیمورلنگ و لشکریانش بهند رسیدند و اساس سلطنت تیموری‌را در هندوستان پی ریزی نمودند که بعداً فرزندان و نوادگانش نیز وارث سلطنت آنجا شدندخلاصه شهریاران‌وفاتحان بزرك کشور هندراتصرف و غنائم بیشماری هم بدست آوردند و باجنگهای هول انگیزی مهلکه ها و معرکه‌ها براه انداختند!

زیرا هندوستان یك قطعه پهناوری است که از نظر موقعیت طبیعی و نعمت‌های خدا دادی‌اهمیت فوق‌العاده اعجاب‌آوری دارد که آدمی ازمشاهده وضع آن بوحشت‌وتعجب میافتد، سرزمین هند از نباتات وگیاهان خوشبوئی پوشیده و از صخره هـای سخت و محـکم آن درختان تنومندی روئیده شده است.

آدم تصور میکند که در سرزمین پر حاصل هند همه نوع زندگانی و آسودگی فراهم است در حالی که اینطور نیست ووقتی در دهات وشهرهای آن بگردش‌می‌پردازیدخواهید دید دربدترین‌وسخت ترین شرایطی‌زندگانی می کنند ولقمه نانی را هم بازحمت بدست میآورند .

یکی ازشگفتی‌هائی که در طبیعت آدمی نهفته‌اسلحه خدعه‌و نیرنگ‌است که شرقیان را سر افکنده ساخته و بر اثر توهم حقایق را درك نمی کنند از بروز چنین صفاتی انسان دچار شگفتی میشود زیرا خصوصاً در ملل ضعیف اثراتی دارد که گاهی سبب گرفتاری واندوه وزمانی باعث شادمانی میگردد، توهم پرده‌ایست که بر روی حقیقت کشیده میشود وچشم را بسته میگرداند و بدبختانه بمنزله نیروئی است که در راه شرارت و دوری از اعمال مفید بکار میرود ، وهم ضعیف‌را قوی و نزدیك را دور وپناهگاه‌را قتلگاه نشان میدهد. وهم احساس را از آدمی سلب میکند بطوریکه گمان می برد موجود چیز معدومی بوده‌ومعدوم چیز موجودی است :

وهم درعالم غیر موجود وجهان غیر مشهود بمنزله دردسر وديوانگی میباشد . متوهم نمیداند چه میگوید وچه میخواهد !

وهم روح کثیفی است که روح پاك انسانی راآلوده و خراب میکند و اورا درتاریکی جهالت‌سیرمیدهد وهنگامی که حقایق پوشیده ماند اوهام‌جانشین آن میگردد و بر اراده تسلط می‌یابد ومتوهم دروادی گمراهی بسر می‌برد بطور کلی باید گفت هرگـاه وهم بمنزله فرزنـد باشد ترس بمنزله پدر او است .

مربی ومنشی اوهام ترس‌است که اجتماع بشری‌را به‌پست‌ترین‌مراحل انسانی وخواری کشانیده است .

ترس آدمی‌را ازکار وفعالیت بازداشته ودچار لغزش مینماید .

ترس اراده بزرگان را سست‌و منقلب و قلوب دانایان را ناتوان و چراغ هدایت‌را خاموش وتحمل خواری را برای مردم آسان میسازد تاشاید فشار بینوائی را تخفیف دهد و بار سنگین بندگی را قدری سبك گرداند ! ترسو باصبر و بردباری اهانت و سختی‌ها و مشکلات را تحمل مینماید و حال‌آنکه این رویه سخت تر از آن است که باشجاعت بکاری اقدام کند .

ترس لباس ننگینی است که روح را میپوشاند اما در نزد هرصاحب

روح بزرگ و بلندهمتی بمنزله مرگ خونینی‌است .

ترسو خواری وسختی‌های زندگی را آسان و ازنظر معیشت خودرا خوش می‌پندارد ومحنت‌های روزگاررا بگمان خود ناچیز میشمارد .

ترسو بارها مرگ‌را می‌چشد ولی‌باز هم راضی است که اگر چیزی برایش باقی نمانده اقلا چشمی دارد که دشمنانش‌را به‌بیند و دنیا و مظاهر زندگی‌را مشاهده کند ونفسی بزحمت برآورد ودرچنگال سختی ها محکوم بجان‌کندن بوده وبشکنجه وعذاب‌گرفتار باشد .

این کوچکترین نمونه زندگانی یك فرد ترسواست که همه چیزش را ازدست داده و بقناعت وفقر زیست میکند وتصور مینماید که بآرزوی خود رسیده است، ترس آدمی‌را ازمقاومت دربرابر مشکلات بازمیدارد وازبیماری های روحی بشمار میآید وشخص ترسورا باخود ازبین میبرد .

خداوند حفظ نفس‌را ازارکان زندگانی بشمارآورده و آنهم اسباب زیادی دارد که هرگاه گوهر آنرا بخواهیم جستجو کنیم همهٔ آنها بازگشت به ترس‌ازمرگ خواهد بود .

مرگ‌هم عاقبت هرموجود زنده وانتهای سیرهرموجود زنده‌ای‌است . راه مرگ هدف هرزنده‌ایست وهرکسی‌درروی زمین زندگانی میکند باید بسوی‌مرگ برود ومرگ هم وقت وساعت معینی ندارد ، از زمان تولد تا پست‌ترین درجات عمر هرآن باید در انتظار مرگ باشیم وخداوند بزرگ میداند که عمرآدمی چه وقت بپایان میرسد .

ترس ازمرگ بیماری کشنده «ترس» را درروح آدمی بوجودمیآورد و ازدرك حقایق زندگی وحرکت‌آن که خدا مقرر و مهیا نموده باز میدارد ونمیتواند دردنیا خوب و درآخرت سعادتمند گردد ، در صورتیکه خداوند بخاطر زندگـی قدرتی بانسان بخشیده است ، آری انسان از خودش غافل است و تصور نمیکند آنچه را خدا برای ادامه زندگانی متکی بشجاعت و عمل داده سبب فنای‌او خواهد بود .

نادان درهرگامی که برمیدارد گمان میبرد خطری درانتظار اوست و اگر درآثار انسانی‌بنگریم می‌بینیم کسانیکه بآرزوهای خود نائل آمدند و بامشکلات پنجه درآویخته و برچیرگی‌های مخوف زندگـی غلبه یافتند هرگز ترس درقلب‌آنان راه نداشته است .

وهم ووسوسه‌های شیطانی است که از کلمه ترس و وحشت انسان را ازدرك حقایق محروم کرده وازراه خدا بازمیدارد وآنانرا ازتمام خوبیها بی بهره مینماید .

ترس سم مهلکی است که روزگار برای از بین‌بردن آدمی آنرابکار میبرد و بوسیله‌آن ملل و نژادهارا میسوزاند و مانند دامی‌است که شیطان برسرراه بندگان خداگسترده تا از ادامه حرکت باز بمـانند ، هرفسادی ریشه‌اش ترس‌است وآنهم نتیجه زشتی وپلیدیها بوده ومنشاء بروز ننگ و آلودگی‌ها است .

ترس موجبات پراکندگی اجتماعات را فراهم میسازد وروابطانسانی را قطع مینماید ولشکررا بسوی شکست میکشاند و بزرگان را ناتوان و کوچك میگرداند و آنان را از آسمان جلال و قدرت به پست‌ترین مراتب زندگی تنزل میدهد وموجبات هرکیفری‌را فراهم میسارد .

چرا درجنگها خیانت‌کار پیدامیشود ؟! زیرا خیانت زائیده‌ترس‌است.

چرا مردم پست تن برشوه خواری میدهند ؟ (آیا بدتر ازترس چیز دیگری‌هست ؟!) پس از این مثال ممکن است تأملی کرد که ترس ازمرگ درحقیقت ترس ازمرگ است وعلتی دیگری‌هم جز ترس ندارد بدیهی است که دروغ ونفاق وسایربیماریهـای روحی‌نیز ازآن ناشی میشود (ترس) ننگ است وهرکسی که دارای فطرت انسانی بوده وخصوصا بخداورسول وروزجزا ایمان دارد نباید تن بچنین ننگی بدهد و امیدوار باشدکه جزای خودرا به‌بیند وسزای نیکی‌ها وعلو طبع خودرا بدست‌آورند ، افراد ملت اسلام برطبق احکام واصول دینی باید ازاین صفت پست (ترس) دور باشند چه‌آنکه بزرگترین مانعی در راه جلب رضایت پروردگار خواهـد بود و خداوند درقرآن راهنمائی فرمود که دوستی‌بامرگ علامت ایمان استوبرای آزمایش قلب دشمنان آنرا محك قرارداده و در باره‌کسانیکه مؤمن نیستند چنین سرزنش مینماید (الم تر الی‌الذین قیل‌لهم کفوا ایدیکم واقیموا‌الصلوة و آتوالزکاة فلما کتب علیهم‌القتـال اذا طریق منهم یخشون الناس بخشیة‌الله اواشد خشیته وقالو ربنا لم‌کتب علینا القتـال لوة اخرتنا الی اجل قریب) تا آیات ... برای کسانیکه مسلمان هستند لازم است در راه حق و بمنظور اعتلا وعظمت نام حق ازبذل جان ومال دریغ ننمایند و این وظائف خودرا

انجام دهند .

اجرای دستور کتاب آسمانی تنها نماز گذاردن وروزه گرفتن وخودداری از تجاوزات نیست چه آنکه مؤمنان وکافران ومنافقان هم واجد این صفات هستند بلکه تنها بخشش جان درراه عظمت نام حق وعدالت است وآن را رکن اساسی میشمارد وهرگاه اجرای حق وعدالت وحق را ترك کنند فاقد شرایط مسلمانی هستند .

هیچکس نمیتواند گمان برد که دین اسلام را با (ترس) دردل مسلمانان جای داده باشند زیرا هر جزئی از دین اسلام درس شجاعت و فداکاری می آموزد مؤمن کامل معتقد است که مرگ دراراده خداست وهرطوری مشیت او بخواهد انجام می پذیرد .

ادای فرائض هم عمر را زیاد نمیکنند و ممکن است دریك دقیقه هر اقدامی را نقض نماید ، مؤمن درخود دوحالت خوشی را انتظار می کشد یکی زندگی باسعادت و دیگر مرگی که بر اثر ابراز شجاعت و رسیدن بشهادت باشد که روانش بعالم ملکوت اعلی پرواز کرده بافرشتگان ومقربین درگاه الهی محشور شود .

دسته‌ای گمان می کنند که میتوان ترس را باآنچه که حضرت رسول(ص) آورده است بهم آمیخت بدین جهت خودرا گول میزنند ودرنتیجه عقل خودرا نیز ازدست میدهند وزندگیشان دستخوش هوی وهوس میگردد ، بلی اینهارا نمیتوان ایمان گفت مگر آنکه افراد مسلمان خودرا از ترس دور بدارند و اشباح وهم را ازذهن خود بدور افکنده وفقط بخدا توکل پیدا کرده و بآن توسل جویند تا دوباره مانند اول بزرگی خود را بدست آورده وآنچه را مفقود کرده‌اند بازیابند وآنچه را بچنك آورده‌اند درنگهداری آن بکوشند ونزد خدا وملل عالم سربلند گردند . . . .

همانطور که شرقیان ازترس ووهم زیان دیدند بهمان اندازه بیگانگان مللی هستند که همواره خود را آماده پیروزی میسازند و دائما بمیزان نیرو های خود میافزایند وازنظر تکمیل آن کوشش میکنند در حالی که درچنین هنگامی شرقیان بایکدیگر اختلاف ونفاق دارند واسیر هوی‌وهوس‌میباشند. شرقیان دراثر نادانی ازاوضاع واحوال غربیان وهنر وتکامل آنها بی‌اطلاع هستند وهرچیز شگفتی‌را معجزه می‌پندارند و شاهکارها و اختراعاتشان را سحرو کرامت می‌پندارند و بیگانگان بااستفاده از فرصت بشرقیان حمله‌ور

گردید وقدرت ونفوذ خودرا بهمه نقاط بسط وتوسعه دادند وبعضی از مردم کشورها راکه تحت تأثیر نفوذ آنان قرار میگرفتند ووحشت‌زده میشدند اوهام رادر ذهن چنین مردم ساده لوحی‌جای میدادند ودرسایه این‌نیرنگ‌ها برقدرت ونفوذ خود میافزودند تابیچارگانی را فریفته‌کار خویش مینمودند ودست وعقلشان را باهم گره میزنند واموال و اراضی وسیع آنان متصرف میشوند وکم کم آنهارا ازاملاکشان دور می ساختند وباسلب هستی وثروت شرقیان غنی میگشتند هرگاه وهم برعقل وحواس مردم چیره نمی‌شدوترس برآنان مستولی نگردیده بود هستی و ثروت و هرچه داشتند از دست نمیدادند و باین روزگرفتار نمی شدند بلکه دارای همه چیز بودند.

این جمعیت انبوهی که دارای اینهمه قوه وقدرت هستند عذاب‌خواری را می‌چشند ، هرگاه این بیچارگان اندك اعتباری داشتند خداوند بآنان نیروی طبیعی میبخشید تاناتوانی بیگانگان رافاش وعوامل آزادی در میان آنان تجلی میکرد پناهگاه نجات زیر پایشان قرار میگرفت وبالاخره خواهند دانست که از استقلال وآزادی خود برخوردار گردند.

چه زحمتی بیشتر وتکلیفی پرزحمت‌تروخونریزی وبذل اموال بیشتر اززحمات امریکائیان وواشنگتن آن مردبزرك امریکائی خواهدبود که کشور امریکا رااز نیروی خارجی پاك نمودند...

بعد ازآنکه اداره امور کشور مصر بدست محمد علی پاشا افتاد طولی نکشیدکه مصر درجاده تمدن جدیدی قدم‌گذاشت وبانظام مخصوصی حکومتش راپایه گزاری کرد که بدون استثناء برتمام کشورهای شرق تقدم پیدا نمود، آری مصر درزمان آن مرد بزرك و در زمان خلفای بعداز او بافکار خردمندان قوم بپیش‌رفتهائی نائل آمدند وتجارت رونق گرفت‌وانجمن های علمی ومبادی فرهنك درتمام نقاط توسعه پیدا کرد وخطوط راه‌آهن وایجاد تلگراف‌باعث نزدیکی‌روابط مردم گردیدومعانی برادری رافهمیدند وباب معاملات‌را بایکدیگر گشودند وازاین راه مشترکاً منافع زیادی‌بردند ومشرب های‌مذهبی حالت اعتدالی‌بوجودآورد تاآنکه هریك‌از افرادکشور این معنا را احساس نمودندکه همه هموطن‌؛ومصری میباشند درنتیجه افکار ملی خودرا بروز میدادند وعموم مردم باهم همصدا بودند.

درشهرستان‌ها ودیه های مصر هم سرچشمه های ثروت عمومی شد

وازفیض نیروی ملی مصر سایر کشورهای شرق بلکه غربی ها نیز از آن بهره مند گردیدند وغربی‌ها برای کسب تجارت بآنسو شتافتند وبینوایان ثروتمند و عزیزان خوار شدند و مصر قبله‌آمال غربیان گردید وموردتوجه سیاحان قرارگرفت وهر که بمصر رفت مصریان رابهتر ازهمشهریان خود و مکان خودرا در مصر بهتر از زادگاه و وطن خویش دید، بسیاری از غربیان بمصر شتافتند بطوریکه دادستان (برج بابل) راکه بزبان های مختلف مترنم بودبیاد میآورد.

امنیت حکمفرما وراحتی‌وآسایش عمومی برقرار وروش اروپائی رادر مصر تعقیب مینمودند وهر کسی شاهد این پیشرفت‌ها و تحولات بود معتقد می‌شد که این کشور قریبا یکی ازبزرگترین بلاد شرقی خواهد شد، گویا روزگار بآنان حسد ورزید وخردمندان ازبین رفتند وکشور راه افراط را درپیش گرفت ومردم غروری پیدا کردند تاآنجاکه به بیهوشی مشهور وقومی ناتوان گردیدند و نزدیکان ازشئون اداری بر کنار و امور کشور بصورت دیگری درآمد وروشهای غیرعادی پیدا کرد و دسیسه ها و نیرنك‌ها آغاز شد وهمه دارای افکار و عقاید سیاسی شدند زیرا همه دارای هدف ومقصودی بودند ودر نتیجه پیوند ها پاره ورشته ها گسیخته شد و قدرت ها ناتوان وحس اطاعت از بین رفت وبجای آن‌آتش فتنه شعله‌ور گردید.

قضارا بیگانگان داخل مصرشدند وفتنه اعرابی راخاموش ومصررا که برسر راه هند قرارگرفته بود بتصرف درآورند وامنیت وراحتی راکه ازضروریات حیات بود دوباره تجدید نمودند.

ایکاش نسیم فرح بخش حیاط ونشاط زندگی بکشورهای شرقی ومردمش میوزید واز خواب غفلت رهائی میداد تابتوانند اتحاد وقدرتی بدست آورند!!

ایکاش افغان هاچشمان‌خود را بازنموده وبافکرروشن‌آیندۀ خودرا بنگرند وبابرادران ایرانی که درمصالح‌عمومی‌باآنها اختلافی‌ندارند اتفاق پیداکنندچه همه ازیك‌گوهر ودارای رابطه ای که بهترین روابط است‌آنان را بیکدیگر متصل میسازد یعنی (روابط دینی ودین‌پاك اسلامی)..

وباید بدانند که هرگاه بمخالفت های‌خویش ادامه دهند بخود و برادران ایرانی ومسلمانان هند ضرر میرسانند.

پس برایرانیان وافغانی ها واجب است که اتحاد کلمه واتفاق نژادی را رعایت نموده و در فروعات مذهبی از بروز هرگونه اختلافی بپرهیزند زیرا این اختلافات اتحاد اسلامی‌رابرهم میزنند وپیوند حقیقی آنها راخواهد گسیخت .

عقل وحزم اجازه نمیدهدکه برای مسائل جزئی وچیز هـای کوچك همه مضمحل بشوند.

باید بدانندکه اختلافات ایرانیان‌با افغانیان زیانهای بسیاری‌رابرای آنان دربردارد.

برافغانهاست که ازاین‌اختلافات جزئی وفرعی چشم بپوشند وبوحدت اساسی، ویگانگی گرایند ودست‌خودرا برای برادری واتحاد بسوی‌ایرانیها دراز کنند زیراطبعاً این وحدت بـرای وطـن مفید خـواهـد بود ونیروی مقاومتی دربرابر دشمنان ایجاد خواهدکرد وقدرت چشمه فیاضی است کـه باعث‌آبادانی کشورشان میشود وپناهگاه همسایگان خواهـنـد بود درنتیجه برای سایر مسلمانان جهان درس عبرتی‌است تاهمان روش راپیروی کرده بشرافت وبزرگی برسند وعظمت وافتخارات جاودانی برای فرزندان خود بارث ویادگار بگذارند .

چونکه افکار بلند وهمت ایرانیان همواره باچنین افتخاراتی آشنائی داشته وازآنها بعید نیست که بمنظور وحدت اسلامی برخیزند وروابطخودرا بایکدیگر محکم‌سازند .

چنانکه درآغاز ظهور اسلام درنشر دانـش وعلـوم واحکام الهـی مجاهدتها نمودند واسرار دین اسلام ورمز موفقیت‌آنرا روشن‌ساختند ودر این راه‌کار کردند ودرراه عظمت ازهیچ کوششی دریغ نورزیدند ومهمترین وسایل رابکار بستند.

آری بخاری ـ مسلم ـ نیشابوری ـ ابن ماجـه ـ ابرداود ـ بغوی ابوجعفر ـ بلخی ـ کلینی وبسیاری دیگر همه ازایران برخاسته اندابوبکر رازی طبیب مشهور وامام فخرالدین رازی درطهران نشو ونمایافته‌اند .

ابوحامد غزالی حجة الاسلام ـ ابـواسحق اسفرائینی ـ بیضاوی ـ خواجه نصیرالدین طوسی ـ ابهری ـ عضد الملة والدین وسایر دانشمندان کلام واصول باعث افتخار ایرانیان وسربلندی مسلمانان بودند.

ابوعلـی سینا فیلسوف شهـیر وشهاب الدین مقتول ومانندآنان‌از

سرزمین ایران برخاسته‌اند.

ایرانیان نخستین کسانی بودند که بزبان عربی خدمت نمودندواصول وقواعد زبان عرب‌را تدوین وتألیف کردند، مانند سیبویه وابوعلی فارسی ورضی وعبدالقادر جرجانی مؤسس علوم بلاغت در بیان اعجاز قرآن که دقایق بیان واعجاز راتاسرحد کمال بشری روشن ساخت.

صاحب صحاح جوهری که یکی ازدیه‌های ایران ومجد الدین فیروز آبادی که یکی از شهرهای ایران بود.

زمخشری جارالله سکاکی ابوالفرج اصفهانی. بدیع‌الزمان همدانی وسایر کسانیکه دقایق قرآن را روشن و بیان نمودند همه ایرانی بوده‌اند.

نخستیین مورخین طبری استخری وقزوینی نخستین جغرافی دانانی هستند که ازایران برخاسته‌اند.

شبلی ازنهاوند وابویزید بسطامی ازبسطام واستاد هروی که استاد حقیقی شیخ اکبر محی الدین عربی ازهرات بود وتمام‌آنها ایرانی‌هستند. صدر الشریعه وفخر الاسلام بزدوی و آمدی ومیر غینانی وسرخسی وسعد تفتازانی‌وسید شریف وابیوردی همه ازفرزندان‌ایران بوده‌اند، قطب الدین شیرازی وصدرالدین شیرازی ورئیس حکمت درقرون اخیر، میر داماد امیر فندرسکی نیزایرانی بوده‌اند.

کدام فضل وهنری است که ایرانیان ازآن بی‌اطلاع باشند واین‌چه مزیتی است که خداوندباسلام‌عطا فرموده است که‌ایرانیان گذشته‌توانسته‌اند بهمه چیز دست بیابند وموفق بشوند.

آری حضرت رسول ص فرموده هر گاه‌علم درسیاره ثریا باشد مردان‌ایران بآن دست می‌یابند، وهر گاه ایرانیان ازخاطرات وآثاری که ازاسلام‌بجای مانده ودستهائی که مشعل دانش را افروخته بیادآورند قطعاً برای وحدت دینی قیام خواهند کرد وازآزادگان بشمار خواهند رفت.

چنان که ایرانیان در آغاز تشکیل اسلام دخالت داشته واز نظر جوانمردی در عالم اسلام نسبت بدیگران برتری وتفوق داشته‌اند.

گمان میکنم اکنون وقت آن است که با افغانیان وحدت و یگانگی پیدا کنند تاسنگر محکمی در برابر دشمنان خود بوجود آورند تابیگانگان طماع وخودخواه نتوانند مقاصد خودرا انجام دهند ، بااین‌اتحاد و یگانگی خواهند توانست بدشمنانی که شرق‌وغرب‌را احاطه نموده ودر کمین‌نشسته‌اند غلبه پیدا کرده وفرصت هرگونه تجاوز یاسم پاشی را از دستشان بگیرند ، باید بدانندکه اتفاق پادشاه ایـران با امیر افغانستان اسلام جـدیدی بدست خواهد آورد تاهمه بآن منضم گردیده و باسایر ملل اسلامی و امیران آن اتحاد پیدا میکنند ودرمسلمانان حیات جدیدی دمیده میشود وآمال تازه‌ای پدید میآورد و ارواح مؤمنـان از آن شادمان میشوند وبحوزه خلافت می پیوندند و بوحدت اسلام بستگی نزدیکی پیدا کرده و غاصبـان را از کشور میرانند و اموال وثروتهای ازدست‌داده را بدست میآورند وعظمت‌دوباره‌ای باز می‌یابند و از اقصی‌نقطه معرب تاقلب چین نفوذ خود را بسط میدهند و ازقسمت‌های شمالی یعنی ازقازان تاسراندیب که زیر خط استوا قرار دارد پیش میروند و مـانند شهریاران نخستین دوره اسلامی که دارای شوکت و عظمت بوده وبسیاری از کشورهای آبادرا در حیطه حکومت و قدرت خود در آورده بودند اعتبار و اقتدار مجددی بدست خواهند آورد . و با اتحاد لشگریان اسلامی لشکربیگانگان‌را شکست داده وپرچم اسلام را باردیگر باهتزاز درآورده و گفتارشان را همه بکار می‌بندند ، خلیفه‌عباسی هرگاه کلمه‌ای ایراد میکرد فغفورچین سرتعظیم فرودمیآورد وبهمین‌قسم‌بزرگترین شهریاران اروپا اوامر دول اسلامی‌را اطاعت میکردند ، در قرون وسطی شهریاران بزرگی مانند محمود غزنوی و ملکشاه سلجوقی و صلاح‌الدین ایوبی ودرشرق مانند تیمور گورگان و درمغرب مانند سلطان‌محمد فاتح و سلطان سلیم وسلطان سلیمان بود .

بزرگان اسلامی سیادت وقدرتی‌نیز در دریاهای جهان‌داشتند وچنان نفوذ وقدرتی فراهم آورده بودندکه مخالفان آنان‌گمان میکردند فضیلت آسمانی است، اکنون تمـام جهان ازمسلمانان‌براست وآنها عظمت‌وبزرگی خودرا باز نمی‌یابند مگر بخواست خداوند اتحاد واتفاقی پیدا کنند « ومـا علی‌الله امر عسیر وهو جل‌جلاله علی کل شیئی قدیر نعم‌المولی ونعم‌النصیر..

باید بشجاعت و جوانمردی خو گرفته و با مهـالك ستیزه کنند و در هنگام کار سختی‌هارا تحمل نمایند و دارای طبعی سخی‌باشند و در راه حق

مرك رابا سربلندی استقبال کنند، اگرمسلمانان امروزی دچار فقروخواری گردیده وهمه بدبختی های خویش‌راناشی ازقضا وقدر میدانند وازآنچه که مسلمانان حقیقی معتقدند وبکار می‌بندند بیزار هستند ازسنت ها و مقتضیات وانحطاط ملل وعوامل انقراض آن است که ازهر فضیلت وشوکتی بر کنار مانده وخوبی هایشان تبدیل بزشتی میگردد وهر کمالی راناقص میدانند و خلاصه هرزیبائی ونیکوکاری راترك می نمایند وپای بند بدیها میشوند واز عقاید وصفات خوب انسانی چشم پوشی میکنند یکی دیگر ازکارهای مهم واساسی مردم کشورهای شرقی که درهمه محافل ومجالس‌وجمعیت‌هابصورت عمل درآمده تعصب‌است که‌حتی‌تکیه گاه‌ستمدیدگان شده‌وبطور کور کورانه آنرا پیروی مینمایند.

کمتر اتفاق می‌افتد که درآغاز سخن گفتن وباطی‌صحبت ویادرآخر آن هرزشتی وبدبختی را علت قرار دهند بلکه‌آنرا پرده کثیفی پنداشته مانع بزرگی برای رستگاری میدانند وآنرا نقص میپندارند درنتیجه‌تعصب را باتوهم سرچشمه بدبختی تلقی مینمایند.

واز فرنگیان کورکورانه تقلید نموده مطالب رامخلوط ودرهم و برهم و اشتباه میکنند و تفاوتی مابین حق وباطل قائل نیستند و بیشتر در آموختن مطالب باطل حریص هستندوبرای بیان مفاسد تعصب سرهاتکان داده و ریشها را میجنبانند و هرگاه شخصی سخنی بگوید که بمقام‌آنها بر بخورد اورا فناتیك مینامند واگر در باره عقیده‌آنان مطالبی گفته شود که جنبه مخالفت داشته باشد اورا متعصب ولجوج میشمارند وهرگاه بملاقاتش بروند باکمال بی‌اعتنائی روی برمیگردانند.

هراندازه قدرت روابط افرادسست وناتوان شود بهمان اندازه‌تعصب کم میگردددواعصاب ازریشه‌اش ناتوان گردیده وملت بانقراض کشید خواهد شد مانند ضعف وناتوانی جسمانی که‌آدمی‌را بنابودی میکشانند وروح‌ازبین میرود وهیئت جامعه نیز نابود میگردد.

وهرگاه افراد لایقی باشند اجزاء پراکنده‌ای ازآنان باقی میماند که درکائنات باافراددیگری پیوستگی‌پیدا میکنند ویامشرف بمرك میشوند تابه نشئه دیگری میروند.

سنت خداونددرخلقت این‌است که هرگاه تعصب درملتی‌ناتوان گردید آنرا بسستی میکشانند وناچار ازیکدیگر غافل میشوند وپس ازغفلت‌روابط

از بین میرود ورشته‌های صمیمیت پاره میگردد وفرصتی برای دخالت بیگانگان بوجود میاورد ودرچنین وضعی نمیتوانند برخیزند تاآن که خداوند در نشئه دوم تعصب‌را درآنان بدمد.

آری تعصب مانند سایر صفات وصفی است که اعتدال وافراط وتفریط دارد، اعتدال همان نقصی است که زشتیهای آن‌را بیان نمودیم وافراط هم چیزی است که آدمی رابطرف جور وتعدی میکشاند وآدم مفرط نیز ازنظر تعصب ناچاراً بحق یاناحق‌ازخود دفاع مینماید، اگر برای استحقاق کرامت شخصی منفرداً ابراز تعصب نماید ودیگران را اجنبی به پندارند دیگر حقی نشناخته وعهده دار ذمه نمیشوند وازراه عدالت بیرون میروند وبجای‌اینکه ازتعصب بهره‌ای‌برده باشندزیانهای میبینند ودرحقیقت فروغ و روشنائی یك ملت ازبین رفته قدرتش متزلزل میگردد، چه عدالت قوام‌اجتماعات انسانی است که حیات ملل را پرورش میدهد وهر قدرتی که بسوی عدالت کشیده شود بفنا منتهی میگردد.

واین اندازه افراط در تعصب هم ازنظر شارع مقدس زشت است.

زیرا فرمود «لیس منا من‌دعا الی العصبیة»

چنانکه منظور ازتعصب صدای ملی باشد مرجعش رابطه نسب و اجتماع میباشد که ازیك ریشه است وهمین قسم مردم‌آن‌را توسعه میدهند و برای قیام دینی هم که عبارت از کمکهای متقابل باشد مجاهدت میورزند و متجددان این نوع تعصب دینی را زشت پنداشته ودور انداخته‌اند.

وخیال میکنند که‌عقل‌وتدبیر این کارها را اجازه نمیدهند، پراکنده - گانی که متحدشده وفتنه هارا دفع نموده وبکسب کمالات رسیده‌واختلافاتی هم ندارد برای‌آنان تفاوت نمیکنند که ریشه کارآنان دین یانسب باشد واز خداوند بزرك است که دین دونوع رابطه دراقوام مختلفه بشر بوجودآورد تاآثار مهم وزیبائی آن بروز کند وسبب افتخارات جهان گردد.

کوچکترین تفاوتی نزد عقل موجود نیست که ازنزدیکان‌دفاع‌نماید یاحوائج زندگانی اورا فراهم سازد ویا روابط خودرا برقرار نمایند.

کسانیکه دراصول وعقاید دینی بایکدیگر موافق باشند ودراین‌راه تعصب نشان دهند واز میانه روی بیرون نرفته و در معاملات جور وستمی روا ندارند وپاس احترام یکدیگر را نگاه بدارند ونقض عهد ننمایند یکی ازبهترین فضایل انسانی رابجای‌آورده‌اند ومنافعشان بسیار وفواید بسیاری

هم دربردارد.

اینها مقدس ترین روابط وبالاترین مقامات است وهرگاه رشته‌این روابط محکم گردید باوج عظمت وخوشبختی خواهند رسید خصوصاً هنگامی که دریك جمعیتی قدرت دینی حکمفرمائی داشته باشد وهوی وهوس نژادی راتحت نفوذ قرار دهد وتورا ازبین ببرد، چنانکه اشاره شد دیانت‌اسلامی همین حالت رادارااست.

ازگفتار من در اتخاذ روش مقدس ترین روابط اتخاذ سند نکنید که بگوئید اختلافات مابین افراد واشخاص تولید میشود ،آنانیکه بارادت و صمیمیت کار میکنند باعث ازبین رفتن حس نفرت وانزجار درمیان قبیله‌وفامیل خواهد بود ومردم‌رنگارنك بالغات و اصطلاحات وعادات و صور و اشکال مختلف وهوی وهوسهای گوناگون بیك‌مقصد پیش میروند وآن مقصد برای آنان دارای عظمت وشرافتی‌است که زیریك اسم وعنوان قرار داردچنانکه عقل درست راهنمای‌آدمی‌باشد بشهادت تاریخ‌آثار قدرت وتعصب دینی‌بروز میکند وروابط ملی هم‌بآن افزوده میگردد.

دسته‌ای اززنادقه دراین اوقات دربیان مفاسد تعصب دینی داد سخن میدهند وگمان میبرند حمایت ازاهل دین که میخواهند پرده‌آلـودگیها را پاره نموده وعوامل وهن وسستی وجهالت را درمیان برادران خـود ازبین ببرند وسبب خواهد شدآنان را ازسیر کمال مدنیت دور سازد وبرروی نور دانش ومعرفت پرده افکنده وجامعه را بتاریکی وجهل وجور ستم وظلم و مخالفت میکشانند.

آنان‌گمان میکنند برای دفع فساد و تکمیل مصالـح اجتماعـی باید تعصب دینی رابکلی‌ازبین برد وعقل را اززنجیر عقایدآزاد گذاشت ، بسیاری ازفرنگی مآبان مسلمانان رابداشتن تعصب دینی مذمت میکنند.

اگـر رجال دروغگـو هستند دیـن اولین معلم وبزرگترین استاد راهنماست زیراآدمی رابا کتساب علوم ونشرفرهنك وداشتن عاطفه و ترحم علاقمند میسازد وتیرگی دل‌را روشنی میبخشد وروح را باخلاق حسنه وعادت خوب جلا میدهد وراه راست مینمایاند وبآدمی میآموزد تاهوشیار ومهربان ومشفق ورحیم وصدیق باشند، همیـن خصائص اسلامـی بـودکـه ملل را از وحشت ناکترین دوران توحش بعالی ترین مراحل حکمت وتمدن کشانید در مدت کوتاهی اخـلاق خشن وصفات وحشیانه وقساوت‌آنهارا بمحاسن اخلاق

انسانی تبدیل کرد ، بهر حال درراه تعصب دینی نسبت به مسلمانان افراط و مبالغه میکنند همچنان که دربارهٔ تعصبات نژادی راه مبالغه وافراط پیموده‌اند ونتیجه آنرا جوروستم دانسته و چه بسا متدینین‌را هم دراین ماجرا دخالت دادند تابامخالفان خود وارد جنك وستیز شده بتوانند اظهار وجودنمایند، باید دانست که ملت‌های غربی برای کشت و کشتار بسوی‌شرق آمدند نه‌برای فتوحات و نه بمنظور دعوت دینی ، بلکه جنگهای خونینی بنام جنگهای صلیبی براه انداختند و همان‌کاری را کردند که اسپانیا در باره مسلمانان اندلس کرد ونظیر همان‌کاری است که درآغاز قدرت وشوکت‌دیانت‌مسیحی مرتکب گردیدند ویهودیان را درقدس جمع نموده سوزانیدند .

این روشها وحملات ناگهانی مخالف اصول دین است و ابدا ثبات ودوامی ندارد وبطوریقین پس‌ازآن آشفتگی‌ها ارباب دیانت ناچار میشوند بسوی رحمت و عدالت و صلح وصفا روی آورند ، دیانت اسلامی در میان طوایف مختلفه آنهم در قرون گذشته تعصباتی بوجود آورد اما راه افراط نرفتند تاجائی که خونریزی براه افتاد وزمین خالی ازسکنه گردید، آنزمان که مسلمانان ازجزیرةالعرب بیرون آمدند تاکنون سابقه ندارد که مرتکب کار زشتی‌شده وبرخلاف دین‌اسلام رفتاری ازآنان بروز نماید ، بزرگترین دلیل ماهم این است که تاکنون ملل مختلف و مذاهب گوناگون درمیان کشورهای اسلامی باآراء و عقاید دینی خود زندگی مینمایند و درآغاز عظمت مسیحیت نیز ناتوان و ضعیف بودند اما ابدا در زیر فشار مسلمانان قرار نگرفتند .

گرچه مسلمانان برای جهانگیری و کشورگشائی حرص‌زیادی نشان میدادند وبامخالفان بشدت مخالفت میورزیدند ولی درتمام دوره‌ها همواره برای کسانیکه تسلیم می شدند حق‌بسیاری قائل‌بودند ودرباره حفظ احترام وحقوقشان ابراز مساعی داشتند و جلوی فساد و فتنه انگیزی راکه ممکن بود متوجه آنان گردد جلوگیری نمودند . یکی ازمعتقدات راسخ مسلمانان این‌بود هرکس درذمه‌ما راضی باشد ودرحمایت‌ما قراربگیرد (او ازماست وماهم ازاوهستیم) ودرمعامله باآنان ازدستور خداوندخارج نمیشدندچنانکه خداوند فرمود « یاایهاالذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداءالله ولو علی انفسکم ولوالدین والاقربین‌آیه» مگرآنانیکه ازبشریت خارج شده و

آدم نشدند .

از آغاز طلوع اسلام تا کنون از فعالیت مخالفان اسلام که درراه ترقی وتعالی استعدادی بخرج میدادند جلوگیری نشد ودرمیان کلیه دول اسلامی باداشتن اختلاف عقیده وادیان مختلفه ببالاترین مراتب ترقی وتعالی رسیدند.

درآن زمانهائی که اسلام دوره جوانی و کمال قدرت را میگذراند این سیره پسندیده وخصائل عالی درمیان مسلمانان معمول بود وبرای آنهائی که بااخلاص کارمیکردند ازخشم پادشاه آسوده وازفشار و زحمت در امان بودند البته این حالات را تازمانیکه اخلاق ورفتار آنان عوض نشده بود حفظ کردند وسوء نیتی درکارها بروز نمینمود وفهم این مطالب هم برای ملل اروپائی که خود تابااین اندازه قابلیت اجرای عدالت اجتماعی نداشته وچنان تسامحی راهم روا نمیدانستند مشکل بود بااین وصف گمان میکنند که مسلمانان باندازه‌ای متعصب هستند که مخالفان را از مطالبه حق خود محروم مینمایند ؟!

باآنکه مسلمانان درکمال قدرت وعظمت مشغول تسخیر کشورها و جهان گشائی بودند معهذا برای قبول دیانت اسلام کسی را مجبور نمی کردند .

آری اگر دعوت اسلام ازطرف کافران رد میشد محکوم به پرداخت جزیه میشدند که درسال مقدار مالی میبایست باشرایطی بصورت مالیات به پردازند وشرایط پرداخت جزیه نیز درکتاب های فقهی اسلام نوشته شده .

شیوه پسندیده مسلمانان برخلاف روش رومانیان ویونانیان در ایام قدرت اولیه آنان بود که هرجای جهان را میگرفتندفشاری واردمیآوردند تادین خودرا فراموش کرده چیزهای تازه بیاموزند، چنانکه این کارها رانه تنها دربرخی از کشورهای شرقی مرتکب شدند بلکه درکشور های اروپائی نیز بموقع اجرا گذاشتند وباپیروان لوتر درآغاز ظهور مذهب پرتستان مخالفت ها نمودند.

این بحث را ازآن جهت بیان کردیم تا کسانیکه میخواهند روشن بشوند وازفروغ آن استفاده کنند ویادبودی هم برای آیندگان باشد اکنون بحث گذشته خودرا دنبال میکنیم.

آیا شخص خردمند اعتدال درتعصب رانقصی میپندارد ؟

تفاوتی که بین تعصب دینی وتعصب نژادی موجود است این است که

تعصب پاکتر ومقدس‌تر بوده وفوائد وثمرات آن بمراتب بیشتر از تعصب نژادی می باشد گمان نمیکنم آدم عاقلی بتواند دراینخصوص تردید کند.

پس چرا چیز براکه نمیدانند مغلطه میکنند؟!

وازروی کدام اصل خردمندانه‌ای تعصب نژادی پیدا کرده ومعتقد گردیدند که فضیلتش از عالیترین فضائل است وآنرا تعبیر بوطن دوستی می نمایند؟!

وازروی چه‌قاعده‌ای از قواعد سعادت بشری اعتماد پیدا کردند که اعتدال درتعصبات رامسامحه تلقی نمایند وآنرا نقصی محسوب بدارندومعتقد برفع چنین نقائصی باشند؟!

آری بفرنگیها ثابت گردید که بهترین و عالی ترین روابط بین مسلمانان همان رابطهٔ دینی است وقدرت اسلامی‌هم‌ناشی ازتعصبات‌اعتقادی میباشد وازطرفی باید متذکرشد که فرنگیها چشم طمع بکشورهای اسلامی دوخته وافکار خود را همواره متوجه اینگونه مسائل‌نمودند که باید معتقدین بدیانت اسلامی دست‌ازتعصب برداشته ودرنتیجه رابطه محکم ومقدس‌آنان قطع ورشته یگانگی گسیخته شود وجامعه رابااین ترتیب بسوی‌احزاب‌وفرقه های گوناگون متمایل سازند.

این نکته برای خردمندان وفرنگیان روشن است که مسلمانان‌دارای تعصب نژادی نبوده وفقط ازلحاظ مناسبات دینی ومعتقدات مذهبی متعصبند بهمین علت دربعضی از کشورهای اسلامی مفسدین وتبهکاران رایاری‌میکنند و برای‌آنها امکان بیشتری فراهم میآورند تادر راه نشر فساد وایجاد نفرت ازتعصبات مذهبی‌درمیان افراد ساده‌لوح‌بتوانند تعصبات نژادی رابآنان‌تحمیل کنندتابا‌پیروی ازچنین عقاید ناپسندی گرفتار جهالت وبدبختی وسفاهت‌شده اهتمام واحترامی نسبت به‌تعصب نداشته باشند ومانند کسانی که‌هنوزخانه‌ای برای خویش‌بنانهاده‌اند‌آشیانه خودرا ویران کرده وسرگردان وبی‌خانمان درمعرض حوادث وصدمات قراربگیرند!

این شیوه ناجوانمردانه‌را ازآنجهت درشرق بکار بردند ودرباره افکار وعقاید اسلامی و طبایع ملل بجستجو وتحقیق پرداختند که خیال فرمانروائی وحکومت داشتند وچون دریافتند که روابط مسلمانان براساس دین قرار داد وتازمانیکه اعتقادات عمومی مردم وتعصبات ملی درجامعه حکم‌فرماست نمیتوانند حقوق ملل اسلامی راپایمال نمایند ناچار دسته‌ای از

مسلمان نماها را که کینه دردل واحساسات خصمانه‌ای نسبت باتحاد مسلمانان دارند (مانند نیچریه های هند ودهریان) وادار میکنند تا مردم را تحریك نموده ومجبور شوند که بامعتقدات اسلامی مخالفت و دشمنی ورزند و خود اجانب هم درفاسد جلوه دادن عقاید اسلامی وتوهین بشعائر وتعصبات دینی کمك میکنند تاآتش تعصبات مذهبی مسلمانان راخاموش وحرارت غیرتشان راسرد واجتماعات‌واتحاد اسلامی‌راازهم پاشیده گردانند وبادهریان‌مساعدت وهمراهی مینمایند که مدرسه یامجله وياروزنامه‌ای تأسیس وبانشریکسلسله اوهام وخرافات مسلمانان را بضعف وناتوانی کشانیده واساس یك جامعه‌ای را برهم بزنند فقط بخاطر آنکه میخواهند بآسودگی واطمینان خاطرقدرت خودرا درکشورهای اسلام مستقر سازند .

البته ساده لوحان بی‌ایمان وبیدینی هم هستند که دولت بیگانه‌را در اینگونه موارد یاری میدهند وازآنها حمایت وپشتیبانی میکنند واز این‌راه بعضی ازپست های کوچك بدست میآورند تالقمه نانی تهیه نمایند، درحقیقت این گروه بیدینان ملت خودرا ببهای‌لقمه نانی باجانب میفروشند، این‌قاعده وروشی است ازسیاست غرب که بسیاری ازدول نیز بخوبی آن را تجربه نمودند .

اروپائیان ازاین راه توانسته‌اند در راه تأمین مطامع خویش رشته های اسارت بدست‌وپا وگردن شرقیان وسایر ملتهای اسلامی وملت‌عثمانی بیفکنند بنابراین شکاری ازبین نرفت بلکه بزرگان وامیران‌ووابستگان‌بعلم وتمدن جدیدجزوشکار شدند ! !

وآنان راآلت اجرای مقاصد خود وکشورشان ساختند پس ازروش دهریان وزنادقه نباید تعجب نمود که درلباس اسلامی سر گرم هوی وهوس هستند، تعجب اینجاست که برخی ازمسلمانان ساده لوح باداشتن‌عقاید دینی متعصبان بدین را ملامت وسرزنش میکنند وآنان را خشن وازکاروان‌تمدن عقب افتاده میدانند ومیفهمند که بااینگونه سرزنش ها شکافی درمیان‌جامعه اسلامی واردآورده‌وشئونات اسلامرا فاسد وخانه های خودرا بادست‌خویش خراب میکنند.

آنان ندانسته ونفهمیده میخواهند تعصبات معتدل دینی‌را ازبین‌برده وملیت خودرا محونمایند وجامعه را یکدفعه بدست بیگانگان بسپارند وتـا

زمانی که زمین و آسمان در گردش و کارند مسلمانان بصورت بندگانی در دست بیگانگان قرار داشته باشند.

بخدا ازاینان تعجب نمیکنم و تعجب من بیشتر از طرز تفکر وچگونگی رفتار فرنگیان است که از زشتی تعصبات مذهبی خود خجالت نمیکشند و متعصبان اسلام‌را مردم باخشونتی میشمارند.

فرنگیان بیشتر از سایر مردم جهان متعصب‌تر وحریص‌تر هستندزیرا اساس حکومت خود را براساس اغراض سیاسی قرار دادند و از این جهت عده‌ای از برانگیختگان دینی برای موفقیت های آنان مساعدت مینمایند و مترصدند درسراسر جهان واجتماعات بشری ولو یکنفرهم وجود داشته باشد آن یکنفرمتدین بدین مسیحی گردد.

درسرزمین متمدن غرب ناله و فریاد و غوغائی برپاست وهمه بایك صدا فریاد میکنند که حادثه مهمی اتفاق افتاد وبااین هیاهو میخواهندافکار عمومی را بسوی خود جلب وجبران مافات نمایند، احتیاطات لازمه را نیز بخرج میدهند تامبادا لطمه بجامعه دینی آنان وارد آید وبا وجودآنهمه اختلافات نژادی وبغض ونفرت های سیاسی که نسبت بیکدیگر دارند بازهم بامراقبت های بیشتری درحفظ وحمایت یکدیگر ابراز علاقه مینمایندواگر حادثه وپیش آمد سوئی برای یکی ازدولت های غرب روی داد فوراً تمام قوای جنگی ونیروهای سیاسی خویش راگردآورده بحمایت آن برمیخیزند ولو اینکه دردورترین شهرهای چین یاقطعه‌ای ازدورترین نقاط جهان باشد.

بهرحال هراتفاقی برای ملل مسیحی روی بدهد اگر چه براثر اختلافات نژادی وسیاسی رشته دوستی وعلائق آنان ازهم گسیخته باشد ولی بازهم بمنظور جبران زیان‌های وارده وحفظ اصول دیانت مسیحیت درصدد تلافی برمیآیند، واگر طوفان فتنه بالاگرفت وبتمام سرزمین‌ها سرایت کرد وخون مخالفین دین ومذهب همه‌جا رافراگرفت هیچگاه عرقی از چهره آنان فرو نمیریزد وابداً احساس ناراحتی نمیکنند بلکه همچنان درغفلت ونادانی بسرخواهند برد واثری ازفطرت بشری که واجد شفقت انسانیت‌است درآنها ظاهر نمیگردد.

گوئی از دین خود خارج شده ودر ردیف حیوانات چرنده قرار گرفته‌اند و ازنوع انسانی که اروپائیان خود را حامی وطرفدارش میدانند نیستند، البته‌این خصائص افرادمتدین نیست بلکه‌ازمعتقدات‌دهریان‌و آنان‌است که پای‌بنددیانت نبوده‌وخدارانمی‌شناسندوآنانیکه بعضی دینی داشتندهمین‌قسم‌رفتار کرده وآرزومیکنند که دربرابرحق توقف نمایندامااز حق تجاوز می کنند

ولی انگلیسی‌ها در تعصب دینی مردم عجیبی هستند یکنفر از آنان بالاترین درجات آزادی فکر نائل میکردد ودر رأس احزاب جای میگیرد مانند(گلادستون) وهر کلمه ازدهانش بیرون میرفت گوئی ازروح یك کشیش مسیحی الهام گرفته وهر کاری هم میکرد پیش از انجامش می‌اندیشد وچنان رفتار پسندیده‌ای داشت گوئی با انجیل استخاره کرده است .

بنوشته‌ها وخطابه های گلادستون نگاه کنید بخوبی این معنا بثبوت میرسد .

ای‌ملت اسلام !

این زندگانی شماست که بایدآن‌را حفظ نمائید وخون خودرابیهوده هدر ندهید وروح خودرا نکشید وخوش بختیهای خویش راباین تراز مرك نفروشید، این مسئله روابط دینی شماست نباید باوسوسه ها غره شوید و بهوا وهوس دل به بندید وفریفته گردید ویکسلسله مزخرفات باطل شما را مدهوش سازد، پرده وهم وخیال راازجلوی چشم بردارید و روابط دینی خودرا که استوار ترین روابط بین ملت های ترك وعرب وفارسی وهندی و مصری وغربی است حفظ نمائید وآن‌را بجای روابط نژادی قرار دهید به طوریکه اگریکی‌از برادران شما درنقطه‌ای گرفتار مصائبی گردیدیا کشور وآشیانه‌اش ازبین رفت متأثر بشوید وخود راشریك دردآن بشمارید وبا نگرانی‌مراقبتش کنید چه‌آنکه چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد ، باید بدانیدکه استقرار اینگونه روابط محکمترین روابطی است که‌خداوند نصیب شماگردانیده وسبب بزرگی وعظمت شما خواهد بودواین پندیات‌را کوچك نشمارید، برشماست که در برابر قدت عدالت سرفرودآورید زیرا عدالت اساش وپایه‌کائنات است ،کسانیکه ازاجرای عدالت شانه خالی کنند رستگارنمیشوندپس‌پرهیزکارباشیدواوامرالهی‌را انجام دهیدوحقوق بزرگان خودرا محترم بشمارید ودارای حسن معامله بوده رعایت احکام را بنمائید واز نظر حفظ منافع‌ملی‌وبرقراری روابطخود بافرزندان‌وطن وهمسایگانی که ادیان مختلف دارند بامهربانی رفتار کنید، چه‌آن که مصالح شما در مصالح‌آنان بوده ورعایت مصالح‌آنان نیز بستگی بامصالح شما دارد ، در عالم‌هموطنی باید چنان برادری داشته و نسبت بیکدیکر کمك ومساعدت نمائید که نیروی اجتماعی شما درمقابل متجاوزین و ستمکاران طماع سنگر محکمی باشد، تعصبات ملی را وسیله دشمنی قرار ندهید که حقوق مردم را

پایمال سازید و بدانید که دیانت شما هرگز با اینگونه روشهای زشت سازگار نبوده و برای مرتکبین آن شدید ترین مجازات و مکافات ها را قائل است.

هیچوقت تعصب خودرا بخاطر میل این‌وآن بکار نبرید بلکه آن را برای تحکیم قدرت وشوکت کشور خود ذخیره نمائید ودر راه اکتساب‌علوم وفضائل و کمالات انسانی بروز بدهید.

باید تعصب خودرا بخاطر توحیدکلمه وحفظ حقوق اجتماع بکاربرید وطوری اقدام نمائید که هریك بتوانید بادست خود وسیله عزت و سعادت برادران خویش را فراهم وآنها را از کوچکی باوج قدرت وعظمت ارتقاء دهید.

۲۳ـ قدرت اجتماعی و تأثیر جنبش های عمومی ؟

ممکن نیست گروه کثیری از مردم را در میان جمعیت کمی مستهلك کرد

مرام ومقصود طمع کاران مدت زمانی مخفی بود ولی بعد ظاهر شد وپس از آنکه شروع بکار کردند مردم ازهمه چیز آنان اطلاع پیدا کردند، زورمندان ملل برای بدام افکندن بینوایان توجه زیادی؛ ابراز داشتند و چنان بمغز خود فشار آوردند تاآن که توانستند در سایه هوش وفکر خود روشی بکار برده بیچارگان رادرنهایت سختی وفشار قرار دهند باندازه‌ای که آن فشارها برای بشر طاقت فرسا وغیر قابل تحمل بود ملت هائی آمدند وباکمك شیطان صفتان مغرور دست بکار گردیدند وگمان بردند که باقوای ناچیز خود خواهند توانست دست بدست هم داده برجمعیت بیشماری حکومت کنند وتصور نمودند که جمعیت زیاد را میتوان درمیان جمعیت کم مستهلك کرد ! . ..

حوادث گوناگونی که درزمان های دور ونزدیك اتفاق افتاد بهترین گواه تاریخی است که اگر سزاوار باشد فامیل کوچکی درمیان ملت بزرگی مستهلك یافانی گردد ونام ونسب خودرا فراموش کند اما جایز نیست که وقتی یك ملتی بیاید و نیروی ملت دیگری راکه از نظر تعداد نفرات باآن مساویست محو و نابود سازد اگر چه نیروی آنان زیادتر از حد تصور باشد .

اززمانیکه تاریخ بدست ماافتاد وآنچه‌راکه عقل سلیم حکم میکند وحرکت وجنبش اجتماعات انسانی هم شاهد است هروقت ملتهای بزرك به ناتوانی گرفتار شدند واختلافاتی برسر کلمات پیدا کردند ودچار غفلتی شدند بهیچوجه عواقب خوبی دربر نداشت واگرهم آسایش وراحتی بدست آوردند آن‌هم دوامی پیدا نکرد بادچار فتنه‌ای گردیدند واز نعمت‌ها محروم وبیبهره ماندند در چنین وضعی قدرت بیگانه نیز آن‌ها را از پای درآورد ومتوجه حقایق وقسمت‌هائی نمود.

آری هروقت براثر مرور زمان حوادثی پیش بیایدو آلام و پریشانی هائی برای مردم ببار بیاوردآنوقت است که به‌بقاء خویش علاقمند میشوند ودرصدد برمیآیند گم کردهٔ خودرا باز یابند وراهی بسوی نجات پیدا کننددر اینحالت احساس قدرت خفیفی نموده از احساسات فطری وتعلیمات شرعی و احکام الهی الهام میگیرند ومیفهمند که تنها وسیله رهائی وموفقیت آنان در اتحاد واتفاق است ونفوس انسانی گرچه بفساد طبیعت وگرفتاری آن عادت نموده اما وقتی گرفتاریها بدرجه شدت رسید بصورت جامعه مشترکی درمیآید که دیگر طاقت جور وستم راندارندودرپی چاره جوئی میشوند اگرجریان ازاختیارشان خارج شده باشدبازهم تاآن اندازه که امکان داشته باشدقدرت خودرا جمع آوری مینمایند وبالاخره بچه گرگ شیرمیشود واز خود صرف نظر میکنند،

چه بسا بیك اشتباه بزرگتر یا لغزشی گرفتار شدند پی میبرند که باید درصدد جبران افراطکاریهای خود برآمده وبکوشند دیگر بمصیبتی گرفتار نشده فتح وغلبه‌ای نصیبشان گردد.

جنبش میکنند تاآنچه راکه تحمل‌پذیر نیست‌یاطاقت وقدرت دفع آن را ندارد وبه رأی تدبیرش قیام کرده اکتفا نکنند که تنها بلاهارا محو نماید بلکه برای ادامه کوششهای خود از هیچ حادثه ای مأیوس نمیگردد و اگر روزی رهبر جنبش کناره گیری کرد یا درنتیجه پیش‌آمدی بهلاکت رسیدتا زمانیکه علت وآثاری ازاو بجای مانده فوراً رهبر دیگری که هوشیار تر ودانا‌تر وباراده‌تراست بجانشینی اوانتخاب میکنند.

آری ممکن است اثر این جنبش‌ها کم یابعلتی مواجه باشکست بشود وعوامل آن ازبین برود ولی عادت براین است که اگر عادات واخلاق و روش ملت های جهان بااخلاق آنها تباین داشت وطاقت آن‌را نداشتند تا در برابرشان سرتسلیم وعجز فرودآورند تسلیم نمیشوند وهمچنین نمیتوانند آن دسته ازمردم بیگانه رابپذیرند ودرخود مستهلك سازند.

شکی نیست که منکر آنها شدند و البته هرچه انکارشان بیشتر بشود بهمان اندازه ازآن‌ها دور خواهند گردید وهرقدر ازآنان دورتر بشوند بیگانه‌تر شده وبعضی‌هانیز بما نزدیك میشوند وبنا بر این آنان راکوچك میشمارند و باآنها همان احساساتی را دارند که نسبت بیک بیگانه وخائن بوطن دارند، هنگامیکه تعدیات ازاندازه تجاوز کرد ملت‌ها اختلافات نژادی

خودرا فراموش میکنند وباهم متحدشده و برای رفع خطر آماده میگردند مسلما درچنین‌وضعی ایجاب مینماید که بمرام نژادی ومذهبی توجه کافی مبذول دارند زیرا دعوت باتفاق وبرادری آنهم برای نیل بهدف‌های بزرك لازمتر است تاآنکه بدنبال منافع‌شخصی بروند ، موضوع مهمی که‌دراین‌روزها(۱) باعث اعجاب گردیده این است که دربسیاری ازنقاط شرق جنبش های عظیم فکری پیدا شده وهرچه مطامع و نیرنك‌های بیگانگان برای بلعیدن کشور های شرق ودرزیر فشار قراردادن آنها زیادترمیشد دامنه حرکت وجنبش‌ها زیادتر میگردید وهر کدام بتکاپو افتادند تاخودرا ازچنگال بیگانگان‌نجات بدهند وهمواره برای اجرای نیات خود دنبال وسایل وعواملی میگردند که ممکن است خوب وهم بد داشته باشد .

خردمندانشان کوشش مینمایند که نیرو هـای عظیمی ازمردم را بهم پیوند داده برای تحصیل آزادی‌وحقوق اجتماعی شرق قیام کنند وهوشمندان آنان‌نیز منتظر روزی هستند که بتوانند در راه موفقیت گام هـای مؤثری بردارند ، اگرچه بیگانگان طمـاع کور هم باشند مسلم است که نمیتوان با دلایلی آنان‌را قانع ساخت مگراینکه زمانه کارشان را بسازد زیـرا عادت روزگار بافرزندانش چنین است وقضای الهی ومشیت پروردگار ودایعی‌در نهاد خلقت بشر گذاشته که خواه ناخواه آشکار میشود و آنچه راکـه قلبا انجامش‌رامیخواهیم‌عملی‌میگردد ، مدتی‌بود که‌جوروستم‌بسیاری‌بشرقیان‌وارد میآمد خصوصا این فشار و ظلم نسبت بمسلمانان شدیدتر بوده و آنهـا را سرافکنده وخوار گردانید چه بساشهریاران رابزور از سلطنت خلع وحقوق بسیاری از بزرگان را بافشـار و ظلم پایمال و ثروتمندان را بینوا نمود بطوریکه هیچیك ازطبقات جامعه در امـان نبوده وهمه از تعدیات ستمکاران طماع صدمات زیادی دیدند ، اینها حوادثی بود که در کشورمصر اتفاق‌افتاد وطوری آنهارا تحت تضییقات وفشار قرار داد که درهیچیك ازادوار گذشته سابقه نداشت وحقیقتا عقل‌بشر ازمشاهده رفتارشان بدهشت افتاده و آنهمه شکنجه‌ها را غیرقابل تحمل نمود . نیرو هـای بیگانه بآنها یورش آوردند وبنـام عدالت شوکت وسعادتشان را لگدکوب کردند وبهروسایلی که‌ممکن

(۱) مقالاتی دراینخصوص ازطرف سید در سال ۱۳۱۱ . ه . ق در اسلامبول ودرسال ۱۳۰۱ درپاریس منتشر گردید .

بود بمقاصد سودجویانه خود دست یافتند وحرکت اعرابی پاشارا وسیله‌قرار داده وآنچه را میخواستند ببهانه گرفتاریها و بزور طوفان مصائب اعمال نمودند و گمان کردند که نهایت هوشیاری را بکاربردند درصورتیکه توهمی بیش نبود وکاری را آغاز نمودند که سرانجام ونتیجه‌ای دربرنداشت .

بلی هنوز جنبش اول خاموش نشده بود که درمیان چهاردیواردر بسته‌ای جنبش دیگری بوقوع پیوست وبجای جنبش‌های اولیه تأثیر بسزائی درجامعه بجای گذاشت وآن جنبش مهدویت بود ، گرچه پس‌از مدتی‌خاموش گردید وشاید بعدأهم خاموشش کنندولی حرکت وجنبش های دیگری بدنبال دارد که بهیچوجه ممکن نیست بتوان شعله های آن‌را درعالم اسلام خاموش نمود وبهمین علت درحیرتند که چگونه آن‌را جبران نمایند!!

آری در مصر نهال حنظل غرس کردند وبالاخره زقوم خوراکشان میشود. شکی هم نیست عاقبت‌آنانی که درباره حرص وطمع مبالغه مینمایند اگر امورکشوررا بمردم‌لایق وآشنا بکارها بسپارند چون لیاقت انجام‌آنها رادارند میتوانند بنفع کشور وبرای حفظ مصالح‌مملکت استفاده‌های‌شایانی ببرند وبآرزوهای خود نائل‌بشوند بدون‌آنکه ازارزش واهمیت خودبکاهند ولی بدبختانه دنبال راههای مختلفی راگرفته‌اند کـه مردم‌را دچار تفرقه و پراکندگی نموده و در نتیجه هوی و هوس آنها را بسوی نیستی ونابودی کشانیدند !

آری اینها بود عامل پراکندگی که زود اثرش ظاهرگشت‌و جامعه رادربرابرتجاوز وظلم وستم‌باتحاد ویگانگی‌آماده کرد تادرمقابل‌ستمکاران صف‌آرائی کنند .

اگر بدسته مخصوصی هم جور وستم روابدارند وآن‌ها قدرت‌مقابله نداشته باشند بدون تردیدآن هائی که سالم باقی میمانندگذشتـه راتلافـی خواهندکرد وحجاب غفلت‌پرده‌ایست که مابین اشخاص سالم وسایربرادرانی که گرفتار شدندکشیده شده است‌اوهرگاه ستم وزیان دامنه پیدا کرد وهمه راتحت فشار قرار داد و غیر قابل تحمل بود دیگران نباید دنبال آسایش و شفقت بروند زیرا این اقدام زیان بسیاری دربر دارد وحادثه ناگواری کـه درمصر اتفاق افتاد نمیتوان‌احتمال‌داد که بسایرکشور ها سرایت نکند چـه آنکه مصر طلیعه سر زمین های مشرق زمین است وموقعیت خاصی‌درکشور های اسلامی دارد یعنی درحقیقت دروازه حجاز شمرده میشود واگردروازه

مزبور دارای امنیت بود مسلمانان میتوانند بحفظ امنیت و آسایش مسلمانان اطمینان پیدا کنند وگرنه دچار اضطراب و نگرانی وتشویش خاطر شده ارکان تشکیلات وعظمت دیانت اسلامی را ازدست خواهند داد زیر خطرات احتمالی را کاملا احساس مینمایند.

خطری که مصر را تهدید میکند تا اعماق مغز مسلمانان ریشه دوانیده است و راز دلشان برزبانها افتاده ومسلماً تازمانیکه پیکر مصر زخمی است دردهای مسلمانان التیام نمی پذیرد.

آیا اینها میتواند برای مسلمانان شگفت آور باشد که چرا روابط مذهبی وزبانی قوی‌تر ازروابط نژادی است؟!

تازمانیکه احکام قرآن درجامعه مسلمانان حکمفرماست وبدستورات آن کار میکنند وهمه نیز زبان قرآن را میفهمند روزگار نمیتواند جامعه مسلمانان رادچار خواری وزبونی سازد،

فجایعی که درمصر اتفاق افتاد درجامعه اسلامی اثر دردناکی بجای نهاد بطوریکه همه ازآن بیحد وحساب متاثر شدند و باندازهٔ اثر آن شدید بود که درارواح مسلمانان نیز رسوخ کرد ومانند اعتقادی درهوش وعقل جای گرفت و مسلمانان بیاد گذشته خویش افتاده نفس های بلندی میکشند وبا کمال مراقبت بآیندهٔ خود مینگرند و منتظر بروز وقایعی هستند ولی اکنون نمیتوانند صدای خودرا بلند کنند وناچار باید مدتی درحالت سکوت بسر برده وشاید بسوی انحطاط پیش بروند زیرا عوامل مساعد ولوازمی باید بدست آورد تا آزادی خودرا تأمین نمایند همین قسم استعمار در برابر نوامیس کائنات مطیع است باینمعنی که برای مدت معین ومحدودی میتواند بحیات خودادامه دهد وهمینکه نوبت مرگ آن فرارسید وشرائط آماده گردید مردم خواهند توانست قدرت وتسلط خودرا به بیگانگان تحمیل نمایند آنوقت است که دیگر فروتنی وسکوت درمقابل بیگانگان راعار میشمارند،

باید دانست تازمانیکه عوامل ترقی درحال رشد وتکامل میباشد حرکتی بطرف انحطاط وفنا بوجود میآید وهمینکه موجبات انحطاط فراهم آمد جامعه بسوی ترقی میرود، برای حاکم ومحکوم نوبتی است و قاعده‌ای هم بحکم لازم وملزوم فراهم میآید، ازصدمه قوی به‌ضعیف وحشت فراهم میشود وازآثار علم درنادان ترسی پدید میآید ودر برابر این دونیرو خوار و سرگردان میگردند.

(مانند اهالی مستعمرات) چون که دردوران اولیه زور وتکبروجور وستم بمستعمرات وارد میآید آنها را دچار وحشت وصدمه وگرفتاری میکند ومعنویات‌را از آنان سلب نموده وآزادی فردی وعزت نفس وآزادیهای ملی وقدرت اجتماعی را از آن‌ها سلب مینماید آنگاه دوره قضاوت براصل مادیات پیش میآید ومردم از کلیه محسنات کشور وتجارت وکار هـای مفید محروم میگردندوشرارت رواج پیدا میکند وبالاخره باخذ مالیاتهای سنگین‌وکمر شکن مردم را درفشار میگذارند و درچنین موقعیتی یك حالت‌اضطرابی که نشانه زندگانی است پدید میآید بطوریکه همه بیکدیگر نگاه‌میکنند وآهسته بدون اراده سرودست خودرا تکان میدهند وریش داران اظهارلحیه مینمایند که همه اینها اولین نمونه مظاهر حیات است.

پس‌ازآن افکار خودرا بروز میدهند وبحرکت درمیآیندوصدای خود را رساتر میسازند وابتدا باشلاق وبعد باشمشیر قیام میکنندآنگاه پادشاه عادلی بآنان حکومت خواهد کرد وخداوند حافظ و نگهدار ستمدیدگان می شود .

هرزمانی هم سزاوار بدانندگاه گاهی درباره مستعمرات اصول‌عدالت را رعایت نموده وجور وستم را ازآنان برطرف میسازندوالبته قضایا بندرت اتفاق می‌افتد وفقط یکی‌ازآن موارد موقعی بـودکـه انگلیسی‌ها درباره امریکائی‌ها که همزبان وهمدین وهم مذهب‌واخلاق بودند رعایت‌نمودندآنهم اندك‌مهربانی هائی معمول داشتند که باید گفت‌بدبختانه دستورات‌مستعمراتی استثناء ندارد.

همه میدانیم که امریکائیان چه ستم هائی رادیدند وچه بیدادگری ـ هائی راتحمل کردند وچگونه بـاخذ مالیاتهای سنگین اموال و هستی آنان را ربودند .

آخرین ظلم وستمیکه بر امریکائیان واردآمد مـاجرای اوراق مهر شده بودکه تمام خرید وفروش‌هاوقراردادهارا باید روی‌آن عمل میکردند وبرروی اوراق نوشته وثبت میشد ودرنتیجه این‌کار دارائیشان‌را ازچنگشان بدرآوردند وآمریکائیان‌بامشاهده این وضع‌اسف انگیز ناچار شدندبمجلس لردهای انگلستان شکایت نمودند ومخصوصاً بعداز دوجلسه عمومی کـه در نیویورك تشکیل‌شدکه باید اوراق مزبور را درهمه چیز عمومـی کنند تمام ملت امریکا باین اقـدام اعتراض کـردند ودرنتیجه بروز هیجانات عمومـی

اجتماعات امریکا بتکاپو در آمدند واعصابشان سخت ناراحت گردید وجداً لغو اوراق مزبوررا خواستارشدند.

اگر ملت امریکا در آن روزها جنبشی نمیکردند ممکن بود در زیر بار فشار مالیاتها وپرداخت عوارض سنگین گمرکی که برای ورود چای مقرر داشته بودند همه‌چیز خودرا ازدست‌بدهد وخسارات وصدمات غیرقابل جبرانی باضافه نفوذ سیاسی بیشتری بآنان وارد گردد ولی همان شدت‌فشار وجور وستم ها بود که امریکائیان راتکان داد وروحشان رابر اثر شکنجه و آزار برانگیخت واضطرابی سراپایشان را فراگرفت تامتفقاً صدای خودرا بلند کردند وبااتحاد ویگانگی برای تأمین آمال ملی‌و کسب شرافت‌وآزادی بپا خواستند ودر سایه جانبازی وفداکاری توانستند به‌پیروزیهای درخشان و مطمئن امیدوار کنندهٔ دست یابند . ـ

۲۴ ـ ابن خلدون وسید جمال الدین

ابن خلدون درقرون وسطی شبیه کانت است ومانند ابن خلدون هم یکی ازحکیمان بزرك سیاسی واجتماعی جهان اسلامی سید جمال الدین است که از چند جهت باوشبیه است .

چه هریك ازآنان دروس اسلامی راآموختند وسپس براستادانخود درحکمت وفلسفه اجتماعی وسیاسی برتری یافتند ومسلمانان را تشویق و ترغیب نمودند که مطالعه ودقت کنند تااز حقایق زندگانی بهره‌مند گردند وهردو دانشمند نامی سرگرم سیاست شدند وکوشش داشتند که بریاست نائل گردند وبا وسعت مشرب وسعه صدر درآمیزش با مردم خوش برخورد بودند وباقلب پاك وتند مزاج خود درحل مشکلات کار بر بودند.

ابن خلدون وسید جمال الدین برای فهم تعلیمات اسلامی مستقلاًاز راه اجتهاد زحمت کشیدند واز تقلید و پیروی کور کورانه دوری جستند وأدر مسائل دین ومذهب مجتهد بودند وتوجه دقیقی‌داشتند که مابین اصول صحیح اسلامی وقواعد علم اجتماعی وفق دهند تا در اصلاحات شئون وانتظامات احوال اجتماع اثراتش ظاهر گردد .

بدون محافظه وریاکاری بااوهام وخرافات وتقلید هائی که بنام دین نامیده میشد مبارزه کردند و درین راه مقدس دیانت پاك اسلامی دشمنان و حسودان درهر گوشه و کنار ودر هر کوی وبرزن ودرهرشهر ودیار ودربار شهریاران بنای مخالفت وهو وتکفیررا راه انداختند .

اوضاع واحوال ابن‌خلدون درغرناطة وفاس‌وتونس‌وقاهره‌درمدت‌پنج‌قرن خیلی شبیه‌است باحوال سیدجمال‌الدین‌درهریك‌ازشهرهای‌کابل-تهران-قاهره اسلامبول . سید جمال‌الدین گرفتار آخوند های خشك بود چه مباحث دقیق فلسفی‌را بگروهی ازشاگردان خود که ازدانشجویان‌الازهر بودندیرادمیکرد وهمچنان ابن‌خلدون درتونس گرفتار آخوندنمایان مقدس‌نما بود و محسود آنان قرار گرفت که چرا مردم باو توجه داشتند و دانشجویـان مراکشی بچه جهت بحوزه درس وی میشتافتند و به سخنان و آراء ابن خلدون مترنم میشدند تاآنجاکه میگویند که آن عالم نمایان خشك درنزد حکمران تونس

رفتند ودرباره حکیم اجتماعی زبان بسعایت وبدگوئی وافتراء دراز کردند .
پادشاه اسپانیا با ابن‌خلدون پیشنهاد کرد که نزدش باشد تاشیرینی و لذت زندگانی‌را به‌بهترین روشی بچشد وکامران وکامیاب بقیه عمررا بسر برد حکیم زیربار نرفت هم‌چنان سلطان عبدالحمید بسیدجمال‌الدین پیشنهاد کرد که دیگر ازسیاست دوری کند وازمقاومت ومخالفت باناصرالدین‌شاه قاجار خودداری‌نماید ویکی ازنان حرم‌سرا را بزنی اختیار کند تادریکی‌ازکاخها بخوشی وشادکامی زندگانی را بسربرد .
سید درپاسخ گفت هرگاه این کاررا درآخرعمری انجام‌دهم همه‌تعجب خواهند کرد مانند آنست که فلان دانشمند بزرك روحانی کـه به پارسائی مشهور است همراه شاگردان خود بنام هوا وهوس بخرافات شتابد و باده گساری کرده وباده افشانند وپای‌کوبان شوند وکوس رسوائیش را برسر بازارها نوازند .

ابن‌خلدون درمصروفات نمود و درگورستان صوفیان بیرون دروازه نصر دفن شد وقبرش گمنام ودرردیف گورهای غریب قرار دارد و هم‌چنین سید جمال‌الدین دراسلامبول غریب مرد و درمزارشیخلردفن گردید و هرگاه یك جوانمرد آمریکائی آرامگاهی برای سید نمی‌ساخت نشانی ازاو نمی‌ماند مقام ومنزلت سید درردیف فیلسوف بزرك اسلامی ابن‌خلدون می‌باشد.
ابن خلدون ستاره درخشان عالم اسلامی است که درسخت‌ترین‌زمانه میزیست و آن کوکب فروزان درافق تاریك سیاست واجتماع قرون وسطی درخشید وزود خاموش گشت و مردی مسلمان و بلندهمت بود نسبت بدین و ملت اسلام دلبستگی‌داشته وشور وعشقی فراوان داشت ومیدید که بیگانگان از وسط آسیا تاشمال آفریقا و غرب اروپا دولت‌های مغولی و ترکی و بربری تشکیل میدادند و بمسلمانان فشار وارد آوردند وخود شخصا آن کشورها را از اشبیلیه در مغرب تا حجاز و ازشرق تا دمشق سیاحت کرد و بچشم خود امیرتیمور گورگانی را دید که بسوی سوریه حمله ورگردید و « بترو » اسپانیولی را هم در غرب دید که مهیـای حمله به‌غرناطه آخرین کشور اسلامی در اندلس بود .

ابن خلدون حوادث و انقلابات تاریخی را بچشم خود دید که چگونه جهان اسلامی درخاموشی فرورفته و درغرقاب تیره روزی دست‌و پا میزد و

بادقت و توجه عالمانه اوضاع و احوال مسلمانان را مطالعه مینمود و برای آئینه عبرت آیندگان وحقایق زندگانی کتاب تالیف میکرد وبدانشجویان درس میگفت تا ارواح خشك وجامد را بیدار ساخته وآنان‌را برای اجتماع جهان اسلامی مفید تربیت کند ولی برخورد مردم با ابن خلدون خوب نبود وکمتر توجه به سخنان و نصایح حکیمـانه او داشتند تاآن شعله فروزان خاموش گردید وحکیم بزرك اجتماعی دیده برهم گذاشت و چشم از این دنیا برداشت و ازتاریکی اجتماع ومحیط مایوس وناکام گردید وپس ازپنج قرن که از وفـاتش گذشت آن روح درخشان و همیت اسلامی در سید جمال‌الدین تجلی کرد وباردیگر مشعل فروزان اسلامی درخشید وجهانیان‌را متوجه‌نبوغ رادمرد بزرك اسلامی نمود سید جمال‌الدین چشمان خودرا باز کرد وازهرسو جهان اسلامی‌را مردگان متحرك‌دید .

آنچه را که پنج قرن پیش ابن خلدون بچشم خویش دیده بودسیدهم دیدکه همه خوابیده بلکه مرده‌اند .

تیمورلنگ‌را درقیافه سلطان عبدالحمید دید و «بترو» اسپانیولی را در قیافه بزرگان سیاست اروپا میدید گوئی که سید جمال‌الدین از آرامگاه ابن خلدون برخاست وهدفش اززندگانی، مسافرت وگردش وسیاحت بود . سید جمال‌الدین شرق وغرب جهان را سیاحت کرد وبمکه ومصر وطهران و اسلامبول وروسیه وپاریس ولندن و برلن شتافت ومیدید از سمتی زندگانی است و از سمت دیگر مرك است و از سوئی اعتماد به نفس است و از طرفی قناعت است وکوشش و طمع ، از یك طرف و نادانی و سستی واز یك طرف کوشش و دانـائی است و از طرفی پارسائی و پرهیزکاری آن آخوندك در مصر و شیخ‌الاسلام در اسلامبول که مخالفت با سید میکردند هم چنانکه در تونس وقاهره پنج قرن پیش با ابن خلدون مخالفت می‌نمودند آری تاریخ تکرار میشود .

گویاارمیای پیامبر است که باخود راز ونیازی دارد به‌خوانیدبه‌بینید سید جمال الدین چه‌میگوید گریه‌ام برگذشتگان است ! زنده باد پیشینیان ! کجا رفتند سرچشمه‌های رحمت وپدران مهربان وشفقت !!

کجا هستند بزرگان مروت وشیر مردان نیرومندکـه درسختی وفشار حوادث فولادآبدیده بودند . ای‌بهترین مردم بـاستانی که برای امربمعروف

ونهی ازمنکر جنبش نمودید و برای حق و حقیقت قیام کردید کجا رفتید وچه شدید ای بزرگان دین ودانش که بعدل وداد رفتار می گردید وحکمت وتدبیر بنای ملت رابرپا ساختید، کجارفتید ، ازگورستان آیامی نگرید که فرزندان شما چگونه ازسنت وروش اسلامی منحرف شدند ورویه راکنارگذاردند تا آنکه بناتوانی وسستی گرفتار شدند ودلها سوخته گردید وقربانی بیگانه گشتند و توانائی آن را ندارند که از خود دفاع کنند وهیچکس راندارند که آنان را ازخواب خرگوشی بیدار کند وگمراه رابراه راست رهنمائی نماید اناللّه وانا اللّه راجعون»

آیا سید جمال الدین از بیداری شرق و اصلاح جامعه شرقی مایوس گردید ؟ ! هرگز! هرگز! ودیدکه نهال جهان اسلامی کم کم خشك میشود ولی درحلال آن و شاخه‌ها و برگ های سبزهائی روئیده است که پس از پژمردگی خندان میشوند !!

آیا این برگ‌ها سبزهای پراکنده دراین درخت کهن سال که برگ های کهنه وپوسیده‌ای رادربر دارد باقی خواهند ماند آیابرگ های تازه زندگانی نوینی رابجهان اسلامی مژده میدهد و تنه این درخت زنده‌خواهد ماند؟ سیدفداکاری کرد وهمه نوع فداکاری و کوشش نمود وتلخی‌وشیرینی زندگانی را مانندابن خلدون چشید و این دودانشمند بزرگ وحکیم اسلامی فرزندی ازخود بیادگارنگذاشتند ولی ابن‌خلدون مقدمه مشهوراجتماعی‌خود را بیادگارگذاشت .

اما سید جمال الدین کتابی از خود بیادگار نگذاشت ولی‌برای مردم فداکاری کرد و مسلمانان را از خواب غفلت بیدار و بسوی زندگانی و رستگاری رهبری نمود .

تااینجا خلاصه‌ای‌است از زندگانی و فلسفه سیاسی واجتماعی آخرین حکیم بزرگ اسلام سیدجمال الدین افغانی .

پایان